ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
واقعات شاه شجاع
۱۲۵۸
در مطبع مجمع البحرین باهتمام سید اصغر

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیقیاس و سپاس بیحد و شکر بی انتها و ستایش بیعد در هر زمان و هر آوان از ازل تا ابد
از هر حامدی و شاکری که جلوهٔ صدور یافته باشد یا خواهد یافت مر خالقی راست که عالم گوناگون را
از نهانخانهٔ بطون ببارگاه ظهور بر آورده و صلوات زاکیات و تسلیمات بلا نهایات بر روح
پر فتوح جناب مستطاب معلی القاب حضرت رسالت مآب سرور کائنات خلاصهٔ موجودات
افضل الکل خاتم الرسل احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که خلعت لولاک لما خلقت
الافلاک پوشیده و برفعت مکان قاب قوسین او ادنی رسیده و تحیات نامیات بر آل و اصحاب
تابعین و اولیاء اولین و آخرین و علماء متقدمین و متاخرین که هادیان طریقت و شریعت و شفیعان
روز قیامت اند. وصل یاو اما بعد بر دانشوران ذی بصیرت و تحقیق و موشکافان صاحب
خبرت و تدقیق منکشف و هویداست که سلاطین با تمکین و پادشاهان نیک آئین پیوسته واقعات
خود را که در عیان معرکه آرائی و زمان کشورکشائی صورت وقوع یافته بعضی بملکه کمالات صوری و معنوی

وقوت استعداد ذاتی و جبلی بذات خود در قید تحریر و ترقیم آورده اند و جمعی از علما و سخنوران و فضلای مورخین

عصر خود امر نموده که هر یکی آن درر وار بسلک تالیف و تنظیم درکشیده اند تا بر صفحهٔ روزگار یادگاری

در دفتر لیل و نهار طوماری مثبت و مستقر قرار بوده هوش افزای دیده وران باشد لهذا بر خاطر فیض مظاهر این

نیازمند درگاه الهی **سلطان شجاع الملک شاه درانی** نیز چنان خطور نمود که تمامهٔ محاربات

و همگی واقعات خود را از آغاز جلوس بر اورنگ فرمان روائی در سنهٔ ۱۲۱۶ هجری یکهزار و دو صد و

شانزده بعنفوان جوانی یعنی هفده سالگی الی یومنا هذا که سال یکهزار و دو صد و چهل و یک ۱۲۴۱ سمت وقوع

یافته بقید قلم درآرد تا مورخان خراسان و تاریخ جویان آن اوطان را اطلاع بواقعی حاصل نموده و

اهل دانش را موجب اکتساب عبرت و باعث حصول خبرت گردد و وقایع محاربات بندگان ما

تا سی و پنج بظهور پیوسته چنانچه در بعضی از آن فتح و فیروزی و در بعضی شکست و سرگردانی بوقوع

آمده با وجود آنکه اموال و جواهرات و نقود و مبالغ کثیره که در خزانهٔ عامرهٔ ما موجود بود و

بعضی از آن جهت تهیه و آراستگی سپاه و جان نثاران بارگاه بمصرف رسیده و اکثری از آن

بتاراج و فنا رفته لیکن بندگان ما در همه حال مضمون صداقت مشحون و ان لیس للانسان الا ما سعی را

با آنچه لازمهٔ سعی و تدبیر بشری بوده در هر واقعه و هر محاربه هرگز اندیشه از سر خود نکرده بلکه

بنفس خود بمعه لشکر آراسته و اسباب پیراسته با مخالفان مقابله و مجادله مینمودیم چون

اعانت فتح و فیروزی و اعطای سلطنت و سروری بید قدرت ایزد است نه بزور آزمائی

و اساس شوکت و پادشاهی چنانکه بر اکثری از طبقات سلاطین سابقین و پادشاهان با تاج و نگین

بارادات ازلی و تقدیرات لم یزلی فتح و شکست بلکه تاراج تاج و تخت نیز بوقوع انجامیده

از آنجمله از متاخرین یکی امیر تیمور گورگانی است که دوازده مرتبه از سپه تیمور و خوارزم و بدخشان

شکست یافته و از متقدمین افراسیاب که با کیخسرو هفتاد دفعه مقابله نموده و هزیمت خورده

و دست بردار گشته و همایون شاه نواسهٔ امیر تیمور گورگان با آنکه اکثر ولایت هندوستان بقبضهٔ
تصرفش درآمده بود از شیر شاه و سلیم شاه قوم لودی شکست خورده و فرار کرده التجا و استمداد
بایران نزد شاه عباس صفوی برده چنانچه مورخین صداقت تبیین انواع معاونت و مهمانداری
شاه عباس صفوی مر همایون شاه را در کتب خود تحریر نموده اند الحق که تا مشیت ایزدی نباشد
هیچ کار صورت انتظام نمی پذیرد چنانکه مضمون صدق مشحون قُل لن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا و مصداق الامور مرهونة باوقاتها مؤید حال و گواه این مقال است ع تا در نرسد وعده
هر کار که هست * سودی نکند یاری هر یار که هست * چون وقت حصول آمال رسد و عنایت الٰهی
شامل حال گردد البته مقصود خود بوقوع خواهد انجامید ثم رجعنا الی بیان ما قصدنا سنه هجری
یکهزار و دوصد و شانزده بود که ناگاه در الکای پشاور بسمع اشرف رسانیدند که بندگان
سکندر شان شاه زمان که بعزم مقابلهٔ شاه محمود از دار السلطنهٔ کابل بسمت قندهار تشریف فرما
شده بودند و احمد خان نورزائی را پیش قراول مقرر کرده دو منزل پیشتر فرستادند نامبرده بنا بر
خبث باطن با مخالفان ساخته هم از آنجا رو بفرار نهاده با مخالفان قرار نمود از ینمعنی هزیمت
فاحش در لشکر شاه ممدوح افتاد و بندگان شاه موصوف درینصورت ناچار و پریشان حال گشته
از منزل گرشک عنان عزیمت را بسمت کابل معطوف فرمودند از آنجا که مردم کابل را هراس شاه محمود
در خاطر مستولی بود در خدمت بندگان سکندر شان شاه زمان اهمال و تکاسل ورزیدند لهذا
صلاح دولت در قیام آنجا ندیده همچنان از شهر کابل نیز مجبور شده عنان عزیمت را بسوی
الکای پشاور معطوف ساخته بحسب ضرورت و افسردگی راه در قلعهٔ عاشق نام شنواری که قریب
جلال آباد واقع است باوزیر وفادار خان و زمان خان درانی بامیرائی و پانزده سوار غلامان
گزیده نزول اجلال فرمودند عاشق نام نمک حرام بد طینت بد سرانجام اول بندگان والا را

در قلعهٔ خود جا داده و بخدمت و جانفشانی سر بقدم ملازمان اقدس نهاده آخر هنگام نصف شب
قریب دو صد نفر قوم شنواری را طلبانیده بمقتضای منافقت و خباثت باطنی دروازهٔ قلعه را
مسدود ساخته و جا بجا بنابر استحکام قلعه تفنگچیان نشانیده پسر بدگهر خود را در همان شب بجهة
اطلاع بخدمت شاه محمود بسبیل استعجال بسمت کابل فرستاد هرگاه بندگان شاهزمان از منبع اطلاع
یافتند هرچند سعی و تردد در تخلیص خود نمودند فائده پذیر نگردید و آن سنگدل هیچ اثر نکرد
چون این خبر وحشت اثر بمسامع بندگان ما رسید فی الفور قریب صد سوار جرار بمعه عبد الکریم خان اسحاق زائی
سردار جهة تخلیص بندگان شاه ممدوح بسرعت تمام از راه خیبر مرخص فرمودیم از آنطرف شاه محمود
نیز جهة بردن بندگان شاهزمان بسمت کابل اسد خان برادر فتح خان بارکزائی را بمعه بسیاری سواران
فرستاده بود از آنجا که تدبیر معارض تقدیر حضرت قدیر نمیتواند شد درحالیکه عبد الکریم خان از
عبور مینمود خبر باو رسید که اسد خان مذکور سبقت جسته بندگان دارا دربان شاهزمان را از قلعه
عاشق برداشته بکابل برد درینصورت عبد الکریم خان چاره را منحصر در برگشتن دیده کیفیت حال
بحضور اشرف ما عرضداشت نمود که الحال غلام را چه حکم است چون مقصود از دست رفته و تقدیر
چنین بمضا پذیرفته بود بندگان اشرف ما ناچار خان مذکور را بمعه سواران بحضور انور طلبانیده
و چون در آنوقت عرصهٔ روزگار از غم و الم بسیار و بیگانه ناهنجار بر بندگان ما تنگ آمده بود
و ننگ و غیرت گریبانگیر حال شده در صددهای انتقام اعدا تائید و تقویت از جناب ایزدی
مسئلت نموده و امداد دعا از بزرگان دین خواسته هم در بلدهٔ پشاور در داعیهٔ سلطنت قدیم
و در آنحال همگی دو صد نفر رکاب نصرت انتساب ما حاضر بودند بعنایت صمدی و الطاف
سرمدی پیشنهاد خاطر همت گزین و نیت حق طویت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز
همین شد که از ابتدای جلوس برادر بزرگ شاهنشاهی و آغاز تمشیت جفا و الاقی الهی جمیع بزرگان و رعایا

وسائر خلائق و برایا که بدائع و دائع خالق عالم ایجاد و تکوین اند در ظلال عدل و انصاف و
سایه رافت و الطاف بندگان خود درآورده مرفه الحال و فارغ البال بوده پیوسته در ادای
وظائف شکرگزاری و ستایش و ثنای حضرت باری که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت
عذب البیان و رطب اللسان احسان بجا باشند زیرا که مقصود از سلطنت و حکمروائی پاسبانی خلائق
و التجای مظلوم از دست ظالم و اجرای احکام شریعت نبوی و قلع و قمع اهل بدعت و تقویت و اعانت
علمای دین است ازانجا که حصول این مطالب ارجمند و وصول باین مناصب بلند بغیر عساکر نصرت مآثر
صورت پذیر نبود بنابران بندگان با اول متوجه تجمیع آوری لشکر شدند بهمدرین اثنا ناگاه بسمع همایون
رسانیدند که زرداد خان درانی نوفلزائی که سابق ازین در عهد بندگان سکندرشان شاه زمان فراری
شده در حدود یوسف زائی منزوی بود حالا از استماع خبر ظهور سلطنت شاه محمود با چند نفر افاغنه
یوسف زائی در قلعه اتک آمده و از آنجا باتفاق چهار صد نفر سوار و پیاده قوم ختک جمعیت نموده
باغوای شاه محمود در قریه بیرک که صد و پنج کروهی شهر پشاور است فرود آمده و سنگر
باطراف خود زده مستعد جنگ میباشد و مطلب او ازین حرکت این است که دستگیر بندگان با
شده دست خود را بشاه محمود هویدا سازد وقائع اول جنگ کردن زرداد خان
و خراب شدن و شکست یافتن او شرح این وقائع چنان است که بندگان عالیجاه
گل محمد خان و فیض طلب خان ... و ... محمد خان نسقچی باشی امر نمودند که با دو صد سوار
مکمل یراق و چند نفر پیاده از حضور مرخص شده بمقابله زرداد خان بپردازند و او را بهم
زده دستگیر نموده بحضور سعادت ظهور حاضر سازند بعد تعمیل امر اشرف چون عالیجاهان مسطور
در موضع مذکور رسیدند فیمابین جنگ واقع شد هرگاه چند نفر از رفیقان زرداد خان بقتل
رسیدند نامبرده تاب مقاومت نیاورده روی گریز نهاد و عالیجاهان مذکور با فتح و فیروزی

وقائع اول

مشرف حضور گشته کوائف را بمعرض عرض رسانید بندگان اشرف ما همچنان در فکر جمعیت لشکر بودند
هرچند قوم درّانی و غلام خانه از خوف شاه محمود که تازه کار سلطنت باو قرار یافته بود جرأت
برآمدن از کابل نمینمودند امّا بندگان اشرف ما بامداد نقود کثیرهٔ زر سرخ و سفید و اعطای بخششها و
خلعتهای فاخره اکثر آن مردم را ممنون و مرهون احسان بیکران ساخته تا خود رجوع به بندگان اشرف
نمودند حتّی که مهرعلیخان میرآخور باشی که از رکاب بندگان شاهزمان فرار نموده در جلال آباد توقف
داشت از استماع جلوس همایون ما بمعه پنجاه شصت سوار با آستان بوسی مشرف گردید و عالیجاه
محمد اکرم خان امیزائی امین الملک که در نزد شاه محمود بود نیز از آنجا فرار کرده بمعه پنجاه شصت سوار
برکاب خاقانی رسید بعد از آن عالیجاه خان محمد خان نسقچی باشی بحضور اشرف حاضر گشت علی هذا
القیاس مردم درّانی از کابل روزمره سوار و پیاده حاضر شده جمع آوری نموده میشد و حرم
خاص جناب اقدس ما که صبیهٔ وفادار خان وزیر بود بمعه برادرش محمد صدیق خان از راه یوسفزائی
بسمت لاهور پنڈی فرستاده شد تا از حوادث مامون و ازین معرکه بیرون باشند و نواب
عفت ایاب یعنی جناب والدهٔ ماجدهٔ مقدّسهٔ مطهّره بمعه اهالی حرم محترم شاهزمان با چند نفر از خواص
و ملازمان معتبر در پشاور گذاشتیم بجهة آنکه بندگان شاهزمان در کابل گرفتار اند اگر حق سبحانه و تعالی
فضل کرد و شاهد مقصود رخ نمود البتّه همه یکجا فراهم خواهند شد و الّا وابستگان ایشان
باوشان خواهند رسید چون خاطر بندگان ما از طرف اهالی حرم محترم تسلّی و تشفّی کلّی یافت در آنجا
عنان رایات عالیات با لشکر فراهم آورده بسمت کابل معطوف داشته عالیجاه مهرعلیخان میرآخور
باشی با پانصد سوار پیش قراول مقرر نموده مرخص فرموده

**وقایع دو صف محاربه نمودن عبدالواحد خان و عطاء الله خان و بلوچ خان و هزیمت یافتن آنان**

چون عنان عزیمت موکب نصرت آیات بسمت کابل معطوف گشت منزل بمنزل کوچیده در قریه

باستول نزول اجلال فرموده بودیم از طرف شاه محمود نیز عبدالواحد خان بارکزائی و عطاء الله خان علیزائی
و بلوچ خان اچکزائی پیش قراول مقرر شده در جلال آباد رسیده بودند لهذا در آن موضع فیما بین فریقین
جنگ بر پا شد چنانکه قراولان مخالف تاب مقاومت نیاورده فرار بسمت کابل اختیار نمودند
و بعضی از آنها بتقبیل رکاب نصرت انتساب بندگان همایون ما حاضر شدند عالیجاه مهر علیخان
عریضه محتوی بر نوید فتح و ظفر و برهم خوردن لشکر مخالفان بحضور لامع النور اظهر گذرانید
عرض نمود که حالا تعاقب مخالفان نموده آید یا در همینجا بانتظار قدوم اقدس لزوم اقامت کرده
شود از حضور لامع النور حکم صادر گردید که تا ورود موکب دولت اجلال در همانجا توقف
ورزد بعد از ان نواب همایون ما کوچ فرموده بدون توقف از منزل نکور شدند و از آنجا در منزل
اشپان نزول اجلال فرمودند

## وقایع سوم جنگ بندگان همایون ما با لشکر شاه محمود و شهزاده کامران

چون این نیازمند درگاه الهی در منزل اشپان تشریف فرما
گردیده و مردم اردوی معلی بعضی در فکر بر پا کردن خیمه ها و بعضی تیمارک دانه و کاه جا بجا
متفرق و جدا بودند که ناگاه لشکر شاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان بطور یلغار نمودار
شدند با وجود آن همه پراگندگی سوار و پیاده لشکر این نیازمند درگاه الهی بجلدی صفها آراسته
و علمها بر افراشته مستعد جنگ شدند و از طرفین صدای توپ و شاهین و ضرب شمشیر و تیر و پیکان برخاست
در آن اثنا خوانین غلام خانه و درانی که جان بسته رکاب اشرف بودند از لشکر شاه محمود و شهزاده
کامران گریخته باستلام عتبه عالیه خاقانی مشرف شدند و صالح محمد خان اسحاق زائی میر آخور
شاه محمود در عین گرمی هنگامه جنگ بتوقع ارزوی نام و ننگ کننده شکست یافته از رود
سرخ آب گذشته رو بکابل فرار نمود درینحال شهزاده کامران باتفاق فتح خان خواجه محمد خان
بر پیادگان لشکر بندگان ما که از قوم خلیل و مهمند بودند حمله آوردند چون اتفاقا در یا بین

ولشکر مذکور مانع ایشان حائل بود وکومک بآنها رسیدن نتوانست درآنحال محمد خان هشتنگری

والله یار خان باجوری که سرداران طائفه خلیل و مهمند بودند کشته شدند از وقوع این واقعه سایر

آن دو طائفه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند و از فرار کردن آنها هزیمت در تمامی لشکر

بندگان ما افتاد حتی که لشکر مخالفان اطراف و جوانب این نیازمند درگاه الهی را چون دائره پرگار

محاصره کردند از آنجا که جواهرخانه و صندوقخانه در رکاب حاضر بود لشکر مخالفان را نظر بر اموال

اسباب افتاده متوجه غارت شدند و حق سبحانه بندگان ما را بمصداق تلف المال خلف الحیوة

ازان مهلکه نجات بخشید چنانچه با پنجاه سوار از میدان معرکه خود را سالم کشیده بسمت سفید کوه

عازم شدیم و از انجا تا دو روز بسختی و تعب راه کشیده و نشیب و فراز کوهها قطع نموده بروز

سوم درمیان دره که حد قوم توری و جاجی بود رونق افروز گردیدیم از آنجا که مردم آنجا رعیت

سرکار اشرف ما بودند ازین واقعه اطلاع یافته هریک موافق استعداد خود مهمانی و جانفشانی

بجا آورده بکمال خدمتگزاری و هوشیاری از حدود خود ما گذرانیده بمحال تیرا که یکی از مواضع

محکمه خیبر است رسانیدند و قریب بیست اسپ درین سفر از صعوبت شوامخ جبال که سیر و مرور

بر آنها بنهایت دشوار و ممر عبور بنهایت دشوار گذار بود تاب نیاورده سقط شدند غرضکه

با بقیه سوار باقی مانده بمحال مذکور رسیده بخانه سید محمد رضا سکونت ورزیدیم چون نامبرده

آنچه لوازم خدمتگزاری و مهمانداری بود بجا آورد بندگان اشرف ما بجلدوی آن یک اسپ طلا

با یراق مرصع باو عطا فرمودیم بعد چند روز باغوای بعض مفسدین بخواست که علم مخالفت و نفاق

برافرازد و خود را ملحق باهل عداوت و شقاق سازد بندگان ما از فساد مافی الضمیرش مطلع شده

متوجه بدفع آن عناد و اصلاح آن فساد بودند که ناگاه عالیجاهان محمد امیر خان خیبری یار محمد

نسقچی باشی سرکار و دیگر اکابر و اصاغر خیبری ورود موکب بندگان ما را در خانه سید مسعود

دریافته با جمعیت خود با هر یک بر کاب خاقانی حاضر شدند و آنچه لازمهٔ اخلاص و خدمتگاری و متابعت و
جان نثاری بود بدل و جان بصدق و ایقان ظاهر ساختند سیدند کور صورت حال صداقت اشتمال آنها را
ملاحظه نموده آن خیالات فاسده که در باطن داشت ظاهر نساخت بعد ما بندگان باز از آنجا
کوچ نموده در درهٔ خیبر که مکان خاص امیر محمد خان مذکور بود تشریف فرما شدند چون خوانین خیبری
که در جنگ اشپان بر کاب والا حاضر بودند و از قدیم الایام نیز بکمال صدق خدمتگاری بندگان ما
داشتند مطلع شدند ورود موکب بندگان ما را شرف و افتخار خود ها دانسته خرد و بزرگ و
خوانین و تابعین امید خود را از طرف شاه محمود منقطع ساخته در خدمتگاری و جان نثاری بندگان ما
حاضر بودند و بهمین چند مدت در خیبر گذشت در آن فرصت شهزاده کامران در پشاور وارد گردیده
و چندگاه در آنجا مانده بسمت کابل رفت و در حین مراجعت عبد الواحد خان بارکزائی را بحکومت
و خواجه محمد خان فوفلزائی را بسرداری پشاور مقرر فرمود در آنحال بندگان ما با خوانین خیبری مشورت و
مصلحت فرموده و بقدر چهار پنج هزار پیادهٔ خیبری تدارک لشکر نموده عازم تسخیر الکای پشاور
شدند چنانچه منزل اول در قلعهٔ جمرود و منزل دوم در سنگو سرحد خلیل نزول فرمودیم

## وقایع چهارم محاربه نمودن در سنگو با عبد الواحد خان و خواجه محمد خان

سوانح این وقایع چنانست که عبد الواحد خان بارکزائی و خواجه محمد خان فوفلزائی خبر ورود موکب
همایون ما را شنیده بلا توقف با جمعیت سواره لشکر خود مقابل شدند و مجادله و مقاتله از طرفین
برپا شد بعد از جنگ و جدال بسیار چون مردم پیادهٔ خیبری در میدان تاب مقاومت با لشکر سواره و توپ
نداشتند پیاده روی بهزیمت نهادند بندگان ما ناچار با تنگی همراه مراجعت نموده باز بجمرود
نزول فرمودند و اکثر مردم فراری بسبب گرمی هوا و کمیابی آب در عرض راه هلاک شدند لیکن چند جمعیت

و آفرین بر وفاداری مردم خیبر که بر کشتگان خود نوحه نمیکردند و غم نمیخوردند بلکه استفسار از
سلامتی جسمانی بندگان ما می‌نمودند و چون اطلاع می‌یافتند که بندگان اشرف بسلامت بچوره رسیدند
شکرانه بدرگاه کارساز بی‌نیاز بجا آورده میگفتند که الحمد لله پادشاه ما بسلامت و
خیریت رونق افزا شدند مقتولان ما همه تصدق قدم بندگان اشرف باد و هر یک بزبان
صدق ترجمان بعرض میرسانیدند که سر جناب اشرف سلامت باشد هیچ کدورتی و ملالتی را بخاطر
مبارک راه ندهند صد بار اگر کشته دفعه اگر خسته شویم باز جنگ خواهیم نمود که بر کار
اشرف خجسته ظل سبحانی کشته شدن خود را حیات ابدی و دولت سرمدی می‌پنداریم ع تا ز میخانه و می
نام و نشان خواهد بود * سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود * بندگان ما اخلاص و خدمتگاری
و اختصاص و جان نثاری آنها را بصدق و صفا و بی روی و ریا ملاحظه فرموده عرصه یکسال
در خیبر دو باره استقامت ورزیدند درین عرصه عرائض خوانین قرانیه و غلامخانه و قزلباشیه متواتر
بحضور سعادت ظهور رسید که هر گاه موکب دولت و اقبال نهضت فرماید غلامان و نمک پروردگان
سعادت ابدی خود دانسته از دل و جان خدمتگاری و پرستاری بجا خواهیم آورد لهذا بخاطر
همایون یا چنین مصلحت قرار یافت که هر چند خوانین خیبر بخدمت بندگان با اخلاص تام دارند لیکن
درینجا کاری بخواه حسب‌المدعا بر نمی‌آید ازینجهت که حکم سوار ولایت اینجا مسدود و تهیه اسباب و
سامان سلطنت معدوم الوجود است بالضرور عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف باید فرمود چرا که مردم
درانی و الوس افغانی و رعایا و برایا همه هواخواه سرکار ما هستند و باین دولت بیشتر رجوع دارند شاید که
بمشیت ایزدی و اراده صمدی شاهد مقصود بکام مراد بهبود حسب‌المرام بدست آید و در آنجا کار سلطنت بوجه
دلخواه صورت پذیر گردد بناءً علیه از خیبر کوچ فرموده با دو صد سوار و چند نفر پیاده کوه بکوه

وگریوه بگریوه صعوبت صعود و هبوط محال و شوامخ جبال قطع نموده بحد وزیری رسیدیم مردم
اول بتصور مخالف و چپاو خائف گشته شمشیرها علم کرده از قلعهای خود بمقابله بیرون شدند ثانیاً
که بندگان همایون کلانهای آنها را طلب فرموده ببخشش زر سفید و سرخ بی نیاز نمودند بندگان
اشرف ما را بواقعی شناختند در خدمتکاری و جانفشانی حاضر شده دروازه قلعجات خود را گشاده
عفو تقصیرات خویش خواستند بندگان ما تقصیرات آنها را عفو فرموده محمد خان سرکرده طائفه
وزیری را با چند نفر دیگر از کلانتران شان تا بحدی که سرحد ملک طائفه کاکر میباشد بطور
راه بلدی حاضر رکاب والا داشته و از آنجا بخلاع فاخره و انعامات متکاثره سرافراز و ممتاز
نموده مرخص ساختیم ساده لوحی مردمان کاکر بدرجه معلوم شده که اگر برای عمله سرکار و اسپان
جو و کاه و غله خرج یومیه خواسته میشد اگرچه سه آثار خام آرد را در بدل یکروپیه میدادند مگر در آن نواحی چونکه
زر سفید بسیار باقی نمانده بود هرگاه در عوض یک کاسه آرد که سه آثار هند بوده باشد یکدانه مروارید
که قیمت یکصد روپیه داشت داده میشد از ادای ساده لوحی منظور نمیکردند و روپیه سفید میخواستند
غرض بهر نوع مدت دو ماه در آنجا اقامت نموده اول جهت تفحص احوال آدمها باطراف و جوانب
فرستاده بعد از آن از راه عولیری بحدود غلزائی نزول دولت فرمودیم وقایع پنجم

## وارد شدن بندگان ما در حدود غلزائی و وصلت با آنها نمودن

چون خوانین و اکابر و بزرگان طایفه غلزائی بسبب وقوع جنگهای متعدده که با سپاه شاه محمود نموده بودند
و اکثر آنها بقتل و تاراج رسیده از اطراف بایو سر و آزرده خاطر میبودند ورود موکب دولت
اقبال ما را سعادت خود دانسته در خدمتگاری و جان نثاری خرد و بزرگ از دل و جان حاضر
شدند و مقارن این حال عالیجاه شکرالله خان نواسه اخلاص قلیخان پوپلزی و عالیجاه فتح خان
بابکرزائی و شهاب الدینخان توخی بخدمت بندگان ما عرض نمودند که اگر صحبت عالیجاه فتح خان

مذکور را بندگان والا بخیری پذیرفته بدولت عقد ممتاز فرمایند البته موجب افتخار غلامان و باعث
عزت و اعتبار این خانزادان خواهد بود از آنجا که عرض خوانین مذکور از کمال اخلاص بوده
در آنوقت بحصول مقصود نهایت اختصاص داشت بندگان اشرف با منظور فرموده پذیرا
نمودند و بعد از وقوع مناکحت عنان عزیمت با دوصد سوار بطرف کوټ شال مستنگ که
سرحد ملک بلوچ است معطوف فرمودیم چون ایام زمستان و کثرت برف و باران بشدت بود
بخاطر مبارک چنان گذشت که موسم زمستان و شورش برف و باران را در همین جا گذرانیده
رجوع بمقصد نمائیم مگر در آنوقت از وجوه نقدیه چیزی در سرکار وجود نداشت بحسب اتفاق
قافلهٔ از شکارپور ورود یافته عازم قندهار میبودند بندگان اشرف با بقدر ما یحتاج
از مردم تجار بطریقهٔ مساعده چیزی از نقد گرفته وعده فرمودیم که هرگاه عنایت ایزدی
و الطاف سرمدی شامل حال این نیازمند قادر ذوالجلال شود و بر تخت سلطنت کابل
کامیاب گرداند ادای وجه شایان توجه نیک کرده خواهد شد مردم تجار که همه وقت
خوف زده و ترسیده شهزاده کامران و فتح خان بودند که اکثر اوقات تمام اموال قافلها
بتاخت و تاراج غارت مینمودند و چیزی در نزد ایشان نمیگذاشتند از مسلوکه این سلوک
شکرانهٔ الهی بجا آوردند و هر قدر که بندگان با خواستند بطوع و رضا و خوشدلی و شادی دادند
ع المنة لله تقدس و تعالی که قرض مردم تجار را بعد از جلوس بر اورنگ سلطنت
و شهریاری مقدم بر همه اعمال مستحسنهٔ رعیت پروری و دادگستری داشته ادا نموده
علاوه بر آن مهربانیهای گوناگون دربارهٔ اوشان مبذول فرمودیم مخفی که بعد از گرفتن
وجه تاجران از شال مستنگ عنان عزیمت معطوف ساخته بمحال کوژک رسیده

## وقایع ششم جنگ نمودن بندگان ما در منزل نزول اجلال فرمودیم کوجک با صالح محمد خان علزائی وغیره

چون این نیاز مند درگاه الهی
در منزل کوجک با دوصد سوار نزول نمودیم خوانین مذکور از طرف شاه محمود وشهزاده کامران
با جمعیت هزار سوار بعزم محاربه ومجادله علمها برافراخته وشاهین خانه بجلو انداخته و
خود را ساخته واسپان را تاخته رسیدند درآنوقت بندگان ما بحبل متین توکل وعروة الوثقای
امید بمالک کل جنگ زده واینجا بمضمون آیه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله داشته با دوصد سوار حاضر رکاب مقابله نمودیم هرگاه عرصه جنگ
تنگ آمد این نیاز مند بارگاه الهی بیدرنگ خود دست بقبضه شمشیر نصرت آهنگ آورده
بر یکسوار که بمقابله بندگان ما شده بود انداخته بند دست او را منقطع ساخته وازآن درگذشته
مشغول بقتال آن گروه بدسگال بودیم که بتوفیق الهی شکست فاحش در لشکر مخالفان
افتاد تا که برهم خورده رخت ادبار بجانب قندهار کشیده ملحق بشهزاده کامران شدند و
بندگان ما بعد از حصول فتح و فیروزی در ارغستان که مسکن قوم ... قزلزائی بود بعطف
عنان فرموده بنابر جمع آوری لشکر نزول اجلال فرمودیم چون لشکر شکست خورده در نزد
شهزاده کامران رسید وشهزاده مذکور قبل از وقوع شکست بحاجی فیروز الدین عموی خود
جانب هرات نوشته مشتمل بر استدعای کومک فرستاده بود حاجی فیروز الدین شهزاده
ملک قاسم پسر خود را با دو هزار سوار جرار فرستاد شهزاده کامران بعد ورود کومک هرات
وجمعیت لشکر قندهار که جمله پنجهزار سوار بودند مجدداً بداعیه جنگ ناگاه بر دو فرسخی
ارغستان رسید درآنفرصت جمعیت بندگان ما قریب پانصد سوار شده بود لیکن

مردم ایلات روز مره می آمدند و تلم جاری بود درآن اثنا از طرف لشکر شهزاده کامران بعضی
خیرخواهان و اخلاصمندان این سرکار عرض رسان شدند که لشکر مخالفان کثیر و جمعیت بندگان
اشرف والا قلیل است مصلحت وقت و بهبود کار در آنست که اینوقت خود را از لشکر مخالفان
برکنار بکشند من بعد ان شاء الله تعالی این خدمت غلامان ظاهر و باهر خواهد شد بندگان با نظر
بآیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نموده و صلاح نیکخواهان را عین مصلحت دانسته
خود را بالضرور ازین معرکه برکران کشیدند که بزرگان گفته اند بیت نه هرجای مرکب توان
تاختن * که جاها سپر باید انداختن * یعنی از ارغستان کوچ فرمودیم اگرچه در آن ساعت
شدت باران و سرما بحد کمال بود مگر شب همه شب راه رفته بعد از قطع مسافت بعیده وقت صبح
بحد علزائیان رسیدیم که در آنجا دسترس مخالفان نبود چونکه بسبب باران و سرما مشقت
بسیار بذات والا و رنج و تعب بیشمار بمردمان سپاه رسیده بود لهذا بقدر یک پهر روز
در آنجا توقف نموده رخت و جامه خشک ساخته و اسپان را جوگیری کرده از آنجا بحد عبدالرحیم خان
هوتکی نزول فرمودیم و از آنجا نیز سه روزه خرج راه تدارک فرموده در مینه که حد کاکرست
نزول نموده شد در آنجا چند یوم توقف فرموده بودیم که ناگاه شهزاده قیصر و مددخان
که سابق شکست یافته بودند خبر ورود بندگان را شنیده مشرف حضور ساطع النور شدند
بعده از آنجا کوچ فرموده در لوری که دار السکن مردم کاکرست تشریف فرما شدیم و در آنجا
بصوابدید امرای حضور مصلحت چنان قرار یافت که شهزاده قیصر و مددخان و میرآخورباشی و
شادی خان اچکزائی و باقی خوانین هامور تقیدها شوند و بندگان با عنان عزیمت بسمت کابل
معطوف فرمایند که تا شاید مقصود بدست آید لیکن بندگان با چند روزه جهت تدارک خرج

توقف نموده چند دانه جواهر منجمله جواهرات که همراه بود با ملازمان معتبر داده امر فرمودند
که بطرف دیرجات رفته معامله کرده قیمت آن را بحضور برسانند و هم در آنفرصت
دستخط مبارک برای خوانین درانیه و غلامخانه قزلباشیه و اعزهٔ کابل و کوهستانی در باب
مخالف نمودن بشاه محمود صدور یافت متعاقب آنکه معتمدان با مور حضور سرانجام حج
نموده مشرف حضور پرنور شدند بندگان ما از منزل بوری کوچ نموده بحد زرمت که هم حدود
طائفهٔ غلزائیست نزول اجلال ارزانی فرمودیم و بخوانین غلزائی نیز دانهٔ چند از جواهر مرحمت
شده که تاکید تهیهٔ جمعیت خود و فراهم آوری لشکر نمایند که عزم بندگان همایون بتسخیر ولایت
کابل بالجزم است **وقائع هفتم جنگ مردم کابل بشاه محمود و محصور**
**ساختن او** صورت این وقائع چنانست که چون اعزهٔ مردم کابل و رعیت و خوانین
درانی و کوهستانی همگی و تمامی شیوهٔ اعطاف و بنده پروری و روش الطاف و شفقت
گستری جبلّی بندگان ما را نیک دریافتند و از ظلم و تعدی قزلباشیه و از عملهای بد
و کردارهای زشت اوباشیه خوانین و سپاه شاه محمود جان بلب رسیده بودند ناچار
دعوی مذهب را وسیله مقصود نموده جنگ سنّی و شیعی را پیش آورده چندین مجادلهای جانانه جنگی
نمودند حتی که مردم بسیار از طرفین کشته و خوار و خسته شدند تا آنکه حکم شاه محمود را از شهر و
نواح کابل منسوخ نمودند و در قلعهٔ بالاحصار محصورش کردند بندگان ما نیز در آنفرصت از
محال زرمت کوچ کرده در التمور که نزدیک محال لهوگرد است تشریف فرما شدیم اول
عالیجاه حاجی رحمت الله خان نوغلزائی بعد آن عالیجاهان گل محمد خان بامیزائی و عطا محمد
خان بامیزائی ولد مختار الدوله برکاب اشرف مشرف شده عرض کردند که عالیجاه سردار محمد خان

وقائع هفتم

مختار الدوله نیز قریبست که برکاب بوسی کامیاب گردد چنانچه در همان اثنا مختار الدوله
و بعضی خوانین و اراکین دیگر از شهر کابل از نزد شاه محمود فرار شده برکاب حاضر شدند بعد
ازان مردم کابل بلوای عام نمودند عرضکه هرگاه رایات عالیات رونق افزای نزدیکی
لهوگرد گردید جمعیت سپاه بندگان ما تا سه هزار سوار رسیده بود شکرانهٔ ایزدی بجا
آورده شد در آنحال جمله خوانین بعز عرض رسانیدند که از استماع رونق بخشی بندگان
همایون اعلی در التمور شاه محمود را هراس کلّی دست داده بمشورت و مصلحت جماعهٔ
عرب و حبشی سکنهٔ قلعهٔ بالاحصار دروازهای قلعه را مسدود ساخته توپ و تفنگ از برج
باره بشهر می اندازند از همگی رعیت و ساکنان شهر جان بلب اند از برای خدا پادشاه بزودی
تشریف فرما و رونق افزا بکابل شوند بندگان ما عرض آنها را مقرون قبول فرموده بتوفیق
الهی از انجا کوچ نموده بلهوگرد رونق افزا شدیم شب در آنجا گذرانیده روز دوم با جاه و
جلال و دولت و اقبال سوار شده بزیارت بابر پادشاه که مقبره اش متصل شهر کابل است
نزول فرموده فاتحه خوانده دو رکعت نماز شکرانه مؤدّی ساختیم البته در آنوقت جمعیت
سپاه نصرت پناه تا یک و نیم لک سوار و پیاده برکاب ظفر انتساب حاضر بودند همانوقت
باز سوار شده داخل شهر کابل شده در باغ عالیجاه سردار مددخان نزول اجلال فرمودیم
چون دولتخانهٔ بالاحصار مسدود و دروازها بدست جماعهٔ عرب و حبشی مضبوط بود
و از بالاحصار هنوز توپ و تفنگ میزدند بنابران بندگان ما روز مره سوار شده باطراف
جوانب قلعه سیر کرده و پیادهای کوهستانی را جابجا مقرر نموده برای نگهبانی و محاصرهٔ قلعه
می نشانیدیم تا از اندرون قلعه احدی بیرون نشود و افراد سپاه سلامت کوچها هر روز

پیش میبردند تا که نقب بزیر شاه برج قلعه بردند از آنجا که شاه محمود و جماعۀ عرب و حبشی امید حمایت و آرزوی کومک برای نجات و مخلصی خودها از طرف شهزاده کامران و فتح خان داشتند بعد از چند روز بسمع اشرف رسید که فتح خان با جمعیت فراوان برای تخلیص شاه محمود بمجال میدان رسیده بندگان ما نیز از شهر کابل بتوفیقات ایزدی با جاه و جلال عنان عزیمت را بسمت قلعۀ قاضی بمقابلۀ آنها معطوف فرمودند

**وقایع هشتم بجنگ آمدن فتح خان که از قندهار بجهت تخلیص شاه محمود آمده بود و واقع شدن محاربه در قلعۀ قاضی و شکست خوردن فتح خان و فرار نمودن بسمت قندهار و تسلط یافتن بندگان ما بشهر کابل باستقلال و جاه و جلال**

واقعۀ هشتم

کیفیت این مقدمه چنانست که چون بهمین توکل بر عنایت ایزدی و توسل بتوفیق سرمدی نواب همایون ما بعز و جاه بقلعۀ قاضی رسیدند و عساکر فیروزی مآثر از سوار و پیاده آراسته و علمهای جنگ برافراخته و طبلهای محاربه نواخته آمادۀ جدال و قتال بودند که از آنطرف علمهای سواران فتح خان نیز نمایان شده بمعرکۀ میدان رسید و بازار گیر و دار دلاوران جلادت شعار گرم گردید بتفضلات ایزدی و عنایات صمدی اکثر مردان کاری مخالفان مقتول تیغ یلان عسکر نصرت بنیان گشتند و هنگامۀ زد و خورد و آورد و برد از صبح تا نماز عصر گرم ماند عاقبة الامر بوقت آخر نماز عصر فتح خان شکست خورده روی فرار بدشت ادبار آورده رهگرای بسمت قندهار گردید الحق در عالم اسباب سبب ظاهری در بربادی سلطنت شاه محمود همین بود که مردم اوباش قزلباش خمرخواری و بدکرداری و دست اصحاب کارهای ناصواب بر ملا میکردند و طایفۀ علما

رسیدن بمعرکه

صلحا و اهل شریعت و طریقت را حکام وقت او ذلیل و بی وقار میداشتند و اهل عیث
طرار و تیز گفتار شده بودند و شاه محمود بغور این امور نمیرسید و بپرورش اهل علم و فضل
نمی پرداخت بیت هیچ قومی را خدا رسوا نکرد * تا دل صاحبدلی نامد بدرد * پس بمصداق
صداقت نطاق آیهٔ کریمهٔ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ و
بفحوای هدایت ایمای حدیث شریف اعمالکم عمالکم حق تعالی عزت و نعمت این گروه
مخذول بذلت و نقمت تغیر داده عمل زشت آنها صورت عامل ساخته بر آنها مسلط گردانید
تا اهل دانش و بینش پند گیرند و سیه بختان کوتاه نظر عبرت گیرند ثُمَّ رَجَعْنَا إِلَى الْمَقْصِدِ مختصر
نواب همایون ما با حصول فتح و نصرت و شمول بسطت و بهجت داخل کابل شدند شاه محمود
و جماعهٔ عرب و حبشی که متحصنان بالا حصار و مستحفظان دولتخانه بودند ازین حال مطلع گردیده
بغایت مایوس گشته حضرت کلام الهی را شفیع و وسیلهٔ عفو جرائم خود ها نموده بعرض همایون
رسانیدند که الحال بندگان ظل الهی از تقصیرات ما در گذرند و بشکرانهٔ دولت پادشاهی و
موهبت نامتناهی گناه غلامان را عفو فرمایند چنانچه تقصیرات آنها را عفو فرموده مقربان
حضور را با دستخطات خوانین مامور ساختیم که تا دروازه های قلعه بالا حصار را بگشایند
و شاه محمود را بعزت و احترام تمام در بالا حصار بالا برند فی الفور تعمیل این امور بظهور
پیوست روز دوم که آفتاب عالمتاب از افق مشرق ساطع و لامع گردید بندگان همایون ما
بدولت و اقبال و حشمت و اجلال داخل دولتخانه بالا حصار گشته در ساعت سعد بتخت
سلطنت و شهریاری و برادرنگ خلافت و کامگاری رونق افزا گردیدیم نعم من قال
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ حمداً له علی نعمائه

فی الجمله چون فتح خان شکست خورده و فرار کرده نزد شهزاده کامران بطرف قندهار رفت
بخاطر خطیر رسید که ارجمندی شهزاده حیدر را بمعه احمد خان نورزائی و شش هزار سوار رکابی
مقرر و مامور قندهار نموده مرخص نمائیم تا شهزاده کامران را دلاسائی و دلجمعی داده امیدوار
الطاف شاهنشاهی نموده بحضور آورند و اگر سرکشی نموده مخالفت ورزد از قندهار خارج سازند

## وقائع نهم فرستادن شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی را بسمت قندهار

شرح این مقدمه چنانست که چون بعنایت سرمدی و توفیقات ایزدی بعد از
جلوس بر اورنگ سلطنت و شهریاری ارجمندی شهزاده حیدر و سردار احمد خان نورزائی و
عطا محمد خان ولد مختار الدوله و سید آل خان را بخلعتهای فاخره و سامان متوافره سرافراز
و ممتاز فرموده و مبلغی هم از برای مصارف انعام و بخشش از خزانه عامره مرحمت نموده چهار هزار سوار
رکابی از غلامخانه و درانی بدون مردم ایلجاری با ایشان از حضور انور مقرر کرده رخصت فرمودیم
نامبردگان بعد از قطع منازل و طی مراحل با عساکر فیروزی مآثر در منزل [illegible] که دو منزل از
قندهار مفاصله دارد ورود نمودند شهزاده کامران بمجرد استماع ورود جنود مسعود تاب مقاومت
نیاورده قندهار را گذاشته رو بفرار نهاده در دار الرفاه فراه رفته استقرار نمود و فتح خان
نیز زندگانی خود را غنیمت شمرده از شهزاده کامران جدا گشته بمحال معروف نوزوی گردید
و شهزاده حیدر داخل و قابض قندهار شد و شهزاده قیصر برادر او که بجوانب اطراف قندهار [illegible]
ورود شهزاده حیدر را بقندهار شنیده عریضه انکسار و افتقار بخدمت اشرف معروض داشته
التماس نمود که غلام مدتیست که آواره و دربدر خانه بدوش میگردم امیدوارم که نظر
بنده پروری و عطوفت گستری ریاست و حکومت قندهار بغلام عطا و ارزانی شود بندگان

ارفع

اشرف عرض او را مقرون بانجاح فرموده شهزاده حیدر را بحضور طلب داشته رقم نیابت آنجا
بنام شهزاده قیصر موصوف شرف اصدار یافت و چندی از خوانین حضور را نیز جهت نظم آن
مملکت همراه سرافراز ساختیم درین اثنا مختار الدوله و جمله خوانین دربار جهانمدار راه عجز
و انکسار بعرض رسانیدند که فتح خان دربدر و آواره میگردد و در حقیقت او هم غلام خانهزاد
دولت ابد مدت خاقانی میباشد اگر بتصدق فرق مبارک تقصیرات او را عفو فرموده در حضور
انور طلب داشته از خوان احسان خداوندی پارهٔ نان در بارهٔ او عطا فرمایند موجب امیدواری
غلامان خواهد بود همدرین اثنا عریضهٔ نیاز فتح خان نیز بمضمون التماس مشحون فوق از نظر انور
گذشت لهذا عرض مختار الدوله و خوانین صداقت آیین را در بارهٔ فتح خان مقرون بانجاح
فرموده در استحضار او بعالیجاه گل محمد خان نظام الملک ایشک آقاسی رفیع جاه امر والا شد
که نامبرده را بدربار معدلت آثار حاضر و مشرف سازد عالیجاه مذکور در عرصهٔ یکماه فتح خان
و خواجه محمد خان چو فلزائی را در حضور همایون حاضر ساخته باستلام عتبهٔ عالیهٔ خاقانی
مشرف و ممتاز گردانید چنانچه از اشفاق و الطاف خدیوانه بهره اندوز گردیده هر یک
بمناصب خدمات آبای خود سرافراز شدند درین اثنا نمک حرامی عاشق نام شنواری که نسبت
بندگان سکندر شان حضرت شاه زمان نموده بود بخاطر مبارک رسید سواران را جهت دستگیر کردن
عاشق شنواری و تنبیه و تعذیب اقوام آن بدسرانجام از پیشگاه جاه و جلال خاقانی مقرر
و مامور فرمودیم چنانچه فرستادگان خونخوار هشیار وارد قلعجات او گردیده عاشق مذکور را
دستگیر و باقی اقوام او را اسیر ساخته و خانه و املاک و قلعهای آنها خراب و تراب نموده مال و
اموال آن مکفران را بتاخت و تاراج فنا داده بدربار معدلت مدار خاقانی حاضر ساختند

بندگان همان جا بنابر سیاست و جزای عمل آن نمکحرام امر فرمودند که بدهن عمپاره نشانیده آتش دهند
تا پارچهای بدنش منتشر گشته موجب عبرت خاص و عام گردد و باقی اقوام آن گمنام را که در نمکحرامی
معاون و مددگارش بوده‌اند بقدر تقصیرات آنها سزا داده محبوس دارند چون عزم رایات عالیات
بجهت حفظ و حراست ولایت کشمیر و دیره‌جات منظور نظر خورشید اثر بود بناءً علیه بعد از
این مقدمات پیشخانهٔ مبارکه را بطرف پشاور منصوب فرمودن بعد چند روز بندگان همایون ما
نیز کوچ کرده منزل اول بچمن بگرامی مقرر نموده نزول اجلال فرمودند در آنجا عالیجاه فتح خان
بعرض اشرف رسانید که غلام تدارک و تهیهٔ اسباب سفر را هنوز بواجبی نساخته و بندگان
پادشاه عزم پشاور دارند اگر چند یوم غلام را مرخص فرمایند که در شهر مانده تدارک اسباب
کرده بر رکاب نصرت انتساب حاضر شود عین ذره پروری خواهد بود بندگان اشرف عرض او را
منظور داشته مرخص فرمودند بعد از آنکه موکب ظفر کوکب بمنزل جگدلک رونق افزا شد بعرض
اشرف رسانیدند که فتح خان از خباثت فطرتی و بداندیشی بل از شومی طالع خود فراری شده
رفت بندگان ما امر فرمودند که دستخطهای مبارکه بجهت خوانین و ولایات صادر شود که این
ناکس را بهر طرف که بیاید دستگیر نموده بحضور لامع النور حاضر سازند بعده از منزل جگدلک
کوچ فرموده منزل بمنزل بیش از بیش تشریف نیاسوده رونق افزای چهارباغ جلال آباد گردیده
چند یوم در آنجا استقامت کرده با آب و هوای خرم و خوش و سیر و شکار باغ و راغ دلکش تفریح
مزاج باحسن وجه حاصل نموده کوچ فرمودیم و بعد از طی مراحل رونق افزای پشاور شدیم
اول بندگان همایون ما یکی از ملازمان حضور را جهت دریافت احوال عبدالله خان ناظم کشمیر
و تحصیل مالیات بنابر امتحان و استعلام صدق و ایقان او فرستادند ناظم مذکور بمجرد رسیدن

ملازم حضور و مطالعهٔ فرمان قضا صدر دستور حلقهٔ غلامی در گوش و غاشیهٔ عبودیت بر دوش
گذاشته مالیهٔ واجبی سرکار را با پیشکشهای گوناگون و نذرانهای از حد و عد افزون بعرض
نیاز و افتقار مضمون بحضور انور فرستاد چون عقیدت و پرستاری و اطاعت و فرمان برداری او
منتقش و مبرهن خاطر اشرف شد نامبرده را مجدداً بدستور دیرینه اصدار رقم جهان مطاع و
اعطای خلاع خورشید شعاع بحکومت و سرداری خطهٔ کشمیر سرافراز و ممتاز فرمودیم بعد از
ایام حکام دیرجات نیز آنچه مالیهٔ مقرری بود تمام و کمال بسرکار اشرف رسانیدند چون حکام
مذکور از غلامان قدیمی و خانه زادان صمیمی این دولت فلک احتشام بودند لهذا هر یک را بحکومت
و سرداری تعلقات خود بدستور سابق برقرار و بر حال گذاشتیم که بخدمات مرجوعهٔ خود مشغول باشند

## وقائع دهم فرار کردن فتح خان از کابل بقندهار نزد شهزاده قیصر و باغی ساختن او را

سوانح این وقائع چنانست که درین اثنا بعرض اشرف رسید
که فتح خان در حینیکه از کابل فرار شده بود در قندهار نزد شهزاده قیصر رفته او را
از جادهٔ مستقیم اطاعت و فرمان بری منحرف ساخته باغی نموده مستعد تسخیر کابل گردانیده
چون چند روز از نوروز گذشته و آغاز فصل بهار بود لهذا بندگان ما امر فرمودند که رایات
عالیات و پیشخانهٔ ظفر کاشانه را بطرف کابل بیرون نمایند بعد از آن بندگان همایون ما
از پشاور کوچ فرما گردیده منزل بمنزل بی توقف مقام کوچیده وارد دار السلطنهٔ کابل
شده و در شهر منزل اقامت نفرموده بدهٔ فرنگ که بر راه قندهار واقع است نزول
اجلال نمودیم چراکه شهزاده قیصر و فتح خان نیز قریب رسیده بودند از ینجهت بندگان ما
رونق افزای شهر کابل نشده رجوع بمقصد فرمودیم از آنجا که نواب همایون ما قبل الوقت

وقائع دهم

درچنین هنگام از پشاور برای خوانین قندهار که باین دولت خداداد رجوع داشتند دستخطهای شخصی
مبارک درباب اظهار خدمت و صداقت شرف اصدار فرموده بودند و عرایض نیاز طراز
آنها بحضور انور رسیده بود که عند المقابله خدمتگاری و وفاداری غلامان بظهور خواهد
پیوست هنگام بندگان یازده فرسنگ کوچ نموده در منزل قلعه قاضی نزول فرموده بودند و
شهزاده قیصر و فتح خان نیز در منزل میدان رسیدند سه ساعت از شب گذشته بود که
عالیجاه فیض الله خان توقلزائی با دسته سوار خود و سائر درانی دیگر از طرف شهزاده قیصر
و فتح خان فراری شده پناه باین بارگاه فلک اشتباه آورده بآستان بوسی مشرف شده
از نوازش و الطاف خسروی سرافراز و در بین الاقران مفتخر و ممتاز گردید شهزاده قیصر و
فتح خان از وقوع این واقعه مضطر گشته و طاقت مقاومت بخود ندیده رو بفرار نهاده
بقندهار رفتند بندگان با حصول فتح و فیروزی و وصول دولت و بهروزی از آنجا
مراجعت نموده رونق افزای دار السلطنه کابل جنت تقابل شدیم وقایع یازدهم

## آمدن ایلچیان از ترکستان از نزد حیدر شاه والی بخارا و از نزد قلیچ علیخان والی خلم

سانحات این واقعه چنانست که در سنه دوم جلوس
برادر بر تخت خلافت شهریاری که سنه هجریه نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و
تحیه یکهزار و دوصد و بیست بود ایلچی حیدر شاه والی بخارا و ایلچی قلیچ علیخان
والی خلم با هفت قطار شتران روباه و بیست راس اسپان با یراق طلا و نقره و بازهای
سفید شکاری و اجناس اقمشه چینی و روسی و تاتاری و اسپان یرغه یارکندی قیمتی و
خرقهای سمور وغیرها معه تحفجات مبنی از اظهار رابطه خلت و وداد و یادگار شیوه

محبت واتحاد والتماس واستدعای حیدر شاه مشعر بر قبول قرابت و وصلت همشیره
خود بنام نامی واسم گرامی بندگان والا وارد و مشرف حضور مباهات دستور گردیده
هر یک را از نظر مبارک گذرانیدند چون ملتمس وصلت همشیره او موجب استحکام ضوابط
مواخات و مثبت شرائط قرابت والفت بود بزیور قبول تحلی ساخته ایلچیان را بانعام تام
بخشش خلاع مالاکلام سرافراز فرموده در جواب نامجات اتحاد آیات شان ارقام
مبارک باتحف و تحائف نفیسه والتفات اشرف ارسال و اصدار پذیرفته با سفیران
فیض گنجور رخصت انصراف ارزانی داشته بعد ازین سرایات عالیات بسمت
قندهار بالجزم مقرر گردید **وقائع دوازدهم** نهضت سرکار بسمت قندهار
**وکناره کردن شهزاده قیصر و فرار نمودن فتح خان** سوانح
این واقعات چنانست که چون بتأئیدات ایزدی و توفیقات سرمدی نواب والا
عنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودند منزل بمنزل کوچیده رونق افزای منزل
تونسه گردیدیم از استماع خبر ورود موکب دولت و اقبال شهزاده قیصر دو
گشته قندهار را گذاشته بسمت دهله فرار نمود و فتح خان سرآواره دشت ادبار گردیده
هرات و فراه نزد شهزاده کامران رفت و باقی امرا و خوانین و تابعین که قربان گزین دولت
ابدقرین بودند در ظلال الاطاعت و انقیاد در آمده در انصرام اوامر و نواهی و انتظام
خدمات سرکار خورشید اشتهار پادشاهی ساعی و سرگرم شدند لله الحمد که آنچه در آئینه
ضمیر حق گزین میتافت از تفضلات الهی بر وجه اتم محترم گشته بر توظهور میتافت لهذا
پیوسته زبان وحی ترجمان باداى شکر نعمت باری جل ذکره عذب البیان می بود بالجمله

چند مدت دائرهٔ دولت در احمد شاهی ظلال اقامت بر مفارق خواتین و رعیت بکمال رفاه
و امنیت ارزانی میداشت که بندگان سکندر شان شاهزمان باعث شده و عالیجاه میر محمد خان
مختار الدوله متعهد گشته بعرض اشرف رسانیده که شهزاده قیصر از سبب خورد سالی و
تقاضای نادانی خود و اغوای فتح خان محرک سلسلهٔ فتنه و فساد و داعی غلغلهٔ بغی و عناد
گردیده بود امید که پادشاه نظر بر شفقت و عنایت خود نموده تقصیرات و جرائم ناشایسته
او را عفو نموده و غبار آن را از مرآت ضمیر آفتاب نظیر بصیقل مرحمت محو فرموده بخصوص
معدلت دستور خاقانی بطلبانند سه پیشانی عفو ترا پر چین نسازد جرم ما +
آئینه کی برهم خورد از زشتی تمثالها + و علاوه ما دولتخواهان ذمه دار و ضامنیم
که من بعد تا دم حیات اینچنین حرکات ناشایسته و افعال ناپایسته از شهزاده مذکور
بظهور نرسد هرگاه بار دیگر مرتکب امری ناشایان شود حضور والا مالک و مختار اند
بهر سزائی که مناسب دانند متنبه فرمایند چون پاس خاطر بندگان سکندر شان شاهزمان
بر خاطر مبارک عزیز بود بالضرور عفو تقصیرات نامبرده منظور خاطر اشرف گشت
لهذا بندگان شاهزمان و مختار الدوله رفته مشار الیه را از مقام دهلی بحضور انور حاضر
کرده و بپای بوسی مشرف و منور گردانیده تکریماً للناس نوعی که تکمیل قبول شفاعت بایان
اینست که از راه عنایت و فیض گستری و شفقت و دو پدری شهزاده مذکور را بسر افراز
نموده نیابت قندهار را باو ارزانی داشتند سه باین امیدهای شاخ در شاخ گرهها
تو بار اگر گستاخ + آنچه معنی نیز بر عایت خاطر عزیز اخ گرامی ممدوح منظور نظر آفتاب
منظر گشته بندگان شاه موصوف نیز قندهار برای نصیحت و فهمایش شهزاده مسطور

شاهزمان

معزز فرمودن

مقرر فرموده عنان عزیمت را بسمت سند معطوف گردانیدیم زیرا که مالیات چند ساله
سرکار فیضدار در نزد والیان آن ممالک باقیمانده بود باقتضای آنکه مالیه واجبی را
تحصیل فرموده و سیر ممالک سند کرده و تا انقضای ایام زمستان نواحی کچهی و دیرجات را
هم از نظر فیض اثر گذرانیده در اوایل ایام نوروز رونق افروز الکای پشاور خواهیم
شد الحمد که نتیجه که قرار داد خاطر مبارک شده بود بعنایات ایزدی و توفیقات سرمدی
تمامی بوقوع انجامید هرگاه خبر نهضت رایات عالیات بدانسمت اشتهار یافت [illegible]
ولد نصیرخان بلوچ و ملا فتح محمد صاحبکار نامبرده در احمد شاهی باستان بوسی مشرف شده
بعرض رسانیدند که موافق معمول قدیم خاقان فردوس آشیان سلطان خلد آرامگاه
انار الله برهانهم غلام با جمعیت دوازده هزار سوار و پیاده در رکاب نصرت انتساب
حاضر میباشم و قرابت و صلت صبیه محمود خان برادر کلان غلام بناصر نامی و اسم سامی
سلاله دودمان دولت و اقبال ولینعمت و انور السرور شهزاده محمد تیمور میرزا ملتمس غلام فدوی
انتظام یافت اگر براه لطف و کرم پادشاه جمجاه استدعای این غلام هواخواه را قبول
فرموده غلام را سرافراز فرمایند موجب افتخار غلام و آبای این [illegible] انجام تواند بود
چون عرض عالیجاه مذکور سراسر مملو از ارادت و متضمن بصداقت بود جناب همایون ما نیز
آنها را پذیرا فرموده بخلعتهای فاخره سرافراز بین الاقران و ممتاز بین الامثال فرمودیم
و چنانکه آیین دولت و رسم بلوچیه بود شیرینی خورده و فاتحه خوانی نیز [illegible]
جلال و حشمت و اقبال بروز اول در چمن [illegible] نزول اجلال فرمودیم تا آنجا وکلای
میران سند بحضور انور رسیده معروض نمودند که مبلغ هشت لک روپیه سرکار فیضدار

عوض مالواجبی داخل کرده میشود حضور اقدس عزم آنطرف نفرمایند چراکه ملک و مال غلامان
پایمال لشکر ظفرمآل خواهد شد چون مالیهٔ چندین ساله بر ذمهٔ آنها بود این وجه قلیل را مُساوی
مُعادل آن منظور نگشته عرض آنها پذیرا نفرموده از منزل شیر سرخ عنان عزیمت را بطرف
سند و شکارپور معطوف داشته منزل بمنزل قطع مسافت فرموده در منزل کوچک نزول
اجلال نمودیم و چون بمنزل شال مستنگ رسیده شد ثانیاً وکلای میران سند بعذر و
التماس حاضر شده عرض نمودند که الحال مبلغ دوازده لک روپیه بسرکار ذوالاقتدار بسیار شده
میشود امید که منظور نظر فیض اثر گردیده عزیمت آنطرف موقوف گردد چراکه هرگاه افواج
بحر امواج وارد آنملک گردد البته تمام املاک پایمال عساکر نصرت مآثر خواهد شد چونکه
اینمبالغ نیز مُساوی مالواجبی چندین ساله نبود و عذرات آنها همه از راه فریب و حیله
مینمود لهذا درانحال نیز عرض آنها منظور خاطر اشرف نگردیده رایات عالیات همچنان
منزل بمنزل کوچ فرما و رونق افزا شده زینت بخش کنده ایه که ملک نصیرخان بلوچ است
گردید عالیجاه محمود خان ولد نصیرخان سابق الذکر با جمله خوانین بلوچیه دوازده هزار
سوار همراه مقرریه و پیاده های نبرد آزمای حاضر شده از نظر فیض منظر گذشته داخل
شامل اردوی معلّی گردیدند و بوقت نماز عصر عالیجاه مزبور با تمامی خوانین و معتبرین طایفهٔ
بلوچیه بدربار جهاندار بعتبه بوسی مکرّر حاضر شده شرف استلام پایهٔ سریر خلافت مصیر
دریافته پیشکشیها و اسپان بمعه زین و یراق طلا و نقره و شتران بادی بمعه هود جهای
عجیب و اجناس زرین و پشمین و غیره حسب معمول آبا و اجداد کرام والامقام خود از نظر
کیمیا اثر گذرانیده استدعای مرخّصی برای سه چهار یوم نمودند که تدارک سواره و پیاده

خود را آدیده بشرف رکاب نصرت انتساب خاقانی ملتصق و بلشکر فیروزی اثر ملحق
خواهیم شد عرض آنها بدرجهٔ قبول موصول شده خلعتهای فاخره بمعه یک زنجیر فیل با عماری
زرین بعالیجاه محمود خان مرحمت گردید و باقی خوانین بلوچیه را بخلعتهای فاخره سرافراز
فرموده مرخص ساختیم بعده از انجا کوچ نموده شد چنانچه بمنزل نزدیک دشت پت که قریب
بیست و پنج کروه آب و آبادی ندارد رسیده شد و عالیجاه محمود خان نیز با جمعیت سوار و
پیادهٔ معموله متعینه رسیده ملحق بعساکر نصرت مآثر گردید از انجا وقت ظهر کوچ نموده
تمام شب قطع دشت بی آب کرده وقت صبح بمنزلیکه آب داشت رسیده همچنان کوچ
در کوچ بعد چهار یوم رایات عالیات رونق افزای الکای شکارپور گردید چنانچه بعد
چهار روز وکلای میران سند و خوانین تالپور سادات و پیرزادگان را با حضرت
کلام الله شریف شفیع و وسیلهٔ خود ها ساخته التماس و عذرخواهی بسیار نمودند که ما غلامان
رعیت سرکار و نمک پرورده و سبز کرده همین دولت ابد اقتدار میباشیم تصدق فرق
مبارک قدری از مالیه مقرری بصیغهٔ خیرات در وجه غلامان بخشش فرمایند که ما از ملکیه
خود بیجا و برباد نشده باقی را بلا عذر و اهمال بخزانهٔ عامرهٔ شاهی برسانیم بندگان ما
نظر بر کلام الهی و سادات عالیه درجات که شفیع آورده بودند نموده منجمله مبلغ سی لک
مال واجبی مبلغ ده لک روپیه بصیغهٔ تخفیف بخشیدیم و مبلغ بیست لک روپیه باقی را
نامبردگان زر سرخ و سفید بخزانهٔ عامرهٔ شاهی رسانیدند و پیشکشها موازی ده راس
اسپان با زین و یراق طلا و نقره و تفنگهای سند و بار طلا و مینا و شمشیر و تلوارهای قبضه
مرصع و اقمشهٔ زرین و اجناس اعلی و شتران بادی با ساز و غیر آن اسباب که معمول آنجا بود

اهمال
فروگذاشت
کردن

هم از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و آلبته بقدر شش لک روپیه بمقربان و خادمان حضور مبابات دستور
نیز بطور ضیافت خدمت نمودند بعد دران فرصت وکلای مرتبه با عرائض و پیشکشیها
سه زنجیر فیل بمعه اسباب و اسپان عربی بمعه زین و یراق مرصع و هارهای مروارید و کمخواب
بادله و کناره زری و دوپته های دکهنی وغیره اجناس و اقمشه ابریشمی بحضور پرنور
سعادت ظهور گذرانیدند بعد از منظوری وکلای مزبور را بخلعتهای فاخره سرافراز
فرموده بجواب عرائض آنها از قلم مبارک بسرافرازی آنها بمعه خلعت فاخره شرف نفاذ
یافته رخصت انصراف عنایت و ارزانی گردید بعد آن عنان عزیمت بطرف دیرجات
معطوف گشت هرگاه موکب دولت و اقبال رونق افزای کوت متهن شد عالیجاه
بهادلخان عباسی ورود موکب دولت پادشاهی را روشنی بخت و سعادت خود تصور نموده
یک زنجیر فیل و چند راس اسپ بمعه زین و یراق طلا و نقره و مبلغی زر سفید و سرخ و چند دست باز
و چندی شتران بادی و اقمشه و اجناس زری و ریشمی که برویه مستمره آبا و اجداد آن صداقت
بنیاد بود بذریعه وکلای قاعده دان و معتمدان عبودیت بنیان بحضور لامع النور گذرانیدند
بندگان همایون با نیز وکیلان را بخلعتهای فاخره سرافراز فرموده رخصت انصراف گشتن
ارزانی فرمودند دران اثنا بعرض اشرف اقدس رسانیدند که درمابین دوآب محدود
ملک بهادلخان وکچی و لیه قطاع الطریقان بسبب فور راهزنی و ظهور دست درازی
رعیت آن نواحی را بغایت بستا آذی میدارند فی الفور از مصدر عز و جاه خاقانی امر صادر
گردید که عالیجاهان سردار احمد خان نورزائی و غفور خان نورزائی بمعه نه هزار سوار جرار
خونخوار جریده درمابین دوآب و ریگستان رفته مردم شرارت پیشه را تنبیه و تعدی نمود

از همان راه خود را بقلعهٔ اتک رسانند و در ثانی آنچه امر شود بعمل آرند بعد آنکه بندگان اشرف اعلی
باسپاه نصرت پناه بدیرهٔ غازیخان نزول اجلال فرمودند عالیجاه بهاولخان بعرض اشرف
رسانید که از عبور لشکر فیروزی اثر در مابین دوآب خرابی بسیار واقع گردیده حتّی که
متوطنان آنجا رو بفرار نهادند و قوم شرارت پیشه و قطّاع الطریق بالکل نابود و معدوم
شدند من بعد ذمّه دار عدم وقوع راهزنی و ظهور فتنه و فساد مفسدان این غلام میباشد
اگر بندگان حضرت خاقان معدلت بنیان عفو جرائم آن مردم بشفاعت کمترین غلامان فرمایند
موجب سربلندی فدوی خواهد بود چراکه رعیت سرکار فیض مدار اند لهذا بنابر قبول التماس
و عرض بهاولخان فرمان قضا جریان صادر گردید که سرداران مشارالیهم معهٔ لشکر ظفر پیکر
از دیرهٔ غازیخان عبور نموده مشرف حضور انور گردند و بندگان اشرف تا هشت روز
بدیرهٔ غازیخان برای امضای (گذرانیدن ۱۲) ایام شریف عید قربان توقف فرموده بعده عنان عزیمت را
بسمت دیرهٔ اسمعیل خان معطوف فرمودند در آنجا وکلای عالیجاه محمد خان سدوزائی حاکم و
سردار کچهی ولیه باستلام عتبهٔ فلک رتبهٔ خاقانی مشرف شده پیشکشها و نذرانه معهٔ مالیات
نیز از نظر اشرف گذرانیدند و بخلعتهای فاخره سرافراز و ممتاز گردیدند و از آنجا نیز موکب
دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای منزل کرک ولاجی شد سیادت پناه فضیلت و دستگاه
سید عطا قاضی دارالسلطنهٔ کابل که برکاب نصرت مآب اشرف حاضر بود برای سیر و تماشای
کان نمک از حضور انور رخصت خواسته دستوری (اجازت ۱۲) یافت اتفاقاً در آنجا طائفهٔ قطّاع الطریق با آن
ملاقی شده آن نیکبخت را بشهادت رسانیدند چون بندگان اشرف ما بعد نماز ظهر بدولتخانهٔ
مبارکه تشریف فرما شدند واقعهٔ شهادت قاضی موصوف را بسمع اشرف رسانیدند

بندگان اشرف ما بلا تأمل فرمودند ع هر که در کان نمک رفت نمک شد آخر ؛ همان وقت عالیجاه
محمد شریف خان ضبط بیگی امر شد که یکهزار سوار همراه برده اطراف و جوانب دزدان را احاطه
نموده دستگیر و اسیر ساخته بحضور اشرف حاضر سازند عالیجاه موصوف حسب الامر
واجب الاذعان تردد و اهتمام مالا کلام نموده با وجود آنکه طائفه وزیری نیز با قطاع
الطریقان متفق شده آماده جنگ گردیدند مگر عالیجاه مذکور از روی هوشیاری و کاردانی
اکثر قطاع الطریقان را بقتل رسانیده و سرهای آنها را بریده و بعضی اسیر و دستگیر کرده بحضور
انور حاضر آورد ناگهان در سرهای مقتولان نظر بندگان اشرف ما بر سر محمد خان نامی که سابق
ازین جهت بلدی راه از وزیری همرکاب بندگان ما شده بود افتاده شناخته تأسف بسیار
فرمودیم بنابران سر او را در شال پیچانیده بمعه مبلغی زر سرخ بخانه او فرستاده و پسر او را
طلبانیده بعواطف جلیله خسروانی مستمال ساخته خلعت جهانگیر شمشیر عنایت کرده چونکه
قطاع الطریقان که بانی مبانی شر و فساد بودند بسزای اعمال خود رسیدند باقی اسیران را [illegible]
و تقصیر [illegible] فرموده کوکبه دولت و اقبال منزل بمنزل کوچ نموده رونق افزای پشاور شدیم
مقارن آن حال عرائض مردمان خطه کشمیر بحضور بندگان سکندر شان رسیده بیدادی و
تعدی حاکم آنجا بمسامع قدسیه رسانیدند از آنجا که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی
و آغاز نشست بر سریر کشورستانی بر مرآت ضمیر مهر نظیر انور و خاطر خطیر ضیا گستر که
انطباع پذیر اشراقات عالم قدس و آئینه [illegible] گیر الهامات متعالیه النفس است منطبع
منقش است که مطلوب از سلطنت و حکمروائی و ابهت و کشورکشائی آنست که هیچ وقت
اغراض نفسانی خود را منظور نداشته همواره در انتظام جهان و التیام جهانیان کوشند

و پیوسته در تقدیم مراسم شبانی و لوازم پاسبانی پردازند زیرا که متفق علیه علما و حکمات
که مقصود از سلطنت پرورش رعیت و حصول خشنودی حضرت داور متعال است نه
جمع آوری مال و منال و مراد از ریاست چراست خلق است و وصول بدولت عنایات
ربانی نه تحصیل حظوظ فانی و لذات جسمانی ع سلطنت خیمه ایست بس موزون *
کش بود راستی و عدل ستون * گر نباشد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه بی ستون
برپای * یا رب این خیمه سعادتمند * زین ستون تا بحشر باد بلند * فی الجمله چون
عبدالله خان حاکم کشمیر شیوهٔ انصاف با زیردستان آن دیار مرعی نمیداشت و
مالیات چند ساله بسرکار بندگان اشرف نیز نرسانیده بود لهذا در مرآت خاطر حق پسند
چنان جلوه ظهور نمود که نخستین رقم مبارک هوش افزا که محتوی بر هدایت آن گمراه و
مشتمل بر نصیحت آن خودخواه باشد صورت اصدار و سمت انتشار پذیرد اگر برهنمونی
عقل سلیم و بخت راستی تقویم آئین اطاعت و فرمان برداری را پیش نهاد همت خود ساخته
دست ظلم و جور از رعایا و برایا کوتاه نموده مالیه واجبی را بحضور سعادت ظهور
رساند بهتر و موجب ابقای نیابت او خواهد گردید و اگر از نامساعدی بخت نافرجام
گوش بر نمونیش نداشت آن ولایت را بیکی از غلامان فرمان پذیر عنایت خواهیم
فرمود غرض آنچه از لطائف حقائق رحمانی و شرائف دقائق یزدانی بر خاطر عاطر
بندگان پرتو ظهور یافته بود در فرمان قضا جریان زیب رقم پذیرفته با انصرام
سرکار فیضمدار بنام حاکم مذکور شرف اصدار یافت آن ناهنجار گوش راستی شنود چشم
حق بین او را تقدیر حضرت جهان آفرین کر و کور گردانید ورود فرمان هدایت نشان

و غلامان جلادت بنیان را سهل پنداشته و دستان طلب مالیه را افسانه انگاشته
از مستی شراب خودکامی سررشته هوشمندی از دست داده بدار و مدار ظاهری پرداخته
در رسانیدن مالیه اهمال و تساهل ورزید در آنحال عالیجاه مقرب الخاقان شیر محمد خان مختار الدوله
بحضور پرنور عرض رسا گردید که اگر غلام را امر شود البته بتائیدات الهی و باقبال عدو مال
پادشاهی ولایت کشمیر را باسهل الوجوه در حیطهٔ تصرف بندگان همایون آورده عبدالله خان
بدگمان را دستگیر نموده بحضور پرنور خواهیم آورد تعبیه تو عیکه اقتضای خاطر اقدس
باشد تجویز سزا در حق آن ناسزا بفرمایند تا عبرت دیگران و نصیحت پیر و جوان گردد بندگان
اشرف معروضهٔ او را مقرون باجابت فرموده امر نمودیم که بعد از رونق بخشی دار السلطنه
کابل بندوبست این امر کرده خواهد شد چون از نوروز یکماه گذشته بود و هوای پشاور
روز بروز در گرمی رو بترقی بود بنابران ارادهٔ کوچ نموده در ساعت سعید سمت
دار السلطنه کابل نهضت فرما گردیده منزل بمنزل طی مراحل فرموده رونق افزای دار السلطنه
مذکور شدیم لشکر ایلات و طائفه درانی و غلزائی و غیره که از مدت یکسال تعب راه
و رنج سفر کشیده بر رکاب نصرت انتساب حاضر بودند بهر [illegible] اذن [illegible] شد که چند روز
در ایام بهار در اماکنهای خود رفته آرام کرده بعد از انقضای مدت مذکور بحضور پرنور
حاضر گردند و بندگان با جمعی از مقربان بساط انبساط برای حصول تفریح مزاج و تقویت
طبیعت و راحت امتزاج که اندک ناخوشی هم داشت بسیر شکار دره نزهت پرورده کوهدامن که
مشهور بخوبی آب و هوای مرغوب و کوه پایه‌های خوش هوا و مکانهای دلکشا و نهرهای پر از آب
بهر طرف و هر جا داشت تشریف فرما شده بر مظاهر قدرت کامله ایزدی چشم عبرت بگشاده

[illegible]

و دیدهٔ دور بین میکشودیم غرضکه ایام شدت گرما را در آنجا بخوشی و خرمی گذرانیده شد
الحمد لله که ناخوشی گرانی که در طبیعت بود بعنایات بیغایات ایزدی زائل و صحت و
عافیت مزاج بکمال حاصل شد بعد از ان عنان موکب دولت و اقبال بفضل و افضال
قادر ذو الجلال نهضت فرمای دار الخلافه کابل گردید چون مقدمهٔ تسخیر کشمیر پیشنهاد
خاطر خطیر بود لهذا بنسقچی باشی امر و مقرر شد که محصلان و نسقچیان بدستور از حضور
جهت جمع آوری لشکر درانی و غلزائی و ایلات نواحی احمد شاهی و غلام خانه قندهار مامور
شده باستعجال بحضور اقدس حاضر سازند و بجهت لشکر پشاور و تیر کلانی و باجوری
و ختک و سرابابان پشاور نیز ارقام مبارک شرف نفاذ یافت که جمع آوری لشکر خود ها
نموده حاضر بحضور گردند

## وقائع سیزدهم فرستاده شدن عالیجاه مختار الدوله جهت تسخیر خطهٔ کشمیر از حضور پرنور

صورت این وقائع چنانست که عالیجاه شیر محمد خان بامیزائی مختار الدوله را خلعت
فاخرهٔ نیابت کشمیر مرحمت نموده سرافراز ساخته هشت هزار سوار پای رکابی و هشت هزار
مردم ایلات نواحی را نیز با او مامور نموده بمهم کشمیر مرخص فرمودیم مقارن آنحال بخاطر
مبارک مصمم شد که اگر موسم زمستان در پشاور گذرانیده شود از ورود موکب دولت و
اقبال در آن ناحیه البته تقویت و اعانت مختار الدوله نزدیک تر و آسان تر بوده
کوائف و اخبارات کشمیر نیز زودی بحضور سعادت ظهور خواهد رسید چنانچه بعنایات
ایزدی آنچه پیشنهاد خاطر مبارک شده بود بسعادت بوقوع انجامید لهذا الوای
همایون ما از کابل کوچ فرموده طی منازل و قطع مراحل نموده رونق افزای پشاور شدند

هرگاه مختار الدوله بمظفرآباد رسید عبدالله خان حاکم کشمیر از روی بغی و عناد سنگرها در کناره
دریای مظفرآباد بسته و پیاده های تفنگچی جابجا نشانیده بند و بست محافظت و حراست
چنان مستحکم نموده که از دریای مذکور احدی را امکان عبور نگذاشته بود مختار الدوله بورود
آنجا هیچ اندیشه از تلاطم امواج دریا ننموده و باران گلوله را که از سنگرها میبارید همه را
گلریزی ایام بهار تصور نموده دست بحبل المتین عنایات الهی زده با جمله افواج ظفر امواج
بدریا در آمد کسی را که اجل فرا رسیده بود کشته و خسته شده بدریا رفت و باقی بهمت
و سلامت از دریا عبور نموده و نجات یافته بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی بسنگرهای
مخالفان رسیده دست بشمشیر کردند پیاده های سنگر از وقوع اینمقدمه چاره کار را بجز خود
معدوم و منحصر دیده خود را بکوهسار کشیده فرار اختیار نمودند و اکثری کشته و خسته
شمشیر دلاوران تهمتن توان و نبردآزمایان معرکه نام و نشان گردیدند چنانچه بفضل داور
بیهمال و یمن اقبال عدو مال مظفرآباد در تصرف اولیای دولت ابد اتصال در آمد عالیجاه
مختار الدوله کوائف این فتح و فیروزی و دلالت این نصرت و بهروزی را بحضور اشرف
معروض داشته خود جلو انداز روانه کشمیر شد اگرچه شدت سرمای زمستان و طغیان برف
باران بود و از مظفرآباد تا کشمیر همه کریوه و کوه و راهها ناساخته و پرخلل میشد اما آنهمه
شداید و صعوبات را با وجود گرانی و کمیابی غله دیده و کشیده بکمال استقامت و استقلال
داخل پرگنه سوپور شده دو روز آنجا مقام نمودند عبدالله با لشکر سوار و پیاده خود آراسته
و پیراسته گشته بمقابله رسید و فیما بین عسکرین معرکه جنگ و جدال و قتل و قتال برپا شد
حتی که غلامان جان نثار و سپاهیان نصرت شعار دست بشمشیر کرده داد مردانگی و دلاوری

دادند چنانکه در لشکر عبدالله خان شکست فاحش افتاد در آنحال عبدالله خان
افواج خود را برهم شکسته و بخت برگشته را برگشته یافته از میدان فرار نموده در
دیگر که قلعه مستحکم برای چنین روز ساخته بود داخل شده خود را محصور ساخت عالیجاه
مختار الدوله بسامان استوار و اتواب و عمپارهای آتشبار اطراف قلعه مذکور را
مانند نگین انگشتری محاصره کرده مکانات و آبادی آنرا بضرب گلوله اندازی مسمار و
قلعگیان را از تاب طاقت ناچار کرد لهذا در عرصه چند روز بعارضه درد گلو
هلاک گردید مختار الدوله عریضه بشارت ترجمه فتح کشمیر و هلاک عبدالله خان اسیر سرپنجه
تقدیر را مشرح بخدمت همایون با عرضه داشت نمود که بندگان اقدس مالک و مختار
الحال ریاست و حکومت خطه کشمیر را بهر یک از غلامان حضور که ارشاد شود تسلیم نموده
بقدمبوسی مشرف میگردد بندگان همایون بنظر بالطاف و اعطاف خداوند که جلد وی خدمات
فدویانه درباره مختار الدوله منظور نظر فیض اثر بود امر فرمودند که رقم مبارک با
بعه خلعت سرافرازی بنام عالیجاه عطا محمد خان ولد مختار الدوله صادر کردد که ناظم
کشمیر سرافراز نموده خود مختار الدوله برکاب نصرت انتساب حاضر شود که نهضت رایات عالیات
بسمت قندهار جهت اندفاع و انهزام شهزاده کامران مصمم و بالجزم است وقائع چهاردهم

## آمدن شهزاده کامران باغوای بعضی مفسدین مثل فتح خان از فراه عازم قندهار گردیده و با شهزاده قیصر جنگ نمودن و شکست خوردن شهزاده قیصر

سوانح این وقائع چنانست که چون شهزاده کامران
باغوا و امداد بعضی مفسدان مثل فتح خان وغیره خوانین درانی از فراه عزم تسخیر قندهار

نموده و عند المقابله بر افواج شهزاده قیصر که متعین قندهار بود غالب آمده انهزام شکست
داده خود داخل قندهار گردید و این خبر بسمع همایون ما رسید لهذا از پشاور عنان رایات
عالیات را بسمت دار السلطنه کابل معطوف گردانیده کوچ فرمودیم منزل اول
در توپ نزول اجلال یافته چند یوم اقامت آن منزل اختیار فرموده برای مختار الدوله
علی التواتر دستخطهای مبارک شرف صدور یافت که باستعجال بحضور پرنور مشرف گردد
که عزم نهضت دار القرار قندهار مصمم و بالجزم است بعد ازان منزل بمنزل کوچ نموده
رونق افزای جلال آباد و باغ نمله شدیم ازانجا که مختار الدوله بخیال باطل از شورش
شهزاده کامران بهمی سلطنت خداداد تصور نموده درین تساهل ابواب تمنای لقای
ریاست کشمیر بر روی خاطر فاتر خود میکشود که با وجود اصدار دستخطها و ارقام متواتره
در شرفیابی حضور تاخیر مینمود بندگان ما متحمل آن نشده صرف بامید نصرت الهی کوچ
فرموده رونق افزای دار السلطنه کابل گردیدند و چند روز توقف فرموده بلا تامل بسمت
قندهار کوچ فرما شدیم منزل اول در ده مزنگ واقع شد چنانچه چند یوم نیز در آنجا بجهت
جمع آوری لشکر توقف اختیار فرموده هم ازانجا سردار احمد خان درانی نورزائی را با جمعیت
قاهره سرافراز فرموده با دسته جات سوار پیشتر قراول عساکر نصرت مآثر مقرر نمودیم
که پیوسته دو منزل از اردوی معلی پیش پیش برود بعد ازان بندگان اشرف از ده مزنگ
کوچ کرده بعد از انقطاع منازل و مراحل وارد الکای غزنین شدند و آنجا هم برای
حصول فیوض و برکات زیارات متبرکه اولیای کرام و استمداد از ارواح کرامت انجام
آن مقربان حضرت ذو الجلال و الاکرام ده یوم دیگر اتفاق قیام موکب سعادت کوکب

انجام اهتمام چون عالیجاه سردار احمد خان نیز در منزل قره باغ متوقف بود لهذا بنا بر تقویت و کومک او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و سردار غفور خان قوللر آغاسی را از حضور ساطع النور با پنجهزار سوار دیگر مرخص و مامور فرمودیم هرگاه خوانین مذکور بسردار احمد خان ملحق شدند و خبر جمعیت اثر این اجتماع بقندهار رسید شهزاده کامران تاب اقامت و توانائی را بخود ندیده ناچار رو بفرار نهاده قلعه و راه فرار اختیار کرد متصل ظهور این حال خجسته مآل نصرت اتصال عرائض مقرب الخاقان سردار احمد خان و محمد اکرم خان امین الملک نیز بحضور پرنور گذرانیدند عرضداشت نموده بودند که شهزاده کامران بمجرد استماع خبر نهضت رایات عالیات تاب اقامت بمقابله سپاه نصرت پناه بخود ندیده و فرار را رونق کار و غنیمت روزگار پنداشته گریخته در هرات قرار گرفته است نواب همایون ما بعد از استبشار این فتح و فیروزی چون منزل بمنزل کوچ فرموده داخل شهر صفا گردیدند عریضه شهزاده قیصر را بحضور تفاخر دستور بدین مضمون گذرانیدند که بتخویف بعضی مخالفین متوهم شده پناه بمزار فیض آثار ملا نور محمد آورده امیدوار بذره گستری که بندگان اشرف از برای خدا و تصدق فرق مبارک تقصیر و خطیات گذشته غلام را عفو و پاینده بندگان با نظر بذره پروری و ترحم گستری عالیجاهان محمد اکرم خان و سردار احمد خان را فرستاده مقرر فرمودند که شهزاده قیصر را بحضور انور حاضر سازند چون بندگان اشرف با رونق افواج قندهار شدند سرداران مامور بر شهزاده قیصر را بحضور بالنور حاضر آوردند بعد از عفو جرائم و تسلی و تشفی عنایت ضمائم مقرر چنان شد که همیشه در رکاب نصرت انتساب ملازم بوده مورد تلطفات باشد اگرچه جناب نواب عالیه والده صاحبه

و برادر بجان برابر سکندر شان شاهزمان پیوسته باصرار التجا و التماس می‌نمودند که شهزاده
مذکور را بحکومت قندهار سرافراز فرمایند مگر بملاحظهٔ آنکه قندهار ملک درانی است
و شهزادهٔ مذکور خردسال میباشد مبادا باز او را از جادهٔ صواب منحرف ساخته
مستعد بغی و فساد و مرتکب سرکشی و عناد سازند لهذا در آنحال اقبال عذرات آنحضرت را
منافی مصلحت و صواب دیده مامور دار السلطنهٔ کابل فرموده شد در آن
اثنا عالیجاه محمد اکرم خان و غیره خوانین درانی بعرض اشرف رسانیدند که
از هنگامیکه فتح خان از کابل از خدمت اشرف همایون باغوای شومی قسمت
و شومی طالع روگردان گشته و فرار شده الی حال از شامت افعال بحرامی
و خودکامی دربدر و آوارهٔ بحر و بر میگردد و بمکافات تقصیرات و جرایم
خود سرگشتهٔ بادیهٔ غربت و کربت میباشد و نقوش ندامت این غرامت
چون حروف سرنوشت و داغ ملامت از ناصیهٔ احوال و صورت حال او
پیدا و هویدا گشته لهذا التجی بعفو و انعام عام و اعتصام بعروهٔ وثقای عاطفت
بندگان بارگاه فلک احتشام نموده امیدوار فضل و احسان بیکران میباشد چراکه در ظل
رافت پادشاهی خاص و عام چه دشمن ناکام و چه دوست خجسته انجام ماه و سال و صبح و شام
بهره اندوز و شادکام اند ٭ ادیم زمین سفرهٔ عام او ٭ برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست ٭ هرگاه از عنایت بیغایت شاهنشاهی تقصیرات او صورت پذیر
عفو باشد غلامان او را بحضور حاضر میسازند عریضهٔ فتح خان را نیز در آن اثنا
متضمن بالوف افتقار و زاری و مشتمل بصنوف انکسار و خاکساری بملاحظهٔ اقدس اشرف

درآوردند که این غلام خانه‌زاد دولت ابدمدت بندگان ظل الهی ست اگر عفو تقصیر
کمترین منظور نظر تفقد اثر گشته طلب حضور شود من بعد حرکتی بیجا ازین روسیاه پرگناه
بظهور نخواهد پیوست و درصورت خلاف سر و ناموس و اموال و الوس غلام باختیار بندگان
پادشاه ست ازآنجا که پاس خاطر امین الملک و خدمتهای او بغایت منظور نظر سعادت ظهور
بندگان بالبود بنابر وفور التماس او عفو تقصیرات فتح خان فرموده باستحضار او امر شد
چون نامبرده در حدود دیرشک میبود لهذا امین الملک برای عرصه چند یوم شرف حضور
حاصل نموده نامبرده را باستلام عتبه فلک رتبه خاقانی مشرف گردانید چنانچه نامبرده
بعد از حصول دولت خاکبوسی عتبه فلک دستور و عفو خطیات و قصور باعطای
مناصب آبا و اجداد خود از حضور مباهات ظهور مفتخر و مسرور گردید بعده بندگان اشرف
چندگاه دیگر در قندهار اقامت داشته برای انتظام امور مالی و ملکی و بندوبست رعایای
قوم درانی و غلجائی سلاله دودمان سعادت و خجسته اختری ارجمندی شهزاده محمد یونس را
حاکم و سردار میر علم خان نورزائی را بنیابت آن سعادتمند در قندهار گذاشته عنان عزیمت
بسمت سند و شکارپور معطوف فرمودند درین اثنا قاصد از سمت کابل بحضور رسیده عرض حضور
خوانین آنجا را بدین مضمون از نظر اشرف گذرانید که بندگان شاه محمود و باقی شهزادگان محبوس قلعه
بالاحصار بالاجان فشان خان مستحفظ بالاحصار را باغوای میر واعظ بهانه کاری در نزد خود
طلبانیده درحالت غفلت بقتل رسانیدند و دروازها کشوده هریکی باطراف و اکناف منتشر
شدند بلکه شاه محمود مدت سه روز و سه شب در شهر کابل متواری بوده آخرالامر بصوابدید
بعضی از راه هزاره جات بطرف دارالرفاه فراه رفت مگر باقی شهزادگان را

دولتخواهان سرکار فیضمدار با حسن اطوار گرفتار نموده باز در بالاحصار محبوس نمودند بندگان اشرف بعد دریافت این سوانح اعظم خان پیشخدمت را از حضور تفاخر ظهور بعهده تحفظ شهزادگان و قلعه داری بالاحصار سرافراز و مامور کابل نموده عنان رایات عالیات را بطرف سند و شکارپور معطوف فرمودند هرگاه موکب دولت و اقبال بحد بلوچستان رونق افروز شد عالیجاهان میر محمود خان و میر مصطفی خان ولدان میر نصیر خان مرحوم و عصمت پناهی مائی بمعه افواج بلوچیه بدستور قدیم و آئین قویم از سوار و پیاده جرار راست بتقبیل رکاب نصرت انتساب سرکار ذوالاقتدار حاضر شده پیشکشهای معموله مستمره خویش را از نظر مبارک گذرانیدند بندگان همایون با نیز الطاف و اشفاق خسروانه درباره آنها مبذول داشته هر یک را بخلعتهای فاخره و عنایات متوافره سرافراز و ممتاز فرمودند چون الکای شکارپور مخیم بارگاه سپهر اشتباه گردید خوانین سندیه نیز بجهة بندوبست و ادای مالیات مقرری بمعه پیشکشهای معمول و هدایای مستمری بحضور پرنور رسیده مصروف ادای مالیات واجبی گردیدند

## وقایع پانزدهم سرافراز فرمودن بندگان همایون با شهزاده قیصر را بنیابت دارالسلطنه کابل و آمدن مختارالدوله از کشمیر و شهزاده قیصر را باغی نمودن

سوانح این وقایع چنانست که بندگان بلندشان شاه زمان درحق شهزاده قیصر سفارش نیابت قندهار فرموده بودند و بنابر مصلحت وقت امر بهم کابل بودنش نفاذ یافته بود آخر بپاس خاطر بندگان موصوف شهزاده مذکور را مشمول عواطف روانی ۱۳ اشفاق فرموده درین سفر نصرت اثر او را بنیابت دارالسلطنه کابل سرافراز نمودن

وقایع پانزدهم ۱۵

۱۶۰ الف

بدان سمت مرخص فرموده‌ایم چون شهزادهٔ مذکور وارد کابل گردید مختار الدوله عطا محمد خان
ولد خود را بحکومت کشمیر منصوب داشته خود عازم رکاب نصرت انتساب گردیده نیز
وارد کابل شد و بنا بر تخم حسدی که از تقرب محمد اکرم خان امین الملک در مزرعهٔ دل [illegible]
وهم بهوای نفس خبیث و اغوای تلبیس ابلیس بصلاح بعضی فتنه جویان عرصهٔ سلطنت و بدخواهان
دولت ابد مدت که هریک بادعای باطل تمناهای لاطائل خویش را ازین حرکات معدوم
البرکات عائد و حاصل می‌پنداشتند شهزاده قیصر را باغی ساخته بنای مخالفت برپا نمود
خواجه محمد خان درانی فوفلزائی را با بعضی خوانین و لشکر قلمی سرکاری بنا بر تصرف الکای
پشاور روانه ساخت چون بندگان ما در هنگام نهضت فرمائی دار السلطنهٔ کابل اهالی
حرم محترم را با چند نفر خواص معتبر در پشاور گذاشته و عالیجاه گلستان خان اچکزائی را
بحکومت و نیابت آنجا سرافراز فرموده بودیم لهذا هرگاه خبر عزیمت شهزاده قیصر و رسیدن
مختار الدولهٔ برگشته اختر و آمدن خواجه محمد خان با خوانین دیگر بگلستان خان و غیره خیرخواهان
دولت ابد بنیان رسید مصلحت چنان دیدند که خوانین خیبری را که متعهد و تنخواه
سرکار پادشاهی میباشند طلب داشته بصوابدید و اتفاق آنها اهالی حرم محترم را بجوف
خیبر بفرستیم بسیار بجا و بهتر است که ناموس پادشاه از نشیب و فراز در امن باشد چنانچه
موافق اندیشهٔ صواب پیشهٔ خود سرانجام تمامی مرام نموده کوائف آنجالی را معروض حضور
اشرف اقدس عرضه داشت نمودند در آنهنگام بندگان اشرف ما از شکارپور و سند مالیات
واجبی را از میران تالپوره تحصیل نموده رونق افزای دیره غازیخان بودند که قاصد سرکاری
معه عرائض عالیجاه گلستان خان اچکزائی و باقی معتبرین بخدمت مبارک رسیده

کوائف معروضهٔ آنها را مفصلاً حالی رای عالم آرای گردانید فتح خان بدنهاد بمجرد استماع
اینواقعهٔ بی بنیاد باز از خباثت فطرتی و دنائت ذاتی بتقاضای بدکیشی و هوای
کوته اندیشی خود با دستهٔ سوار بارگرانی از اردوی معلی گریخت با وجود اینهمه اشفاق
والطاف که بندگان اشرف ما دربارهٔ آن ناسزا منظور و گوارا داشتند یعنی باوجودیکه
از احمدشاهی تا ورود دیره غازیخان مبلغ سه لک روپیه در وجه او بطریق امداد عنایت و
ارزانی فرموده و مناصب که آبا و اجداد او داشتند همگی و تمامی را باو عطا و مرحمت کرده بودند
بعادت اصلی و شیوهٔ جبلی او هیچ صورت صلاح و سیرت فلاح مترتب نگردیده فرار نمود
الحق که ع پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست ✤ تربیت نااهل را چون گردکان
برگنبد است ✤ از آنجا که عنایت ایزدی و تفضلات سرمدی پیوسته شامل حال و کار
احوال بندگان ما بوده در وقوع این مکروهات هرگز غبار اندیشه پیرامون خاطر خطیر و
ضمیر آفتاب تنویر نگردید بلکه فی الفور از دیره غازی خان دو منزل را یکی شمرده بعرصه
قریب رونق افزای کوهات گردیده یکشب در آنجا اقامت ورزیده روز دوم بهنگام نماز
ظهر بجاه و جلال و حشمت و اقبال عدو مال در قریهٔ متنی که ده کروهی پشاور و حد طا
مهمند است زینت افروز شدیم از استماع خبر نزول موکب دولت و اقبال خواجه محمد خان
و یحیی خان با میرالی و فیض الله خان که وارد الکای پشاور شده بودند تاب اقامت نیاورده
چون ادبار اقبال بخوست بازو رو بفرار نهاده ملحق بمختار شدند تا میره که همرکاب شهزاده
قیصر از کابل بسرعت تمام جلو انداز عزم تسخیر پشاور بود در منزل شب قدر که حدود دوآبه است
رسیده میخواست که از دوآبه عبور کرده داخل پشاور شوند ولیکن بجلدی نتوانستند لهذا

ذوالفقار

در شب قدر اقامت داشتند که خواجه محمد خان و یحیی خان و دیگر فراریان شان چون فال زوال
باستقبال رسیدند علاوه بر همه بد اقبالی شان بوقت پایین آخر شب عالیجاه صحبت خان فوفلزایی
با غلام خانه پشاور و اربابان خلیل و مهمند وغیره از لشکر خواجه محمد خان مغرور جدا شده باستان بوسی
دربار فیضمدار خاقانی ملحق گردیده کیفیت فرار شدن خواجه محمد خان و باقی خوانین و رویداد
آمدن مختار الدوله و رسیدن بمنزل شب قدر و باقی مواد مشروحاً بعرض اشرف رسانیدند
از پیشگاه دولت جاوید بنیان عالیجاه صحبت خان و همراهیانش بالطاف و اشفاق خسروی
سرافراز و بگوناگون نوازش و خلاع فاخره ممتاز گردیدند روز دوم بندگان با نماز بامداد را
بدرگاه ایزد یکتا ادا ساخته و توفیق و اعانت از جناب قاضی الحاجات المحتاج و استدعا نموده
دیده رکاب را بنور اقدام نصرت انجام منور ساخته بتجمل تام و شکوه مالا کلام در هنگام
نصف النهار داخل الکای پشاور گردیده و بر سر سواری از شهر گذشته در کنار دریا بر گذر
شاه عالم که بفاصله سه چهار کروه از شهر واقع است نزول اجلال فرمودیم چون فیمابین
عسکرین دو دریا حائل بودند و دریای دوآبه بباعث طغیان آب پایاب نداشت چراکه
از فصل نوروز یکماه گذشته بود لهذا بندگان پاشش روز در آنجا توقف فرموده بجهت اینکه
مختار الدوله غلام و خدمتگار سرکار است و خدمتهای او پیشتر منظور نظر تفقد منظر بود
اشرف بود از آنکه درین حال بوسوسه شیطانی از شاهراه عقیدت منحرف گشته جاده بغاوت و
گمراهی پیموده اغماض نظر نموده خاطر مبارک رنجه نفرموده در آن فرصت بوعظ و نصیحت
و صلاح و هدایت مکرر پرداخته شد که شاید از کردار و رفتار ناهنجار خود پشیمان و نادم شده
بحضور لامع النور رجوع نماید مگر از باعث کم نصیبی کم شنیده بر مکرفتاری بیشتر افزود

الحق اذا جاء القضاء عمی البصر و اذا جاء القضاء ضاق الفضاء چون حکم قضا براو
مبرم بود اعمی و اصم گشت و فضای روح افزای عفو و عنایت بندگان ما براو تنگ نمود
روز جمعه بوقت عصر با گروه بدگهر و جماعهٔ پر فتنه و شر از گذر شب قدر عبور نموده بجد طایفهٔ
خلیل منزل گزید بندگان اشرف ما نیز از گذر شاه عالم کوچ نموده متصل کوث جعفر خان
نزول اجلال فرمودند چون روز دوم آفتاب عالمتاب علم جهانگیری برافراخت صفوف
جدال و قتال عسکرین از جانبین آراسته و دلاوران طرفین باداء مراتب خصم افگنی و
دشمن کشی پیراسته بمعرکهٔ میدان رسیده هر یک داد دلیری و مراد جوانمردی داده صفحهٔ
عرصهٔ کارزار را از ضرب شمشیر آبدار رشک تختهٔ گلزار میساختند از آنطرف خواجه محمد خان
سردار لشکر مخالف با چند نفر خوانین یکدل و موافق بهر طرف که رو می آورد لشکر را متلاشی
ساخته از کشتها پشتها می انداخت بعضی افواج بندگان ما که از قوم خلیل و مهمند و غلجای
پشاور بودند تاب مقابلهٔ آنها نیاورده رو بفرار نهادند حتی که در میدان معرکه احدی
نمایان نماند سوای مردم درانی مثل مدد خان اسحاق زائی و اعظم خان نسقچی باشی و اکرم خان
امین الملک و غفور خان نورزائی که بدستهاد نشانهای خود ها استوار و پایدار در رکاب
اشرف حاضر بودند این نیازمند بارگاه الهی اتکا بعنایت ایزدی نموده با چند نفر پیشخدمت و
و فدائیان صادق العقیدت بکمال استقامت در مقابلهٔ آن نمکحرامان استاده منتظر عنایت
ایزدی میبودیم که ناگاه خواجه محمد خان بدسرانجام بحیای نمکحرام چون صید اجل گرفته بمقابل
بندگان اشرف ما حمله نموده خواست تا پیشدستی نماید بندگان ما شیر دل دولت را جابک و
تیر ساختند و شمشیر تیز بر فرق فتنه خیزش انداختند از آنجا که آن نمکحرام بر سینه زره و چارآئینه

در برداشت ضرب شمشیر پادا اثر نکرده بار دیگر حمله آورده بمقابل تیر اجل رسیده
مگر بتفضلات الهی و هیبت جلال پادشاهی شرمنده و منفعل گشته از زیر تیغ جانبازان
بندگان با جان بسلامت برد مقارن آن بر پیشخدمتان خاص که منتظر حکم قدر اختصاص
بودند امر شد که این بدفرجام را برسند غلامان عبودیت آهنگ بی تهاون و درنگ
آتش باشه چندین تفنگ دادند ناگاه گولهٔ قهر الهی بسینهٔ پرکینه اش رسیده همین که
چند قدم برگشته بود که از پشت زین بروی زمین افتاده هلاک شد عالیجاه نیکو خان
خواجه سرای قولر اقاسی حضور رفته اسپ یراق او کشیده سر پرشور و شرش را بریده
بحضور معدلت دستور آورد از گوشهٔ دیگر که مختار الدوله با برادران و اقوام نافرجام
خود مقابل بسردار مدد خان و اعظم خان نسقچی باشی شده بود نامبردگان بتوفیق الهی
چارهٔ کار هر یک را ساختند و سر بریده بخاک مذلت انداختند و حاجی میر احمد خان برادر
مختار الدوله اسیر گشته بزخم شمشیر مقتول گردید زهی کلام صدق انتظام یعنی حدیث شریف حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام مَن حَفَرَ بِئراً لِأَخِیهِ فَقَد وَقَعَ فِیهِ لله الحمد که همگی
نمکحرامان و جملگی مفسدان بعقوبت اعمال خود گرفتار شده هلاک گردیدند و بدخواهان دولت
دوران عدت را از بغی و مخالفت جز ذخیرهٔ ذلت و خواری حاصلی نبوده و جز مایهٔ ندامت
ولی اعتباری چیزی نیفزوده فی الجمله شهزاده قیصر از مشاهدهٔ این کارزار تاب طاقت
قرار نیافته بسمت کابل فرار اختیار نمود و بندگان اشرف با تائیدات الهی با حصول
فتح و فیروزی و وصول انواع بهجت و بهروزی مراجعت نموده داخل دولتخانه بالاحصار
پشاور شدند چند یوم در آنجا اقامت فرموده اگرچه بخاطر خطیر مصلحت چنین بود که تسخیر

مقدم بود دیگر بملاحظهٔ آنکه شهزاده قیصر شکست خورده بسمت کابل رفته نشود که باغوای مفسدان
فتنه و خلل دیگر برپا نماید اصلح آنکه عنان رایات دولت بالفعل بسمت کابل معطوف
فرمائیم بنا بران مقدمهٔ کشمیر را موقوف داشته عنان عزیمت بسمت کابل معطوف گردید

## وقایع شانزدهم رسیدن رایات عالیات بکابل و آوردن شهزاده قیصر را

چون موکب دولت و اقبال با جاه و جلال رونق افزای کابل شد بعرض اشرف رسانیدند
که شهزاده قیصر از فور واهمهٔ مواخذهٔ بدکرداریهای خود یکشب در کابل مانده و مضطر
دیده مصلحت در بسمت کوهستان فرار شده رفت بندگان اشرف با بعضی خوانین را
از حضور مقرر کردند که شهزاده قیصر را دلاسا نموده بحضور آرند حاصل المرام آنکه مشار الیه را
دلاسا نموده بحضور فیض گنجور حاضر کردند بندگان با کثرت تقصیرات او را معاف فرموده
مقرر فرمودند که پیوسته بهمه اوقات شهزادهٔ مذکور در رکاب نصرت انتساب حاضر
بوده باشد و من بعد حکومت و نیابت هیچ کدام جا تنها باو سپرده و قرار نگیرد
تا عبرت او و دیگر شهزادگان باشد شاه محمود که از بالا حصار کابل فرار شده از راه
هزارجات بهرات رفته بود مدت یکسال در آنجا اقامت داشت فتح خان که از خدمت
بندگان همایون با اردوی غازیخان فرار نموده در حدود قندهار رفت چون که نزدیک
قندهار رسید میر علم خان جهت خیرخواهی سرکار فیض آثار نامبرده را دلاسا نموده در نزد
خود نگاه داشت تا باطراف و اکناف ولایت و جوانب دیگر رفته موجب خلل و باعث فساد
نباشد نامبرده چند روز بر همین منوال گذرانیده عاقبة الامر در پرده شهزاده یونس [?] را بافسانه
و افسون در غلانیده از میر علم خان روگردان ساخته و محرمیت و صداقت نموده از راه

خدیعت و حیله گستری بدرجه شهزاده مذکور بثبوت رسانید که در خانه خود برده بعده
مخفیاً شاه محمود را طلبداشت هرگاه میر علم خان از حال پر اختلال مطلع شد صورت
کار را معدوم و تدبیر خویش را از مدافعه آزار آن محروم یافته لاچار بجمعیت سواره
پیاده خویش بقلعه مالوف روانه گردید و فتح خان میدان را خالی از خلل دیده شاه محمود را
داخل قندهار ساخته چندگاه بتاراج و غارت سوداگران و سکنه شهر گریسته از از
چیزی جمع آوری و سامان بی سامانی خود ساخته قصد کابل کردند و میر علم خان بمعه جماعت
خود نیز در کابل برکاب نصرت انتساب خاقانی مشرف گردید وقایع هندهم

**خبر رسیدن از اراده شاه محمود بسمت کابل و نهضت فرمودن رایات**
**بندگان همایون بمحاربه شاه محمود و شکست یافتن او** چون خبر اراده
شاه محمود بسمت کابل بعرض اشرف نواب همایون ما رسید در ساعت سعد از کابل
کوچ نموده در ده مزنگ نزول اجلال فرمودیم دو روز جهت فراهمی سپاه نصرت پناه
در آنجا توقف ورزیده روز سوم کوچ فرما شده منزل بمنزل رونق افروز گردیده وارد
الکای غزنین گردیدیم یک روز در آنجا بجهت استفاضه از زیارات بابرکات اولیای
کرام و برگزیدگان حضرت ملک علام مقام نموده استمداد از ارواح متبرکه ایشان
خواسته کوچ فرما شدیم چون موکب دولت و اقبال در پل سنگین رسید خوانین
با تمکین بعرض رسانیدند که شاه محمود در باغ بیرو فرود آمده فیما بین عساکر منصوره
مفاصله سه کروهی میباشد در آن اثنا عالیجاه نور محمد خان بادوزائی با دسته و
بیرق خود و دیگر خوانین درانی با دستهای خود از طرف شاه محمود روگردان شده

باردوی معلی بآستان بوسی بندگان اشرف ما مشرف شدند شاه محمود و فتح خان بملاحظهٔ
این معامله تاب مقاومت و مقابله نیاورده چار و ناچار رو بفرار نهاده باز بطرف
فراه رفتند بندگان ما بحصول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی داخل قندهار شده چند
مدت در آنجا اقامت فرموده بخاطر خطیر و ضمیر عالمگیر چنان خطور نمود که چون همیشه
این فتنه و فساد از طرف هرات و فراه برپا میشود و مخالفان هر وقت از مقابلهٔ
سپاه نصرت پناه شکست یافته هرات و فراه را ملجای مفر و ماوای مقر خود ساخته
بهمان سمت فرار میکنند و قرار میگیرند اولی و انسب آنست که هرات و فراه در تصرف
اولیای دولت ابد مدت در آورده شود تا ملک شاهی از فتنه و فساد و خلل و عناد
صاف و پاک گردد چنانچه حکم محکم نافذ شد که پیشخانهٔ مبارکه را بطرف هرات
بیرون کشند از استماع این خبر برادر عزیز گوشه نشین معتقد قربان گزین شهزاده
حاجی فیروز الدین که متصرف قلعهٔ هرات بود کلام شریف را با تحف و تحائف منیف
و غیر لطیفه بنام تصنیف و سلیقه عذر خود ساخته بخدمت بندگان ما ارسال داشته بالحاح
عجز و انکسار و صنوف عقیدت و افتقار اظهار نموده بود که اگر مرضی مبارک قبلهٔ
عالم تسخیر هرات و در بدر و خاک بسر نمودن این کمترین فدویت سمات میباشد
قبل از نهضت رایات نصرت نهمت بملازمان سرکار فیض دار پیشکش مینمایم
و خود هم بشرط ارشاد بقدمبوسی مشرف میگردم و در عدم منظوری که شاه محمود برادرم
پیوسته محرک فتنه و فساد است دربدر و آواره خواهم شد لیکن چون حق تعالی شما را
پادشاه وقت ساخته و سایهٔ رحمت خاص خود را بر فرق مبارک انداخته ظل الهی میباشید

و در زیر سایهٔ دولت عاطفت پادشاهی عوام و خواص آسوده حال و فارغ البال گشتیاند
بالفرض اگر هرات در تصرف اولیای دولت ابد مدت درآید یکی از غلامان خود
خواهند بخشید پس این بنده را نیز اگر بجای خدمتگاران حضور تصور فرموده بنیابت
هرات سرافراز فرمایند چه عجب آنچه شاه جنت مکان خلد آشیان جهت مصارف
بغلامان مقرر و مرحمت میفرمودند آنشاه والاجاه هم که بجا و بمنزلهٔ پدر اند اگر
همچنان نظر شفقت و عطوفت مبذول داشته اینملک را بصیغهٔ مدد خرج بکمترین
عنایت فرمایند این کمترین هرگز هوای بیجا و خیال ناروا در سر نخواهد داشت
بلکه پیوسته طریقهٔ خدمتگاری و شیوهٔ غلامی بجا خواهد آورد و از طرف شاه محمود که
برادر حقیقی این کمترین میباشد نیز بندهٔ درگاه ذمه دار و ضامن خواهد بود که اگر من بعد
ازو حرکتی بیجا سر بر زند از این غلام بازخواست فرمایند الحق که از مطالعهٔ این عذرات
و ملاحظهٔ این وجوهات عنایت و شفقت پادشاهی و صلهٔ رحم برادری بی اختیار
بجوش آمد بنابر علیه هرات را ببرادر شیرین گفتار دوربین اعنی شهزاده حاجی فیروز الدین
واگذاشتیم و مبلغ لک روپیه جهت اخراجات معیشت آن ذی لیاقت با سعادت
از مالیات آنجا بسند سال بسال مستمر و مقرر فرمودیم بعد ازان چون مقدمهٔ انتزاع کشمیر از
تصرف عطا محمد خان مخطور خاطر خطیر و منظور ضمیر بیضا نظیر بود لهذا چندگاهی در احمدشاهی
اقامت فرموده و شهزاده یوسف را بنیابت آنجا بحال و محمد اعظم خان نسقچی باشی و محرم
درانی بمقاصد نسقش باستقلال مقرر و مامور ساخته عنان نهضت بانصرت بسمت کابل
معطوف فرمودیم از آنجا که مقدمهٔ کشمیر مد نظر انور بود هرگاه موکب دولت و اقبال

گردانیده

رونق افزای کابل گردید چند یوم توقف فرموده رایات عالیات را بسمت پشاور معطوف
ساخته ارقام جهان مطاع عالم مطیع باسم اربابان طوائف خلیل و مهمند و باجوری و
خشک شرف اصدار یافت که جمعیتهای خود را بطرز معقول و رسم معمول از سوار و
پیاده آراسته و پیراسته باستقبال عتبهٔ عالیهٔ خاقانی در جلال آباد برکاب نصرت انتساب
ملحق و مشرف شوند وقتیکه موکب اقبال با جاه و جلال بچهار باغ نزول اجلال فرمود چند یوم
جهت سیر باغ و استفادهٔ آب و هوای آن روضه در باغ اتفاق توقف افتاده بعد از آن
منزل بمنزل کوچیده رونق افزای پشاور گردیده شد عند الورود سعادت وجود عز الفخر
بهاولخان عباسی از بهاولپور و عریضهٔ مظفرخان سدوزائی از اولاد اولیای ملتان بخدمت
بندگان همایون ما رسید و عرضداشت نموده بودند که عالیجاهان الفنستین بهادر
و استرجی بهادر وغیره سفیران کمپنی انگریز بهادر وارد حدود و غلامان شده اند
و ارادهٔ تحصیل شرف آستان بوسی بارگاه فلک اشتباه دارند آنچه از مصدر جاه و
جلال خاقانی امر صادر گردد ازان قرار بعمل آورده شود نواب همایون ما ارقام تفاخر
نظام سرافرازی هر یک از آنها شرف اصدار فرمودند که هرگاه ایلچیان سرکار گردون
وقار انگریزی ارادهٔ شرفیابی بحضور پرنور نمایند لازم که از حدود خود با کمال حفظ و
نگهبانی و ادای انواع ضیافت و مهمانی بتوقیر و اهتمام تمام بطریقهٔ معتبر ازین حدود تمام
گذرانیده مشرف حضور ساطع النور گردانند وقایع هژدهم فرستادن شهزاده
منصور را بمعه اکرم خان بجنگ کشمیر و آمدن ایلچیان صاحبان
انگریز بهادر سوانح این وقایع چنانست که در موسم زمستان چون

پشاور مخیم خیام فلک احتشام گردید بعد از چندی بنابر تهنیت عید و ترتیب خوانین و
افواج با موره تسخیر کشمیر چمن قریه چمکنی که میدان وسیع و قریب شهر است منظور نظر
اشرف اقدس گشته بعد از انکه مضرب بارگاه سپهر اشتباه شد بندگان اشرف با
جاه و جلال سوار شده رونق افزای انجا گردیده عساکر نصرت مآثر را ملاحظه نموده
شهزاده منصور را معه عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و سردار مدد خان اسحاق زائی
و غیرهم خوانین و اراکین درانی و غلامخانه قزلباشیه با دوازده هزار سوار جرار
رکابی با مور مهم کشمیر ساخته خود بندگان همایون با بدولتخانه بالاحصار پشاور مراجعت
با سعادت فرمودند چندیوم گذشته بود که قاصد از احمد شاهی بحضور رسیده مظهر
گردید که در مابین اعظم خان و میر علم خان مغایرت و مخالفت ظهور یافته حتی که میر علم خان
با مخالفان یعنی ارکان دولت شاه محمود و هواخواهانش ساخته شاه محمود را با فتح خان
بی خلل و زیان داخل قندهار گردانید شهزاده یوسف و اعظم خان نسقچی باشی که از ظهور
این سانحه غریبه متوهم و متلاشی شدند از احمد شاهی کوچ کرده بودند مقارن وصول
اینخبر با مردگان هم با جمعیت پراگنده خود از راه دیرجات در پشاور بحضور اشرف رسیدند
همدرین اثنا خبر ورود ایلچیان کمپنی انگریز بهادر بمقام کوهات بسمع اقدس رسانیدند
لهذا بعضی از خدمتگاران سلیقه شعار را باستقبال پیش باز برآمدن و مهمانداری آنها مقرر نموده
فرستاده شد تا با احتیاط و اعزاز تمام بسلام مشرف سازند چنانچه ایلچیان انگلیس وقت
شرفیابی حضور مباهات دستور پیشکشها و تحائف گوناگون و هدایا و نفائس
عجیبه ربع مسکون مثل دو زنجیر فیل معه عماری و هودج انگریزی طلائی و نقرئی

وبالاپوشهای منقش زردوزی بیش قیمت اعلی زین نقرئی وگلها طلائی وبعضی زین طلائی
وگلها نقرئی وبناتهای زردوزی وساده رنگین وپالکی بمعه سائبان وبالاپوش بمعه
اسباب زرین مرصع آئین وطپانچهای قنداغ طلاکار دانه نشان وتفنگها وطپانچهای
دو میله وشش میله لاثانی بی نشان وساعتها ودوربینهای اعلی وگلیمهای
بوقلمون از رنگ آسا وآئینهای بزرگ جهان نما واجناس نفیسه هندی ولندنی
واقمشه پشمینه وابریشمی ومخملهای زری وظروف آلات بلوری وظروفات واوانی
رومی وچینی طلاکار وچراغدانها الماس سار وجارهای درخت آثار ودیگر اسباب
اشیای بیشمار که تحریر از تقریرش مقصور است وتقریر از رنگ ونقوش بی نظیرش معذور است
چون صندوقات ساز نواز خوش آواز که صداها ونواهای عجیبه وغریبه واصوات و
مقامات دلپذیر ومطربه از آن بانواع نغمات واصناف اصوات برمی آمد از جانب
پادشاه کیوان بارگاه انگلستان از نظر اشرف همایون گذرانیدند وآن پیشگاه حضور
ساطع النور هر یک از سفیران مذکور را بخلاع فاخره ونوازش متکاثره سرافراز وممتاز
ساخته چند نفر از اهلکاران معتبر بجهة خدمتگاری ومهمانداری آنها معین ومقرر
فرموده شد که دقیقه از دقائق خدمت وضیافت سفیران مذکور تعطیل وتاخیر جائز
ندارند بعد الفرصت عهدنامه موالفت شمامه مواخات ختامه حسب مامول ومطلوب
صاحبان عالیشان وسفیران خلوصیت بنیان یعنی عالیجاه مستر الفنستین بهادر ومستر
استرچی بهادر وغیرهما از جانبین بقید تحریر در آمده بمواهیر دولتین علیتین
ومثبت گردید که نقل عبارتش این است * از آنجا که بسبب ظهور تمهیدات عنوان

نقل عهدنامه شاه شجاع و انگریز بهادر

موافقت و مرافقت از طرف قوم فرانسیس با سرکار پادشاه ایران باراده یورش آوری
در ممالک سرکار عظمت مدار پادشاه دُرّ دُرّان و بعد از آن در ممالک سرکار دولتمدار
انگریز بهادر متعلقهٔ کشور هند عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت مرتبت نبالت
و ایالت منزلت امیر الامراء العظام فراست و کیاست ارتسام مستر الفنستن بهادر جهت
انتظام این مهم که باتفاق و استصواب کارگزاران حضور باهر النور اعلیحضرت فلک رفعت قمر طلعت
ناهید بهجت عطارد فطنت خورشید مرتبت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان منزلت
سکندر حشم جمشید خدم قاآن دربان قیصر پاسبان ظلّ ظلیل کردگار جلیل محیی مراسم
معدلت ماحی آثار بدعت المؤید بتائیدات الاله پادشاه فلک بارگاه کابل
طرح انداز سررشتهٔ حفظ و حراست ممالک هر دو سرکار عالم مدار از آسیب یورش
متخیّلهٔ قوم فرانسیس و قاجار شوند از طرف جناب عظمت و جلالت و اقبال مآب حشمت و
فخامت و اجلال نصاب اریکه آرای قوت و اقتدار و ساده پیرای قدرت و اعتبار
محرم حقائق ملت مسیحیه مشیر خاص دولت انگلیسیه رموز دان احکام سلطانی مقرب بارگاه
جهانبانی اشرف امراء لارد منتو گورنر جنرل بهادر مالک و مختار جمیع امور مالی و ملکی و
عسکری متعلقهٔ ممالک فسیح المسالک سرکار انگریز بهادر واقعهٔ دیار هند بدربار فیض آثار
پادشاه ممدوح متعین و مامور و بسعادت تلثیم عتبهٔ علیه فائز و مستسعد شده مقصود
دوستانه و افادت انتمای تعیناتی خود را بمعرض عرض و اظهار حضور باهر النور پادشاه
ممدوح در آوردند و پادشاه ممدوح نیز فواید و منافع سررشتهٔ موافقت و مرافقت
هر دو دولت دوران عدت را درینباب بنظر حق بین دیده بوجه احسن و روش

فهمیده بکارپردازان سرکار خود حکم اصدار فرمودند که با سفیر موصوف سوال و جواب
نمایند و لحاظ بر سود و بهبود هر دو سرکار جهاندار داشته عهدنامهٔ دوستی شمامهٔ
یکجهتی ختامه فیمابین شوکتین علیتین موثق گردانند درین صورت بفضل و عنایت
لم یزلی قطعهٔ عهدنامهٔ مشتمل بر چند دفعات فیمابین کارپردازان موصوف و سفیر سرکار
انگریز بهادر بحسن اتفاق و بمهر خاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجهٔ منظوری
یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ مزبور را بالیخدمت فیضموهبت نواب گورنر
جنرل بهادر معز جهت مهر و دستخط ارسال داشته بودند شرائط مندرجهٔ آن پیش نواب صاحب
معز بلا تغیر و تبدیل مقصد و معنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامهٔ مزبور
بموجب تفصیل الذیل بمهر و دستخط نواب معز و نیز دستخط امرا که در انتظام امور این
ریاست شریک اند مرسل گشت و مستلزم آنکه ایفای آن چه در حال و چه در مآل
ابد الدهر بر ذمت همت اولیای هر دو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود
محض از روی مضامین و فحوای کلام موانست آگین دفعات مزبوره که در ذیل تحریر
یافت مشخص و مستنبط خواهد گردید اولاً آنکه چون طائفه فراسیسیه و قاجاریه باهم
در مخالفت دولت درانیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی
عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده حتی المقدور
در مجادلت و ممانعت آنها کوشیده نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقهٔ انگریز
شوند ثانیاً آنکه اگر فراسیسیان و قاجاریه بمعاهدهٔ خود با عازم ملک پادشاهی
شده لشکرکشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزیده

از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارند هرگاه قرارداد معاهده فرانس

قاجار هم برقرار نباشد این دو مطلب که مرقوم خامه مشکین شمامه گردید برقرار بوده از

طرفین بوقوع رسد ثالثاً آنکه فیمابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه

برقرار بوده و حجاب بیگانگی از میان مرتفع بوده بممالک یکدیگر بهیچگونه مداخلت

ننمایند و پادشاه ممدوح از فرانسیسیان احدی را در ملک خود راه ندهند فقط

چون خیرخواهان دولتین عهدنامه را با توجه نمودند از طرفین شرائط رسوخ و ثبات

بعمل آمده مراقمه هذا بمهر و دستخط نوابصاحب ممدوح و دستخط دیگر امرار شریک

امور انتظام این ریاست بتاریخ هفدهم ماه جون ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر

جمادی الاول ۱۲۲۴ سنه هجری سمت تحریر یافت فقط

استواری و یکتگی ۱۲ منه

زبدهٔ نوئینان عظیم الشان مشیر خاص حضور پر
فیض معمور پادشاه کیوان بارگاه
انگلستان اشرف الامرا لارد منتو گورنر جنرل بهادر
ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز متعلقهٔ هندوستان

دستخط انگریزی

دستخط انگریزی

دستخط انگریزی

چون لشکر همایون با از حضور بامور تسخیر خطهٔ کشمیر شده بودند بکوشش و مردانگی از
دریای مظفرآباد عبور نموده در کوهستانی صعب که سوای کریوه و نشیب و فراز و
چهار طرف حصار جبال صورت راهی نبود الی حدود کتائی و بلیاسه متصرف شده
رسیده بودند و لشکر مخالف بالای کوه که محل عبور لشکر نصرت اثر نیز از همان ممر
میشد سنگرهای محکم بسته مستعد جنگ بودند چنانچه با اینهمه تدارک مخالفین با این
عسکرین جدال واقع گردید تا که سه چهار سنگر آنها را نیز شکست داده متصرف شدند
و از لشکر مخالف اکثری بقتل رسیده و از سنگرها فرار نمودند و سنگرهای آنها همه متصرف
سپاه نصرت پناه درآمده بود که از تقدیرات ایزدی فیمابین اکرم خان و مدد خان
آزردگی خاطر بهم رسید و ملالت باطنی پیدا شد لهذا مدد خان با مخالفان موافقت
نموده در هنگام نصف شب از لشکر فرار کرد چون اکرم خان امین الملک ازین واقعه
آگاه گردید با کسانیکه حاضر بودند بوقت صبح مراجعت نموده مشقت تمام کشیده
از مظفرآباد عبور کرده با لشکر برهم خورده و سپاه بی اسپ و اسلحه و سامان در پشاور
رسیدند همدران حین بعرض اشرف رسید که شاه محمود داخل کابل شده ارادهٔ پشاور
دارد لهذا بندگان با جهت مدافعهٔ مقدمهٔ شاه محمود تدارک اسباب لشکر که در سفر کشمیر
برهم شده بود نموده مبالغ کثیره جهت آراستگی و سامان لشکر و اسلحه و ما یحتاج دیگر
از خزانهٔ عامره عنایت فرموده و اسپ سواری بخوانین و سائر تابعین از اصطبل
خاص مرحمت کرده بامید فضل و اعانت ایزدی کوچ نموده منزل اول در باغ علیمردان
نزول اجلال واقع شد متعاقب آن خبر نهضت شاه محمود را از کابل و رسیدن بمنزل

جگدلک نیز بعرض اشرف رسانیدند غرض که از وقوع انواع [illegible] و [illegible] فتنه و
فساد فرصتی و فراغتی که خاطر دریامقاطر برای ادای مراتب ضابطهٔ مواحدت
یکجهتی و رابطهٔ دوستی و یکتادلی لائق شان و مناسب حال خجسته عنوان صاحبان عالیشان
میخواست میسر نگشت ناچار بملاحظهٔ اینهمه تردد و اضطرار مصلحت وقت آن دانسته
شد که صاحبان انگریز بهادر مهمانان عزیز اند و بندگان اشرف بداعیهٔ جنگ مستعد و
آماده اولی و انسب آنست که اولیای ایشان را مرخص فرموده بمحل امن که دسترس مخالفان
از اذیت ایشان کوتاه باشد رسانیده شوند هرگاه حق تبارک و تعالی بتمهید فتح
و ظفر عطا فرمود البته آنچه پیشنهاد و مکنون خاطر مبارکست بشرائط دوستی و یکدلی
نوعیکه لائق شان صاحبان عالیشان باشد بظهور خواهد رسید و در صورت عدم آن احسن و
اولی آنکه مهمانان عزیز از دست مخالفان بدعهد و بی تمیز بر کنار باشند لهذا سفیران
مذکور را بعد از توثیق وثیقهٔ یکجهتی جاوید بنیان و اعطای خلاع فاخره و تحائف و
سوغات آن اوطان بهمراهی و معیت حرم محترم که مأموری آنها نیز بقلعهٔ اتک منظور
خاطر خطیر بود رخصت انصراف بجانب پنجاب ارزانی گشت چون خبر خیریت ایشان
از جمرود به بندگان ما رسید خاطر دریامقاطر جمع گردید بعد ازان از باغ علیمردان کوچ کرده
در منزل تهکال نزول اجلال فرمودیم ٭ وقائع نوزدهم محاربه نمودن
شاه محمود در منزل [illegible] و آمدن بندگان ما با بعضی خوانین در شهر
پشاور چون رایات عالیات از تهکال با جاه و جلال در جمرود و از جمرود در منزل
ذکه رونق افزا شد عالیجاهان مدد خان و اعظم خان بمعه چهار هزار سوار پیش قراول

مقرر فرموده امر شد که در عرصهٔ سه چهار یوم باستعجال وارد مَله شوند تا بر مدعی
شده بمدافعهٔ او پرداخته شود ناگاه از منزل علی تُغان اعظم خان نسقچی باشی بعرض
اشرف رسانید که مدد خان از خیانت مقدمهٔ کشمیر هراس بسیار در دل دارد بلکه
بعلانیه ظاهر نمود که هرگاه مقدمهٔ شاه محمود انفصال یابد ضرور پادشاه ازین جرائم انتقام
خواهند گرفت هرچند او را بعهد و پیمان دلآسا و مدارا نموده ایم هرگز فایده
نمیکند بلکه مکرر از محرمان و مقربان او نیز دریافته ام که در خفیه با مخالفان سازش نموده
عهد و میثاق و عهدهٔ نفاق را استحکام ساخته بتاکید اکید مینویسد که هرجا هستید
خود را بزودی با معدود سپاه برسانید هرگاه مضمون عریضهٔ اعظم خان حالی رای
انور گردید فی الفور دستخط مبارک بنام مدد خان شرف اصدار یافت که در هر مقامیکه
منزل دارند توقف کنند که در عرصهٔ دو یوم رایات عالیات بجمعهٔ انواب و شاهین خانه
همرکاب سعادت انتساب ملحق ایشان خواهد گردید بعده آنچه پیشنهاد خاطر اشرف
خواهد بود بصوابدید آنعالیجاه بعمل آورده خواهد شد از آنجا که اصل فساد در بنیاد
او استحکام تمام پذیرفته بود صیقل چنین زنگ هراس و مغایرت او را نزدود بلکه بمجرد
استماع خبر عزیمت رایات عالیات که پس فردا نزول اجلال خواهند فرمود نزد
منزل را در مقام مَله برده از آنجا بخفیه معتمد خود بحضور شاه محمود فرستاد که خود را
بر سبیل یلغار تا فردا بمَله برسانید و هیچ خوف و خطر در دل نیارید که لشکر پادشاهی تا
پس فردا خواهد رسید شاه محمود که از باعث قلت لشکر و بی سامانی و عدم ...
بکمال هراس بلکه چون تاب مقابله نداشت هر دم اراده فرار را اساس میداد

از عز افضل تسلی فرانفس مدد خان اطمینان تمام حاصل کرده سردار میر علم خان که در نزد وی
دستگیر بود باحتیاط آنکه مبادا در وقت فرصت یعنی هنگام هزیمت خللی رساند او را
بقتل رسانیده بعده بدلجمعی تمام وارد منزل گندمک گردید و فردای آن مدد خان از نمله
کوچ نموده در گندمک که مفاصلهٔ سه کروه از نمله دارد نزد شاه محمود رفته ملاقات
بند و بست نموده و ظاهراً جنگ گریز کرده باز در نمله بمنزلگاه خود آمده و بحضور
بندگان بالا پیاپی خبر فرستاد که جنگ قراولان در گندمک واقع شده مگر تاب مقاومت
با آنها صورت نبست ناچار غلام جنگ گریز کرده بهمان والپس رسیده مترصد ارشادم
چون درین اثنا بندگان بالا از منزل علی بغان کوچ فرموده عازم منزل چهار باغ بودند
بمجرد دریافت حال خدیعت مآل او عالیجاهان محمد اکرم خان امین الملک و غفور خان را
بمعه دستجات آنها مقرر فرمودیم که بیلغار تمام خود را پیشتر بکومک مدد خان برسانند
که خود سرکار اشرف متعاقب بمعه توپخانه و شاهین خانه خواهند رسید چون امین الملک
و غفور خان هنوز وارد جنگ گاه نگردیده بودند که مدد خان از آمدن آنها آگاه شده
بمعه چهار هزار سوار رو بهزیمت نهاده داخل لشکر شاه محمود گردیده بود بنابران
عالیجاه محمد اکرم خان از مشاهدهٔ این تزویر ننگ غیرت گریبان گیر شده با صرف
پانصد سوار رکابی خود حمله بر لشکر مخالفان آورده چند نفر معتبر را بقتل رسانیده بود
که از قضای الهی گولهٔ تفنگ بر سینهٔ وی رسید و در رنگ آن نمک حلال صداقت و فدویت
آهنگ رسیده از اسپ حیات بر خاک افتاد و بعد آن عالیجاه غفور خان نیز دستگیر شده
بقتل رسید چون بندگان اشرف با رسیده مقابل شهزاده کامران و فتح خان گردیدند

کار از دست و دست از کار رفته بود یعنی مردم فوج اکثری از کشته شدن خوانین وغیرهم فرار کرده و پراگنده شده بودند درآنحال عالیجاه اعظم خان نسقچی باشی بمشاهدهٔ این خرابی بعرض اشرف رسانید که الحال وقت توقف نیست بلکه مراجعت فرمایند که تقدیر ایزدی چنین رفته بود با وجود کثرت فوج که بصورت دریا موج در موج میزد واز هر قسم سباب و سامان شایان موجود است چه چاره وچه علاج که از سردار احسان پرورده و پرورش کردهٔ خود اینچنین نتیجهٔ نمکحرامی بعمل آمد الحق که س۵ با قضا کارزار نتوان کرد ٭ گله از روزگار نتوان کرد ٭ کردگار آن کند که او خواهد ٭ حکم بر کردگار نتوان کرد ٭ آخر الامر بندگان ما چون چارهٔ کار را از هر طرف موقوف و منحصر دیدند ناچار عنان عزیمت را از آن معرکهٔ بلا وستوه معطوف ساخته متوجه دامنهٔ سفید کوه گردیده در حدود طائفهٔ شنواری رسیده شب در آنجا گذرانیده روز دیگر بجوره که دار الامن کوهستان خیبر است نزول اجلال فرموده پنج یوم در آنجا اقامت ورزیده عازم الکای پشاور گردیدند چند یوم بباعث طغیان حرارت هوا که نهایت گرما بود توقف فرموده بعد از آن بصلاح واتفاق خوانین عقیدت آئین که در آنحال در خدمت حضور حاضر بودند بعنان عزیمت بسمت قندهار معطوف فرمودیم

## وقائع بیستم عزیمت بندگان ما از پشاور بسمت احمد شاهی و تصرف قندهار نمودن

چون بندگان ما از نطله با چندی از خوانین دولتخواه و اراکین فدویت دستگاه مراجعت فرموده داخل پشاور شدند اربابان طائفهٔ مهمند وخلیل وهشتنگر وخټک بعرض اشرف رسانیدند که خوانین و رعیت خیبری درهٔ خیبر را وطوائف مهمند راه

وقائع بیستم

کریه را مسدود نموده هر یکی بر عمل خود را بحضور پرنور بسپرد که از هر طرف که خیانت و خلاف واقع شود بندگان اشرف بر عمل آنها را بی تأمل و درنگ بقتل رسانند که باقی افاغنهٔ ملک پشاور سرهای خود را بکف دست گذاشته خدمت پادشاه بدل و جان خواهند کرد اگرچه بندگان اشرف ما را از توقف عرصهٔ دو سال سابقه که در حوزهٔ خیبر اتفاق افتاده بود کیفیت صدق و امانت و حقیقت اخلاص و فدویت صغیر و کبیر جوان و پیر آن طائفه و افاغنهٔ پشاور ذهن نشین و حالی خاطر حق بین آفتاب تمکین گردیده بود لیکن نظر بپراکندگی و بی سامانی آنها فرموده مناسب و مستحسن وقت آن متصور گشت که عنان همت را بسمت قندهار معطوف سازیم چرا که طوائف درانی اولین خاص اند و بسرگار گردون وقار بدل و جان رجوع دارند شاید عنان مقصود بطرز محمود بدست آید و خوانین فدویت آئین که در رکاب والا حاضر بودند نیز از اندیشهٔ صواب پیشهٔ بندگان ما اطلاع یافته همه تصدیق و تسلیم نمودند لهذا خوانین اخلاص آئین سکنهٔ خیبر و پشاور وغیره را تحسین وافر فرموده باميد اکرام و افضال خالق زمان و زمین بروز جمعه بعد از ادای نماز پیشین کوچ فرمای سمت دار القرار قندهار شدیم از اتفاقات زمانی و تقدیرات آسمانی در آن روز ابر باران بنهایت کثرت و غایت طغیان و شدت بود حتّی نهری که فیما بین قریهٔ بڈه بیر و متنی واقع است از بسیاری سیلاب کوهساری گذر نمیداد مگر بندگان ما توکل بعنایت حافظ حقیقی کرده از همه پیشتر اسپ خود را در نهر مذکور انداختند چون از نصف آن هنوز نگذشته بود که یکایک سیلاب طغیان نموده از قاش زین برگذشت و آسپ بشنا در می کوشید چنانچه بهزار شدت و صعوبت بلکه صرف بفضل و عنایت الهی و الطاف و حفاظت حضرت

کبریائی از آن طوفان پرشر و شور عبور نموده بکنار رسیده حمد و سپاس جناب حی
لایموت ادا کرده شد و بخوانین و سواران که در رکاب حاضر بودند منع فرمودیم
که تا طغیان آب رو بزوال نیارد همانطرف باشند غرضکه بندگان اشرف ما آنشب را بتنهائی
گذرانیدند روز دوم که سیلاب رو بکمی آورد خوانین و سواران نیز عبور نموده بخدمت
اشرف مشرف شدند و چند نفری را که اجل فرا رسیده بود غریق بحر رحمت ناپیدا کنار
حضرت آفریدگار گردید بعده از آنجا کوچ فرموده بکوهات رسیدیم و یکشب در آنجا
اقامت نموده از راه بنگش و هزار درخت بقریهٔ نگر رونق افزا شده از آنجا عنان
عزیمت را بسمت احمد شاهی معطوف ساختیم چون بندگان ما در منزل آب تازی رونق
افزا و تشریف فرما شدند نور محمد خان که با اعظم خان نقاضت سابقه و عداوت باطنیه
داشت از خباثت فطرتی و تیره بختی در حین انقطاع منزل مذکور در هنگام تاریکی شب
بعنوان دوستی و بنای سرگوشی نزدیک با اعظم رسیده از عقب در مابین هر دو شانهٔ او
زخم خنجر زده در حال هلاکش ساخت و خود فرار شده بمخفی کوهسار گشت اگرچه از
وقوع این واقعه تأسف بسیار رو داد امّا از آنجا که نصیب او از دیوان قضا چنین
رفته بود چاره نبود ناچار انتقام آن را بر وقت دیگر موقوف گذاشته فردای آن
بردن نعش آن فدوی بیگناه را با اهل و عیال بسمت غزنین تجویز نموده و مبلغ
چهار هزار روپیه جهت تجهیز و تکفین نیز بآنها عنایت کرده مرخص فرمودیم
و خود این نیاز در درگاه الهی تکیه بر فضل و عون او سبحانه کرده روانهٔ قندهار شدیم

## وقائع بیست و یکم گریختن شهزاده ایوب و اسد خان از مقابله

## و در آمدن بندگان اشرف ما بدار القرار قندهار صورت این

وقائع چنانست که در حینیکه شاه محمود قندهار را متصرف شده اراده کابل داشت
شهزاده ایوب را بمعه اسد خان بارکزائی بمحافظت و نیابت قندهار گذاشته بود
هرگاه خبر ورود بندگان ما بنواحی قندهار رسید اسد خان بمعه شهزاده ایوب و
شهزاده یونس بداعیه جنگ بیرون شدند عند المقابله شهزاده یونس از آنطرف
فرار شده برکاب بوسی سرکار مشرف شد شهزاده ایوب و اسد خان تاب مقاومت نیاورده
فرار دشت ادبار گردیدند لهذا بندگان اشرف ما بتوفیق و عنایت الهی داخل قندهار شده
در تهیه و جمع آوری لشکر پرداختند چنانچه چیزی نقد و جنس از جماعه تجار هنود و غیرهم
بطریق مساعده گرفته سامان سه هزار سوار نموده بودیم که شاه محمود از کابل کوچ کرده
با فتح خان و جمعیت و سامان بیکران بمقابله این متوکل عنایت پروردگار عازم قندهار گردید

## وقائع بیست و دوم جنگ کردن بندگان ما با شاه محمود و فتحخان در منزل جکان و سوانح روداد بعد آن

چون بحسب تقدیر قادر قدیر
و تاثیر گردش فلک غدار پر تزویر شاه محمود و فتحخان با شش هزار سوار در منزل جکان
که قریب دار القرار قندهار است وارد شدند و بندگان ما نیز نهضت فرموده با سپاه
نو آراسته و خوانین صداقت پیراسته خود صفها آراسته بمقابله آنها در میدان معرکه
سرگرم جنگ و جدال گردیدند چنانچه دو دفعه لشکر شاه محمود از جرأت نمائی خصم افگنی
دلاوران موکب مسعود رو بهزیمت نهاده متفرق شدند بلکه چندی از خوانین معتبر
مخالفین از ضرب تیغ و سنان دلاوران خسته و بیجان شدند و از طرف بندگان ما

صرف گلستان خان اچکزائی کشته شده و هنوز جنگ قرار و نبرد آزمائی جوانان عرصه
کارزار پایدار بود که ناگاه صالو خان اسحاق زائی که پناه بدولت ابد مدت ما آورده
و از نوازش بندگان اشرف ما صاحب جاه و مالک منصب و کلاه شده هفتصد سوار
که در تحت خود میداشت و سر تفاخر بر اقران و امثال می افراشت در عین جنگ
قصد نمکحرامی نموده از میدان معرکه با دسته و بیرق فرار شده بسمت مخالف پیوست
ناگاه از وقوع این حرکت بیدلی آیت برهمی و هزیمت بلشکر بندگان ما افتاد لاجرم
دیگران نهضت را از میدان معرکه بطرف ارغستان معطوف ساخته و یکشب در آنجا
مقام نموده از راه غولری و طائفه وزیری بحدود دیره جات رسیده از دریای اتک
عبور نموده بکچی شمالی دلیه که حدود ریاست محمد خان سدوزائی میباشد نزول فرمودیم
چون عالیجاه مشار الیه وابسته و سرکرده دولت سرکار بود بمجرد اطلاع ورود و قدوم
سعادت لزوم یکزنجیر فیل جهت سواری و خیمها بمعه فروش و ظروف و غیر آن اسباب
ضروری و زر سرخ و سفید و اجناس زری و ابریشمی با آنچه لازمه خدمتگزاری و جان نثاری
بود موجود و مهیا ساخته اول از نظر همایون گذرانیده بعده خود باستان بوسی مشرف
شده التماس نمود که اگر مرضی مبارک بوده باشد دیره غازیخان را غلام خلاص ساخته
بتحویل غلامان سرکار اقدس نمائیم چرا که بندگان اشرف ملک خود را گذاشته اهالی حرم
محترم را در ملک بیگان فرستاده اند این نهایت بدنامی و بی سعادتی غلام عقیدت
التیام است بندگان اشرف ما از مشاهده انواع صداقت او نهایت خرسند گشته
باقسام تفقد و تلطف تحسین و آفرین فرموده فرمودیم که الحال که اهالی حرم محترم مقیم راولپندی اند

تا که بندگان اشرف ما خود رونق افزای انجا نشویم صورت طلبیدن آنها مصمم و منظور نیست
البته بورود آنجا نظر بارادت و اخلاص و صدق آغا ایلچیاه نوعیکه در باب اقامت آنها
منظور و مقتضای رای عالم آرای گردد بذریعهٔ دستخط آفتاب طلعت ارشاد خواهیم فرمود
بناءً علی هذا بعد از ان چند گاهی متوقف آنجا شده بعد از قطع مسافت و تحمل تکالیف و کلفت
بلطف و کرامت حضرت واهب بی منت وارد راولپندی گردیدیم تا هرگاه مدت
پانزده یوم اقامت فرمودیم از وفور بیکاری و عدم اقبال بیقراری پیشنهاد خاطر خطیر
چنان گردید که اگر بتوفیق حضرت داور متعال تصرف دار الامان ملتان میسر گردد از همه بهتر
و بجا خواهد بود لهذا متوجه تهیهٔ و سامان آن بودیم که ناگاه نوشتهٔ از رنجیت سنگه از
مقام سائی وال بدینمنوال از نظر اشرف گذشت که اگر سرکار پادشاه ازین نواح
عبور منظور فرموده مخلص را مستفیض بملاقات گردانند بسیار بجا خواهد بود بلکه انواع
خیراندیشی و مواصدت کیشی ازینجانب بحضور چهره ظهور خواهد کشود چون رای صواب
اقتضای بندگان ما هم مقتضی ملاقات او میبود لهذا عنان عزیمت را بطرف سائی وال
معطوف داشتیم بورود انجا رنجیت سنگه در خدمت همایون ما برای ملاقات حاضر
شده تحف و هدایائی که در آنحال شایان حوصلهٔ او بود پیشکش نمود بندگان اشرف ما نیز
باوصف بی اوضاعی چند قطعهٔ جواهر گران قیمت زیب پیرای سر و بر او فرمودند و رنجیت سنگه
و ادای شرائط ملاقات مظهر گشت که مخلص نیز باتفاق پادشاه ملتان میروم بلکه مسخر
کرده و تصرف نموده تفویض قبلهٔ عالم خواهم کرد بندگان ما اندیشیدند که اگر باتفاق
رنجیت سنگه عزم ملتان کرده شود ناظم و رعایای آنجا باستماع خبر نهضت بندگان ما بلا عذر

تحویل قلعه و شهر بملازمان حضور خواهند کرد و اگر بر تقدیر مشارکت رنجیت سنگه با او نوکر و ا
باظهار مواد همت و مردانگی مستعد جنگ شوند نیز در باب تفاوت نیاورده مغلوب
خواهند شد و در آنصورت که بقبضه رنجیت سنگه در آید باز ببندگان ما نخواهد داد
بلکه خود متصرف خواهد شد بهتر آنست که ازین عزم بالفعل ابا نموده براول پنڈی عنان
عزیمت معطوف نموده شود بنابران عند الملاقاة درباب موقوفی عزیمت ملتان
واسطه چند درمیان آورده مراجعت فرمودیم مکرر رونق افروز راولپنڈی شدیم
چون مدتی قیام آنجا اتفاق افتاد بعضی از خوانین که رجوع ببندگان ما داشتند از شاه محمود و
فتح خان آزرده خاطر شده بودند هم یک یک بحضور اشرف مشرف شدند چنانچه
بلوچ خان اچکزائی و یحیی خان بامیزی و دلاسا خان اسحاق زائی و غیرهم خوانین
متفرقه معه هزار سوار لغایة ذلک مرتبه حاضر گشتند در آنحال ملحوظ و مصمم خاطر دریا مقاطر
آن شد که عنان عزیمت را بسمت دیره جات معطوف فرمائیم در آن اثنا غلام احمد خان
ولد مختار الدوله که از عطا محمد خان ناظم کشمیر برادر حقیقی خود آزرده خاطر شده از چندی در
محال یوسف زائی سکونت میداشت از نهضت بندگان سرکار اشرف بطرف دیره جات
اطلاع یافته بحضور اشرف مشرف شده سر بخاک عجز و انکسار گذاشته عرض نمود که اگر
والد غلام بگمراهی اختیار کرد نتیجه آن حاصل نموده بجزای عمل خود رسید کمترین فدویان
غلام و نمک پرورده دولت ابد مدت است قبله عالم بکشتن و عفو فرمودن مالک و
مختاراند از آنجا که هر کس بگناه و طاعت خود ماخوذ و ماجور میگردد و ان لا تزر وازرة
وزر اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی غلام امیدوار عفو و احسان است الحق

بحال غلام

چون غلام احمد خان در آن مقدمات بری و بیگناه بود و عذر راست او همه محقق و مقبول شد
بندگان اشرف ما عفو جرائم او فرموده و از اشفاق خسروانی سرافراز ساخته از رجوع نامبرده
نهضت و تسخیر پشاور که در آن وقت حاکم آنجا محمد عظیم خان برادر فتح خان بود اولی
و اقدم متصور گشت یعنی بعد از تسخیر پشاور تسخیر دیره جات و عزمیت آن صفحات
بعمل خواهد آمد چون غلام احمد خان جمعیت سرکار را دیده بوفور ارادت و امیدواری
هزار سوار جنیسی و چیزی پیاده از نزد عطا محمد خان برادر خود از کشمیر طلبانیده همرکاب
بندگان اقدس عازم پشاور شد

**وقایع بیست و سوم نهضت رایات عالیات بسمت الکای پشاور و وقوع جنگ با محمد عظیم خان و پردل خان**

چون بتائیدات الهی بندگان ما از راولپندی نهضت فرموده
بحیدرو و چچ رسیدند اراده عبور لشکر از دریای اتک بکشتی مقرر و مد نظر بود ناگاه
عنایت صمدی و اعانت ایزدی شامل حال گردیده چند نفر از گذربانان گذر
بازارک بحضور حاضر شده عرض نمودند که اگر بندگان پادشاه غلامان را باعطای
خلعت و انعام مفتخر بین العشائر و الاقوام فرمایند غلامان بدرقه راه شده بپایاب
راه مینمائیم که همگی لشکر از سوار و پیاده بطرفة العینی از دریا عبور کنند بندگان ما
فی الفور چیزی وجه از زر سرخ بآنها عطا فرمودند و از گذری که بدرقگی خود نمودند
بتوکل ایزدی جل شانه سوار و پیاده و بنه داخل گشته بسهولت تمام از دریا
عبور کرده در ملک ختک نزول اجلال فرمودیم از استماع خبر ورود مشعشعه بوارق
اقبال پادشاهی در آن اطراف و نواحی عظیم خان و پردل خان بارگرانی اطلاع یا

بالاتفاق از پشاور برآمده بحدود جمکنی مستعد جنگ شدند روز دوم که بندگان ما کوچ
فرموده در نوشهره منزل نمودند محمد عظیم خان نیز با جمعیت خود و برادران خود در قریهٔ
پیرپائی رسیده منزل گزید چنانچه فیما بین دو لشکر بفاصلهٔ سه کروه واقع بود بندگان ما
چند روز در آنجا توقف فرمودند و هر کسیکه از لشکر محمد عظیم خان فرار شده رجوع بدولت
خداداد قوی بنیاد میکرد بندگان ما بخلعت فاخره و عنایت متکاثره هریک را سربلند و
بین الامثال ارجمند میساختیم از استماع این خبر تمامی لشکر محمد عظیم خان فرار شده ملحق
بموکب سعادت کوکب گشتند لهذا نامبرده بمشاهدهٔ اینحال تاب توانائی خود در آنمحل زوال
دیده وقت شب فرصت وقت را غنیمت یافته رو بفرار نهاده بطرف کابل رفت
و نواب همایون ما بدولت و فر و اقبال و ظفر رونق افزای الکای پشاور شدند

## وقائع بیست و چهارم بجنگ آمدن محمد عظیم خان بر سر پشاور

هرگاه محمد عظیم خان شکست یافته فرار نموده بکابل رفت بندگان ما داخل الکای پشاور گردیده
مدت چهار ماه بلکه تمامی ایام گرما را گذرانیدند بموسم زمستان که محمد عظیم خان باز جمعیت
خود را آراسته بجمعیت خوانین و سائر غلام خانهٔ کابل از طرف شاه محمود بداعیهٔ پشاور
وارد جمرود گردید بندگان ما نیز با جمعیتی که فراهم آمده و حاضر بودند بمقابلهٔ دشمن رفته
در تهکال نزول فرمودند روز دوم که محمد عظیم خان با سوار و پیادهٔ خود صفها آراسته
بمیدان معرکه رسید از طرف لشکر بندگان ما نیز صفوف آراسته بمدافعه اش پرداختند
از آنجا که بندگان ما اول وقت پیاده های خود را در مغاکها بکمین نشانیده بودند لهذا
وقتیکه سواران مخالف حمله آوردند پیاده های مذکور از شلک تفنگ و زنبورک قریب

سه صد سوار مخالف مقهور را بخاک نیستی انداختند و هلاک ساختند از آنجا که جمعیت محمد عظیم خان بسیار بود باوجود آن پایداری نموده مکرر حمله آور دند در آنحال عالیجاه بهادر خان ششنگری که از جانب سرکار ما سپهسالار پیادهای لشکر خلیل و مهمند بود در آن حملهٔ مخالف کشته شد لهذا از سنوح اینواقعه هزیمت در تمامی پیادها افتاد و از هزیمت آنها شکست فاحش در باقی لشکر این نیازمند درگاه الهی رو داد ناچار رضا بقضا داده از میدان مراجعت نموده عنان عزیمت را بجانب اتک معطوف فرمودیم در آنجا عرصهٔ چهار یوم توقف فرموده عازم راولپندی شدیم

## وقائع بیست و پنجم نهضت بندگان ما از راولپندی باز بسمت پشاور

صورت حال اینمعنی چنان است که در ایام سلطنت شاه محمود برادران فتح خان جبر و تعدی بر اربابان پشاور و غلام خانه و رعیت سکنهٔ پشاور میکردند و اربابان مهمند و خلیل و رعایای سکنهٔ مذکوره بخدمت بندگان ما استغاثه و الحاح بسیار نمودند بندگان ما چند یوم در پندی آرام و قرار فرموده بالتماس مردم پشاور و در ثانی رسیدن لشکر کشمیر و جهانداد خان برادر عطا محمد خان حاکم کشمیر و صمد خان بامیزائی و موسی خان الکوزائی از راولپندی کوچ فرما گردیده در منزل حسن ابدال رونق افزای شده هرگاه بندگان ما متوجه جمع آوری لشکر شدند جهانداد خان بامیزائی بمعه خوانین درانی بعرض اشرف رسانیدند که الحال که غلامان تقریباً تا سه هزار سوار جانفشانی همرکاب ظفر انتساب حاضر هستند حاجت نگهداشت دیگر سپاه چیست بلکه امید قویست که بتوفیق ایزدی و اقبال سرمدی بر مدعی دنی مظفر و منصور گردیم بندگان ما نیز بمصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله عرض خوانین بصواب قرین تصور فرموده بهما

بتوکل حضرت ذوالجلال عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف ساخته از دریای اتک عبور نمود
رونق افزای موضع بڈه بیر محال هشنغر گردیدند محمد عظیم خان و عطا محمد خان برادر او با لشکر سوار
پیاده آراسته خود از پشاور بیرون شده بمعرکهٔ جنگ رسیدند هرچند که فیما بین عسکرین
آب بردگی عمیق واقع بود با وجود تعذر عبور در کثرت جنگ و جدال معرکه بازار یوم النشور
ظهور یافته حتی که عطا محمد خان برادر محمد عظیم خان گولهٔ تفنگ اجل آهنگ بدهن خورده از
اسپ نخوت بخاک مذلت افتاده روز دوم رخت حیات بدار الممات نهاد و از طرف
بندگان پاینده موسی خان نام که سپه سالار لشکر بود گولهٔ تفنگ بسینهٔ صدق گنجینه فدویت
آهنگ او رسیده برحمت الهی پیوست غرض از طلوع آفتاب جهانتاب تا نماز عصر بازار
قتال و جدال گرم مانده از سپاه طرفین کشته و زخمی بسیار رونق میدان کارزار گردید
آخر کار چون که لشکر مخالفان از تباهی حال عطا محمد خان زیاده تاب اقامت نیاورده
برگشته بطرف پشاور رفتند خوانین حضور نیز در آنحال بعرض رسانیدند که مقدمهٔ فتح و شکست
پیوسته بید قدرت الهی میباشد حیلهٔ ظاهری و وسعت حوصلهٔ بشری همین قدر بود که با غلامان
صرف کرده جان نثار بها کردیم و میکنیم مخالف همین است که با لشکر شکسته سر بر اختر خود
برگشته بسمت پشاور وقت نماز شام قریب است و منزل دور هرگاه مرضی مبارک باشد ازینجا
از میدان برگشته شب بآبادی رفته گذرانیده شود اگر فضل الهی شامل حال بود باقبال
روز افزون پادشاهی وقت دعوی و معرکه آرائی هنوز بسیار است بندگان بنا بر ملاحظه
صلاح وقت عرض خوانین ناچار از میدان معرکه مراجعت فرموده هنگام نصف شب بزیارت
شیخ رحمکار علیه الرحمه رسیده بقیهٔ شب گذرانیده روز دوم بقلعهٔ اتک نزول اجلال فرموده

و چند یوم در آنجا توقف نموده عنان عزیمت را مکرر بسمت راول پندی معطوف فرموده و نظر
بالامور مرهونه باوقاتها سعی و تردد بشری را بی تائید تقدیر و اراده ازلی خالی از اثر دیده
متوکل بعنایات الهی و متوسل بتفضلات حضرت کبریائی شده تا مدت یکسال در راولپندی
توقف ورزیدیم چنانچه درین فرصت خوانین که از شاه محمود و فتح خان آزرده و منحرف شده بودند
و پناه بدولت حضور می آوردند همه را مورد انعام و الطاف خسروی ساخته برکاب
فیض انتساب مشرف میساختیم حتی که رفته رفته قریب بچهار سوار جمعیت بندگان ما شد
و عطا محمد خان ناظم کشمیر نیز چیزی لشکر سوار و پیاده از کشمیر با نندرام معتمد خود بخدمت اشرف
فرستاد چون همگی جمعیت بقدر دو و نیم هزار سوار و پیاده بقلم درآمد بندگان ما بعنایات و
توفیق ایزدی دست توسل بدامن توکل زده عنان عزیمت را بسمت پشاور معطوف فرمودند
غلام محمد خان برادر عطا محمد خان نیز برکاب نصرت انتساب حاضر بود چون موکب دولت
اقبال رونق افزای میدان نخچه شد محمد عظیم خان با لشکر خود که آماده مقاتله بود بمیدان جنگ
رسیده مصطفی نام ملازم خود را که با چهار صد سوار جرار بعهده قراولی و پیش جنگی مقرر کرده بود
هرگاه بمقابل سپاه نصرت پناه درآمد بحمله اول مع سواران خود کشته و خسته شد چنانچه
غازیان نصرت نشان سپاه تهور پناه سرهای هریک را بریده و بر سر نیزها کشیده بحضور انور
آوردند محمد عظیم خان از مشاهده اینحال ستاره اقبال را در عین زوال یافته زیاده تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار نهاد و آواره دشت ادبار گردیده از راه کوهات و بنگش باریک شده بسمت کابل خزید
بندگان ما با نصرت و اقبال و عظمت و جلال رونق افزای پشاور شدند * وقائع

## بیست و ششم فرستادن شهزاده حیدر را جهت تسخیر دیره غازیخان

## و جنگ کردن با جبار خان و بازگشتن شهزاده مذکور بی نیل مقصود

چون محمد عظیم خان از پشاور شکست یافته از راه کوهات و بنگش عنان هزیمت بکابل تافت بندگان با مدت یکماه در پشاور توقف فرموده بخاطر خطیر مخطور و منظور افتاد که شهزاده حیدر را با چیزی لشکر مامور دیره غازیخان فرمائیم تا جبار خان را از دیره خارج کرده در تصرف اولیای دولت ابد مدت در آرد لهذا عطا محمد خان را با هزار سوار همراه شهزاده مذکور مقرر نموده از حضور انور مرخص فرمودیم چون مامورین قطع منازل و طی مراحل کرده متصل دیره غازیخان رسیدند جبار خان نیز با جمعیت سوار و پیاده و توپخانه خود مقابل رسیده از جانبین صفوف قتال و جدال آراسته شد هر چند که لشکر شهزاده تعب راه دیده و سختی سفر کشیده بودند لیکن با اینهمه بحمله اول لشکر جبار خان را شکست دادند مگر بواسطه طاقت و استقامتی که مخالفین را از باعث استراحت مدت رایست آنجا بود باز متفق شده بجنگ رجوع کردند ناگاه در لشکر شهزاده نفاق بهم رسیده حتی که چند صد کس سوار یکمرتبه از معرکه کارزار گریخته بطرف دشمن پیوستند شهزاده حیدر پس از وقوع اینواقعه یعنی شکست لشکر خود و غداری و نفاق سواران خدیعت شعار کیفیت حال مشروح و مفصل بخدمت بندگان اشرف معروضداشت آین نیازمند درگاه الهی از ملاحظه این شعبده کاری فلک دوار و غداری بحرامان نابکار مراجعت مامورین را بعقبه فلک رتبه اولی و اصلح تصور فرموده شهزاده مذکور را طلب حضور فرمودیم در آن فرصت خوانین بعرض اشرف رسانیدند که اسپان لشکر لاغر و کم طاقت اند هر گاه مرضی مبارک باشد بجهت طیاری بدهات و قریه جات مرخص شده بعد طیاری حاضر حضور گردند بهتر خواهد بود چرا که مهم کابل در پیش است

از آنجا که معمول آن ولایت هم غالب اوقات بهمین وتیره بوده بنابران اسپان سپاه رکابی
لشکری را موافق تقسیم تقریبجات خلیل و مهمند و دوآبه وغیره پته جات پشاور جهت چر
مقرر نموده مرخص فرمودیم و بعد آن در باب اکثری از خوانین و سپاه نیز بنابر ملاقات و بندوبست
امور عیال و اطفال شان حکم ترخیص اجرا یافت هرگاه از بدباطنی و خدیعت شعاری بعضی از
آدمی صورتان دیو سیرت انتظام سوار و پیاده و خوانین سپاه باین وسیله و حیله منتشر و
هیچ گردیده بود عطا محمد خان ناظم کشمیر در خفیه بذریعه جهانداد خان برادر خود و نندرام
دیوان و سمندر خان بامیزائی و نور محمد خان وغیره منافقان شیطان سیرت باکثری از
سپاه و رعیت وعده و وعید بسیار نوشته متضمن آن شد که حضرت پادشاه بطریقی که
دانند و توانند یعنی بهر خدیعت و فریبی که ممکن شود دستگیر ساخته بقلعه اتک برسانند
چنانچه مکحرامان بی سامان بموجب نوشته آن زشت بنیان بدگمان در تکمیل ماده نفاق
باهم اتفاق نموده مکرر بعرض اشرف میرسانیدند که بندگان اقدس ملاحظه سامان سواران
ماموره اقدس بنمایند زیرا که مقدمه تسخیر دار السلطنه کابل در پیش است از آنجا که بحسب ظاهر
اینمعنی یعنی مقدمه کابل مد نظر و پیشنهاد خاطر انور بود بنابران در باب سان سواران
امر اشرف شرف نفاذ یافت چنانچه یومی جهانداد خان و سمندر خان سان سواران خود را
بحکم حضور ساطع النور میدادند بعد چندی عرض کردند که سان کل سپاه ملاحظه نفرمایند
هنوز حکم منظوری این عرض شرف صدور نیافته بود که دفعة و غفلة با تمامی لشکر
بدگهر خود که مستعد نمکحرامی و منتظر حصول بد سرانجامی بودند بدولتخانه بالاحصار بهانه
ادای سان پیاده و سوار داخل دربار شده در و دیوار و کنار این نیازمند درگاه الهی را

بمانند نگین انگشتر محصور کرده بعده جهاندار خان بدپیمان همرکاب بندگان ما شده بقلعه اتک
آوردند از آنجا که بعضی از سپاه خاصه بندگان ما مامور مقدمه غازیخان شده بودند و کسانیکه
حاضر رکاب اقدس بودند بواسطه عدم وجود سواران و تابعین خود که بتپه جات پشاور
تقسیم یافته بودند تنها و بی دستگاه میبودند لهذا ناگهان اینواقعه در پیش آمد و نمکحرامی
آنها ظهور یافت القصه بعد آن بندگان ما را از قلعه اتک نیز کشیده بکشمیر برده در قلعه
کوه ماران مقیم ساختند عطا محمد خان ناظم کشمیر بنابر زمانه سازی و تزویر گاه گاهی بخدمت
بندگان ما حاضر شده عرض مینمود که اگرچه در مقدمه نمکحرامی از دست غلام بوقوع آمده
که گرد این خجالت و داغ این ملامت تا ظهور قیامت از چهره ما بر نخواهد خاست
مگر در تلافی این نمکحرامی روزی خواهد بود که جانفشانی خواهم کرد در همین ضمن استدعای کوه نور
از حضور پرنور میکرد که بغلام مرحمت و عنایت فرمایند چون قضای جناب باری عز اسمه مقتضی انجام
امری از امور بندگان خود میشود بمفاد اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه هرآینه بتفضلات
عنایات بیغایات خود اسباب او را مهیا ساخته وسیله جمیله برانگیخته کار بنده خود را
بانجام و انصرام میرساند مصداق اینمقال آنکه از استماع خبر اینواقعه هائله که عطا محمد خان
و جهانداد خان وغیره بامیزئیان بخدمت بندگان ما بی ادبیها و نمکحرامیها نمودند شاه محمود را
ننگ و غیرت جبلی و حمیت و الفت رحمی برادری گریبان گیر حال شده در محال [illegible] وغیره
که طوائف بامیزئیان مسکن و ماوی داشتند یکهزار سوار جرار بطریق چپاول فرستاده صغیر و کبیر
و جوان و پیر آنها را قتل و تاراج املاک و مکانات آنها را مسمار و پامال سم ستوران افواج
ساخته بقیة السیف را اسیر و دستگیر نموده بکمال بیحرمتی و ذلت و بی ستری بحضور خود طلبید

چون از تعذیب و تخریب آن طائفه مرکوز خاطر شاه محمود مخلصی این نیازمند درگاه آلهی بود
و این معنی بدون تسخیر و تصرف خطهٔ کشمیر صورت پذیر نبود لهذا فتح خان را با جمعیت سی هزار لشکر
مامور تسخیر کشمیر نموده مرخص ساخت چون راه مظفرآباد جای عبور نبود بنا بران از راه پنجاب
بگجرات رسیده و بارنجیت سنگه اتفاق نموده از راه بمبر و توشه میدان عازم کشمیر گشته
وارد شپیان که سرحد کشمیر است گردید عطا محمد خان نیز فوج خود را آراسته بمقابل فتح خان
در شپیان رفت چون فیمابین عسکرین جنگ واقع شد لشکر عطا محمد خان هزیمت خورده بکشمیر
واپس گردید بلکه روزمره دو صد سه صد سوار از لشکر فرار شده در نزد فتح خان حاضر میگردیدند
از ظهور اینمقدمه عطا محمد خان زیاده تاب اقامت نیاورده از آنجا مراجعت بسمت شهر
نموده در زیر قلعهٔ شیرگڑه بمیدان بته مالو سنگر مستحکم بسته منزل نمود با وجود این چون چارهٔ
کار خود و تخلصی از چنگ هلاک آهنگ فتح خان بدون ذریعهٔ بندگان اشرف با غیر نمیکرد
یافت بنابر غلبهٔ ضرورت بصوابدید خوانین با منزلی مصحف مجید و فرقان حمید را شفیع حال
ساخته سربرهنه و طناب بگردن و شمشیر بکف گرفته بحضور فیض دستور حاضر گشته بعرض
اقدس رسانید که بتصدق همین کلام آلهی قبلهٔ عالم و عالمیان عذرخواهی این خاطی را منظور
نظر فیض گستر فرموده تقصیرات غلام را عفو فرمایند و اگر بکشتن غلام امر شود شمشیر و رسن نیز
حاضر است بندگان اشرف با بمصداق آنکه ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست
بنابر وثوق عظمت و جلالت کلام شریف آلهی و اخلاق و عادات منیف خویش که پیوسته
از عقوبت و انتقام مائل و متوجه بترحم و انعام خاص و عام بوده اند و بفحوای الانسان
مرکب من الخطاء والنسیان عذرات او را منظور نظر ترحم منظر فرموده تقصیرات او را

عفو نموده‌ایم تا شاید که آینده از ایشان کار بیجا و ناهنجار رو اسر نزند چون خوانین درانی و
غلام‌خانه متعینه خطه کشمیر یعنی همراهیان عطا محمد خان از آبا و اجداد نمک پرورده بندگان
اشفاق عنوان ما بودند لهذا همه حاضر و مستعد خدمت شدند از آنجا که مقدمات مقابله و مجادله
افواج متخاصمین بانجام و اختتام رسیده بود یعنی فتح خان داخل کشمیر شده متصرف گردیده بود
و لشکر عطا محمد خان هر روز فرار نموده نزد فتح خان میرفتند درینحال عطا محمد خان و سمندر خان
عرض نمودند که غلامان را بحضور اقدس بدست مبارک بشمشیر هلاک سازند زیرا که گناهگار
پادشاهی و مجرم ظل الهی هستیم تا بسزای خود برسیم و یا غلامان را بخدمت خود نگاه دارند
که مخلصی غلامان از مضرت فتح خان حاصل گردد لهذا از حضور اشرف ارشاد شد که الحال
که کار از دست و دست از کار رفته است بهتر آنست که شما در قلعه شیرگره متحصن گردیده
چند روز خود را نگاه دارید تا بندگان ما اصلاح طرفین نمایند بنا بر امر سرکار عطا محمد خان
در شیرگره رفته متحصن گردیده بعد چند یوم مصالحه نموده خود در نزد فتح خان رفته ملاقات
کرد بعد از انعقاد صلح طرفین و اطمینان از عدم ایصال مضرت جانبین فتح خان همه محکم چند
سردار لشکر رنجیت سنگه که بطریق کومک با فتح خان آمده بود بسلام بندگان ما حاضر شدند
چون در حین ملاقات فتح خان با رنجیت سنگه چنین مقرر گردیده بود که هرگاه مخلصی پادشاه
بعد فتح کشمیر شود از آنجا که وابستگان و اهالی حرم پادشاه در لاهور میباشند بهتر آنست که
حضرت پادشاه را تشریف فرمای لاهور سازند تا حقه نیکنامی در مقدمه مخلصی پادشاه
برای ما هم باشد لهذا فتح خان و محکم چند هنگام شرفیابی حضور اقدس ما مولات رنجیت سنگه
و مقبولات خود را که قبل از تسخیر کشمیر وقت ملاقات ایشان صورت توثیق پذیرفته بود مفصل عرض

نموده ومدارج التماس را از طرف رنجیت سنگه بدرجهٔ اتم رسانیدند اگرچه فتح خان از وثوق
اخلاص خویش نهایت ملتمس آن بود که بندگان بادشاه رونق افزای ملتان و متصرف دیرجات
گشته از طرف شاه محمود هیچ واهمه بخاطر اشرف نیارند و غلام را همه وقت نمک پرورده خود
دانسته متوجه و مستعد غلامی و هواخواهی حضور تیاهن خود تصور فرمایند لیکن از آنجا که
تمامی وابستگان در لاهور بودند نهضت ملتان و دیرجات منظور طبع اشرف نگشته
چند روز متوقف کشمیر بوده بعده عنان عزیمت بسمت لاهور معطوف فرمودیم لهذا
فتح خان بند و بست کشمیر نموده و نیابت و نظامت بمحمد عظیم خان برادر حقیقی خود سپرده
خود روانه کابل بخدمت شاه محمود گردید و بندگان باتفاق محکم چند وغیره سکان کشمیر
کوچ کرده در منزل باره موله نزول فرمودیم معتبران راجه غلام علیخان و راجه زبردست خان
و راجه سربلند خان وغیره راجهای گکه و معتمدان روح الله خان راجه پونچ و دیوان نندرام
صاحبکار عطا محمد خان بخدمت اشرف حاضر شده بعرض رسانیدند که همگی ایشان در کچه ها
منتظر قدوم میمنت لزوم خاقانی میباشند هرگاه مرضی مبارک بوده باشد در بجا السلام
تقبیل عتبه فلک احتشام بندگان اشرف مشرف شوند از پیشگاه حضور ارشاد شد که در همانجا مقیم باشند
منتظر قدوم مبارکت لزوم رونق افزای آنجا خواهد گردید بعده بندگان با دو یوم دیگر در
باره موله توقف نموده روز سوم رونق افزای منزل کچه ها گردیدند راجهای مذکور معه
نندرام حسب الاقتدار خود پیشکشها گذرانیده بشرف سلام مشرف شده بعرض اشرف
رسانیدند که الحال که از خوبی طالع و مساعدت بخت غلامان قدم بندگان اقدس حضرت
پادشاه معه الخیر بجا و مکان غلامان رونق پیرا گردید غلامان هم در ضمن خود مالک

الوس و صاحب غیرت و ناموس میباشیم و طائفه لکه و بمه از آبا و اجداد غلام سرکرده دولت
خداداد قوی بنیاد بندگان همایون هستند البته تا مال و جان داریم فدای رکاب سرکار نموده
بفضل الهی و اقبال عدو مال پادشاهی خطهٔ کشمیر را بتصرف خدمتگاران سرکار در آورده
خواهند و اگر تماما بقتل رسیم بعد ازان پادشاه مالک و مختار اند ما غلامان کمتر از طائفهٔ خیبری
نیستیم آنها که بواسطهٔ صداقت و خدمتگزاری بندگان اشرف اعلی نیکنام و خوش سرانجام
عالم و عالمیان گردیدند غلامان نیز امیدوارند که ذخیره اندوز نیکنامیها گردیم اگرچه ادعا
اظهار راجگان مذکور از صدق باطن بود مگر بخاطر خطیر چنان رسید که شاه محمود ننگ و غیرت ظاهرا
در رحم و الفت برادری را حتی الامکان بجا آورد یعنی خاص بجهت تخلیص بندگان ما فتح خان را
با لشکر درانی و قزلباش برای عزل عطا محمد خان روانه نمود تا مخلصی این نیازمند بعنایت الهی
بظهور رسید و فتح خان نیز در خدمت دقیقه از دقائق فرو نگذاشته است الحق که درباره
تسخیر و تصرف کشمیر شک نیست که ازین هم بسهولت و آسان تر مسخر تواند شد لیکن اینمعنی
منافی شیوهٔ سلاطین سابقین خصوصا مغایر شیمهٔ قویمهٔ این نیازمند درگاه رب العالمین است
که در عوض نیکی بدی بظهور آید لهذا بر راجهای مذکور امر نمودیم که الحال عزم بندگان ما
بسمت لاهور بجهت ملاقات وابستگان بحضور است ان شاء الله تعالی بعد ورود لاهور
و بند و بست امور وابستگان اهالی حرم محترم باز عازم مهم کشمیر خواهیم شد چون بندگان را
از مضمون ارشاد حضور ساطع النور امیدواری حاصل شد بعد ازان عنان عزیمت را بسمت لاهور
معطوف فرمودیم و از انجا کوچ نموده بزیر کوتل پیرپنجال که کوتل پر پیچ مینا است نزول اجلال
نمودیم و از آنجا قبل از طلوع آفتاب عالمتاب کوچ نموده شد چرا که کوتل بسیار سخت و بلند و راه

نهایت پر برف و تنگ بود حتی که بمشقت بسیار و تعب و رنج بیشمار بهنگام نماز عصر کوتل طی شد
و بوقت نماز شام در نشیب آن منزل فرموده شد روز دیگر که از آنجا کوچ نموده وارد پونچ
شدیم وزیر روح الله خان حاکم پونچ نیز پیشکش پارچه ها و سیورسات از نظر مبارک گذرانید
و از آنجا منزل بمنزل کوچ فرما گردیده بشاهدره لاهور رسیده شد رنجیت سنگه باستماع خبر قدوم
بندگان ما کهرک سنگه ولد اعظم و ارشد خود را معه رام سنگه و دیگر معتبران خود در شاهدره باستقبال
فرستاده از آنجا داخل شهر لاهور نموده حویلی ساده سنگه نام را جای سکونت سرکار ما مقرر کردند
مگر وابستگان و اهل حرم را در حویلی دیگر جای داده بودند که رفتن و آمدن را مانع میشدند
غرض فردای یوم ورود رام سنگه بحضور آمده از جانب رنجیت سنگه خواهش کوه نور نمود
بندگان ما فرمودند که بالفعل در اینجا حاضر نیست هرگاه رابطه دوستی و یکجهتی فیما بین بندگان
اشرف ما و رنجیت سنگه استحکام و وثوق تمام یافت در دادن کوه نور دریغ نخواهد رفت
چون چند یوم بتواتر استدعای کوه نور نمودند و بندگان ما همان جواب اول را تکرار فرمودند
لهذا از درون همی سختی در ایصال آب و نان مینمودند یعنی گاهی یکی را و گاهی دیگری را مانع
میشدند بلکه ملازمان و خادمان را از حویلی گاهی بشهر و بازار رفتن بکاری میگذاشتند و گاهی
نمیگذاشتند غرض قریب یکماه بهمین صورت با وجود مشاهده سختی گذشت چون دیدند که
باین خود نمائی و بدسلوکی مطلب بدست نمی آید بنابران رنجیت سنگه یکروز چندی از معتبران
خود را فرستاده اظهار نمود که آنچه وجه نقد و مکانات و محالات بکار بندگان پادشاه
باشد ارشاد فرمایند که حاضر کرده تحویل شود بندگان ما فرمودند که اگر بصورت استحکام
پیمان دوستی و انعقاد عهد یکجهتی فرستاده شود مضایقه نخواهد بود بعد از آن بدفعات

جهت استفاضه از زیارات اهل قبور و استفاده از حضرات اهل حضور مثل حضرت شیخ
علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب که بر زبان عوام داتا گنج بخش
لقب ایشان مشهور است قدس الله سره مشرف شده بعد فاتحه و دعا استمداد از جناب
هر یک از آن مقربان بارگاه حضرت کبریا نموده میشد درین اثنا یکروز خود رنجیت سنگه
عرض نموده خواهش کرد که اگر پادشاه بسیر باغ شالامار تشریف فرما شوند تا بشرائط دعوت
پرداخته موجب خشنودی خواهد بود چون حسب آرزوی او رونق افزای باغ مذکور شدیم
تمامی ارباب طرب و اهل نشاط را در باغ فرستاده که هر یک در زیر پای سروی مانند تذرو
ایستاده نغمهای دلاویز و غزلهای شوق انگیز فراق آمیز خوانده محفل دلربائی را رونق می افزودند
و از نگاه جادوانه و چشم آهوانه خویش دلهای نظارگیان میربودند فردای آن روز وقت
نماز ظهر آدم خود را بحضور فرستاد که پادشاه بشهر تشریف فرما شوند که چیزی مصلحت دیده
میشود فرمودیم که فردا در شهر تشریف خواهیم آورد چنانچه فردا حسب وعده روز گذشته
از باغ سوار شده در نزد رنجیت سنگه تشریف بردیم عند الملاقاة معلوم شد که هیچ مصلحتی
و سخنی نبود بلکه آوردن بندگان القدس بشهر لاهور منظور رنجیت بود و هم مفهوم گشت که از غایت
بدعهدی در شکستن عهد و پیمان رجوع دارد مقصدش آنکه بعد از آن هرگاه که برای
تفریح مزاج بسیر باغات یا باستفاضه زیارات تشریف میبردیم خوب معلوم میشد که بطور اخفا
ملازمان شاه شجاعی متعاقب سواری شده دور دور همراه میبودند و محافظت مینمودند
مگر بندگان با نظر بر اعمال و اقوال آنجماعه جهال نکرده همچنان دل بسته عهد و پیمان خود
بوده تحملی و تغافلی بخاطر می آوردند و بجهه ضبط و ترتیب مواضعات موافقه عهد نامه

ملازمان معتبر همراه کاغذات و پروانجات رنجیت سنگه فرستاده بودیم بلکه بخاطر اشرف
منظور بود که برای ملاحظهٔ مواضعات مزبور خود نیز تشریف فرما شویم ناگاه عرائض
ملازمان اقدس از نظر اشرف گذشت که مواضعات را در تصرف ما این ندادند و عمل و
دخل نگذاشتند با استماع اینمقدمه هر چند که چند مراتب برنجیت سنگه گفته شد که ملازمان
ما را عمل و دخل نداده‌اند بعد از حیله و حوالهٔ گوناگون همین جواب داد که امسال هم در اینجا
باشد سال آینده در تصرف ملازمان پادشاه داده خواهد چونکه در حقیقت وفای عهد منظور
آن بدعهد نبود لهذا در بین اشناء فضیلت پناه قاضی ملا شیر محمد پیشنماز سرکار را باتهام این سخن که
کاغذهای جعلی برای محمد عظیم خان ناظم کشمیر نوشته است متهم ساخته و کاغذی چند ساختگی
جعلی خود را بحضور بندگان ما آورد چون از ملا شیر محمد استفسار کرده شد حاشا نمود که
ما نکرده‌ایم هیچ خبر نداریم و سوگند میخوریم بدین و ایمان خود که هرگز آگاه نیستیم صورت
این واقعه بحقیقت این بود که سه نفر از مردم ولایتی که سابق ازین در شهر لاهور سکونت داشتند
و متعلق سرکار ما بودند رنجیت سنگه آنها را بالصورت هرکاره ساخته و کاغذ برای محمد عظیم خان
[illegible] خود مرقوم نموده مخفیانه بدست آنها داده باز علانیة آنها را گرفتار کرده
و کاغذها حاصل نموده بود غرضکه از خباثت فطرتی که رنجیت سنگه در دل داشت بهیچ
ملا شیر محمد را بتهمت ناحق گرفته کاغذها را بخدمت بندگان ما فرستاد که این آدمان خود را
خود بسزا برسانید و یا در نزد ما بفرستید بندگان ما از صاف دلی و درستی عهدی بلا تأمل
ملا شیر محمد را نزد او فرستادند آن بدعهد بی مروت فی الفور مقید و محبوس ساخته هر چند سختی و عذاب
کردند و جان آن عاجز بیجرم را بآتش ستم کباب نمودند و گوشکاران (?) بعذاب بلطف و عتاب بیجا

حساب میگفتند که اقرار بفرستادن کاغذها بکن تا اخلاص میکنیم بلکه بگو که بگفته پادشاه نوشته‌ام
چون آن بیگناه شخصی دیانت دار بود انواع عذاب بر خود اختیار نمود لیکن باقرار بر دروغ لب
نگشود از آنجا که حقوق پیشکاری او بر ذمهٔ بندگان ما بسیار بود ناچار مبلغ بیست هزار روپیه
در عوض جرم او بر ذمهٔ خود گرفته او را خلاص فرمودند آخر الامر معلوم نموده شد که ملا جعفر نام
بدگهر بدباطن که با ملا شیر محمد عناد جبلی و عداوت دلی داشت این فتنه را بصلاح رنجیت سنگه
برپا نموده آن بیگناه را ببلا گرفتار کرده بود مفصل این مجمل آنکه در حینیکه بندگان ما از جنگ
اشپان برگشته در چوره خیبر رسیده بودند ملا جعفر مذکور بهمراهی ابو الحسن خان برکاب والا
حاضر شده در خدمت میبودند چون حق سبحانه وتعالی تخت سلطنت کابل عنایت فرمود ابو الحسن را
بحفاظت اسباب صندوقخانه وجواهرخانه وخزانه که آدم معتبر و متدین بود سرافراز ساختیم
که لوازمات این هر سه منصب مفوض و محول بنامبرده میبود هرگاه بندگان ما بعد از رخصت نمودن
صاحبان اعنی سفیران انگریز بهادر و فرستادن اهالی حرم محترم بطرف راولپندی بعزم مقابله
شاه محمود عازم پیله گردیدند اسباب صندوقخانه وغیره را نیز با خدام معتبر همراه ابو الحسن خان
بسمت راولپندی فرستادند از استماع خبر برهم خوردن لشکر بندگان ما در جنگ پیله ملا جعفر
بدگهر که نیز همراه صندوقخانه و متعلق خدمت این کارخانه میبود فرصت یافته در مال سرکار که
بتحویل او بود دست خیانت زده حیف و میل بسیار نموده بود از آنجهت با رنجیت سنگه برای
محافظت روزگار آینده خود سازش نموده سوای ایجاد و افترای این اتهام آنچه احوال ظاهر
باطنی بندگان ما می‌بود روزمره هم باو میگفت بلکه در گرفتن کوه نور وغیره هم آن بدسرانجام
محرک رنجیت سنگه بدپیمان و کسان او میبود چراکه گویا [illegible] بندگان ما شده

رنجشها میفرمودند بلکه هرقدر که ارشاد میشد که ما از مطالبات خود گذشتیم و امید امداد [illegible]

گذاشتیم الحال ما را مرخص کنید فائده پذیر نبود عاقبة الامر روزی بعد از گفت و شنید بسیار

رخصت دادند که در باغ شالامار بروید چون از شهر لاهور کوچ کرده در باغ مزبور تشریف

بردیم چوکی و پهره شادیخان آمده دور بدور ما نشستند و مانع پیش رفتن شدند بعد از چند

رنجیت سنگه از لاهور کوچ کرده عازم راولپندی گردیده از منزل روتاس سواران معتبر خود را

بحضور ما فرستاد که پادشاه نیز بزودی تشریف فرما شوند که فتح خان وارد پشاور شده ما نیز

ارادهٔ پشاور داریم اگرچه دران روز بندگان ما بشدت آزار درد گلو مبتلا بودند لیکن ناچار

اهالی حرم را در باغ گذاشته بهمان حال که توقع حیات نبود روانه شده و طی مراحل کرده

در مقام روتاس برنجیت سنگه ملحق گشتیم و از آنجا بشمول همدیگر وارد پندی گردیدیم چند یوم

در آنجا توقف نموده بعده رنجیت سنگه مراجعت بلاهور نمود و بندگان ما را بهمراهی رام سنگه

در پندی گذاشت که در پشاور خواهید رفت چون فتح خان از پشاور عازم دیره جات گردید

یکشب رام سنگه دزدان را مستعد ساخته جهت سرقه مال و بخیال محال قتال بمکانی که

سکونت سرکار ما بود فرستاد چون بندگان ما بر بستر خواب استراحت داشتند ناگاه دیده جهان از

از خواب غفلت بازگشت و برخاسته مشاهده میشود که سی چهل نفر دزدان با مشعلهای فروزان

و تلوارهای از نیام عریان بر سر ایستاده اند هرگاه دست بتکیه‌گاهی زیر سر دراز کردند بندگان ما

اندیشه فرمودند که این بدبختان گمراه و تاریک درونان روسیاه بهر صورت از مال و جان

دریغ نخواهند کرد لهذا توکل بذات پاک الهی کرده فی الفور بجهد شیرانه و تمییت خسروانه برجسته

یکنفر دزد را که مشعل در دست داشت از گلو گرفته بزیر قدم خوابانیده باواز بلند فرمودیم

که دزدان را بگیرید پهره داران هندوستانی که نوکر سرکار بودند وقت بی‌نیکی کرده از خوف روپوش
شدند مگر از ملازمان ولایتی الهداد خان نام پیشخدمت سرکار خود را از همه پیشتر در عقب دزدان
انداخته یکنفر دزد را از گردن گرفته بزیر قدم خوابانید باقی دزدان جهت مخلصی رفیق خود برگشته
هرچند زخمهای کاری در سر و رو و پشت و پهلوی الهداد خان زدند و کوششها کردند که
رفیق خود را از چنگ شیر آهنگ او باز رها سازند ممکن نگشت تا که خدمتگاران دیگر از مردم
ولایتی رسیده دزد را محکم ببستند و بحضور آوردند درحالیکه از دزد مذکور استفسار
حال کرده شد بیان نمود که مایان را رام سنگه فرستاده بود که سر پادشاه از جا و مال او شان
از شما آرد استماع و دریافت این لفظ و معنی بغایت حیرت از بیرحمی و بی حمیتی و بدعهدی
و بدنیتی آن سگان جاهل حاصل گردید غرضکه همانوقت دزد را معه پیشخدمت حضور در نزد
رام سنگه فرستادیم فردای آن رام سنگه سگ آهنگ چیزی وجه نقد انعام پیشخدمت مسطور
داده و مبلغی افزون ترازان برای وجه خیرات فرستاده خود هم آمده عذرخواهی نهایت نموده
سوگندها خورد که ما از مقدمه هیچ خبر نداریم و دزدان را حضور بسزا میرسانیم غرض اگرچه از وفور
و قباحت قبول خیانت و اعتراف آن قباحت نکرده و بانواع الحیل خود را ازین ملامت سلامت
میداشتند لیکن از بقای دولت سلامتی ذات اشرف ما رد سیاهی و ندامت کمال از وجنات حال
شناعت مآل شان ظاهر و عیان و باهر و نمایان بود بندگان ما هر حال خود بحفظ حضرت آفریدگار
سپرده سکوت ورزیدند چون در حینیکه اهالی حرم محترم بسمت لاهور میرفتند و از سبب قلت
بارگیری چیزی اسباب فراشخانه را در همانجا گذاشته بودند بندگان ما ملاحظه نموده بعضی خیمها
حکم برپا کردن دادند که در آن اثنا گرگ سنگه بحضور آمده و آن اثاث شاهانه و بارگاه

خسروانه دیده انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده از خدمت اشرف استدعا نمود که یک خیمه
کمترین عنایت شود بندگان یک خیمه کلاباتونی در منزله مرصع کار را بمعه فروش ایرانی و کارچوبی
و ظروف آلات وغیره اسباب که تعلق بآن داشت مرحمت فرمودیم بعد از چند یوم رام سنگه
و کرکرن سنگه باتفاق بحضور انور حاضر شده عرض نمودند که ما یان عازم لاهور میشویم بندگان
پادشاه هم تشریف فرما شوند که انشاء الله تعالی بوده در آنجا کار و بار پادشاه را ما یان
بانجام خواهیم رسانید هرگاه بندگان بموجب عرض آنها کوچ نموده هنوز در منزل نشسته و
نرسیده بودند که ناگاه در عرض راه یکهزار سوار آمده دور ملازمان سرکار را احاطه کرده
گاهی راست و گاهی چپ میگردیدند و بهمین دستور تا آخر منزل بودند بوقت نماز شام
که وارد منزل نشسته و رسیدیم همه متکاران و شحادوزان پیشخانه اسباب صندوقخانه و فراشخانه بحضور
رسیده عرض کردند که سواران سکه در عرصه راه دست اندازی نموده تحیداتها و مفرشها را
بعلت تاراج نموده بردند و ما یان را زیر سم ستور پامال ساختند بندگان از شنیدن اینچنین
پرملال متحیر گشته جمیع ملازمان را در نزد رام سنگه و کرکرن سنگه فرستادیم که این چه معنی دارد
که مخفی دست اندازی میکنید چرا ظاهرا هر امری که دلخواه شما باشد بجا نمی آرید چون
رام سنگه باتفاق و مشاهده اسباب تحیداتها و مفرشها سرگرم غداری بود لهذا تا هنگام
یکپهر شب متواری گشت بعد از شور و شور بسیار تحیداتها و مفرشهای خالی را بحضور آوردند
اینکه آنچه مال و اموال از قسم جواهر سواره و پیاده و صندوقچهای پر از مروارید بیش بها
بلکه لولوی لالا و تفنگهای رومی و دستی بند و بار طلا و بیش قبضها و شمشیرهای جوهردار
ایرانی اعلی و یراقهای مرصع بچندین قسمها و زر سرخ و سفید و میلهای طلا و اجناس زری

پشمینه و ابریشمی که در بقچه‌ها بود همه را برداشته بقچه‌ها و مفرشهای خالی را بمعه چند عدد
لباس پوشاکی که بکار آنها نبود و بمصرف آنها نمیرسید بحضور آوردند و گفتند که مهر اسباب شما
را که زده بود بهایت خدمت و همت کردیم که از نزد دزدان مال شما را خلاص کرده آوردیم
الحال بندگان حضور ملاحظه بفرمایند که اسباب درست است یا چیزی تلف شده
عیاذاً بالله از مکر و بهانه و افسون و افسانه قوم گمراه دل سیاه که با اینهمه غدر و جفا هنوز
اظهار عدل و وفا میکردند عذر خواهی کندم بعد از قتل عذر بدتر از گناه است
نگریده بندگان ما چون دانستند که این دست برد از دزدان و راهزنان بعید است بلکه
همه باشاره رنجیت سنگه بدعهد و سرداران نابکار او است بنا علیه جواب و سوال
در مقدمه بازیافت (?) اسباب ضال جهال بیحاصل و اعاده اسباب و اموال معروضه تحمیل باطل
تصور فرموده فرمودیم که شما خود ملاحظه کنید که بقچه‌ها و مفرشهای خالی را کسی بحضور
یا بوها و قاطرها نکرده است چون از آنجا کوچ کرده در منزل دیگر رسیدیم رام سنگه بحضور
آمده عرض کرد که راستی حال این است که مهاراجه رنجیت سنگه بسیار چیزها برای ما نوشته
یعنی از رنج دهی و تکلیف رسانی و مال و جان تلفی دشمنان حضرت پادشاه لیکن ما یا بوجه
عقیدت و ارادت یا بباعث ترحم و مروت یکی از آن حکمها بعمل نیاورده‌ایم الحال بهتر
آنست که بندگان اشرف با راستی بکنند و نوشته بمهر خود بدهند که هر چه مال و اموال در
لاهور دارند از روی راستی و قسم بالمناصفه خود به رنجیت سنگه بدهید آنچنانکه از روی دلجوئی
و از چند صحبت که با شما کردیم و پادشاه هستید در خفیه اطلاع مافی الضمیر رنجیت سنگه را بشما
ظاهر نمودیم هرگاه برابر سر موئی از مال خود پوشیده خواهید کرد جان شما از دست خواهد رفت

و مال شما نیز هم باقی پادشاه اختیار دارند چون او بواسطه پابندی عیال و ناموس محل مجبوری و افسوس بود
ناچار بندگان با خواهش او را از روی قسم قبول نموده و نوشته بمهر خود دادیم هرگاه وارد لاهور
گردیده شد بعد دو یوم رام سنگه مذکور در خدمت آمده و اهالی حرم را کناره نموده آنچه اسباب
از اهالی حرم و مال سرکار ما بود تمامی بنام مهر ده نموده همه آن را در گاڈیها بار کرده در نزد رنجیت سنگه
برد آنچه بکار رنجیت سنگه بود و وابستگان و سرداران او بکار داشتند منتخب کرده بر داشتند
مابقی چیز که مالیت نبود و قیمتی چندان نداشت در تصرف آن جماعه بدعهد انصاف دشمن نمی
برگاڈیها بار کرده واپس آوردند چون از ظهور این حرکات بدعهدی و وقوع این مقدمات
مال و جان تلفی که بکرات و مرات بامتحان رسید امید امداد و وفاق که این نیازمند حضرت
خلاق ازین طائفه مجهول سراپا نفاق در دل بی غل و شقاق داشت بالکل بر داشته شده بنا بران
گفته فرستادیم که الحال چه مطلب دارید بهتر است که مرخص نمائید یا در شهر جای سکونت بدهید
بعد آن مبارک حویلی را برای سکونت ما در شهر لاهور خالی نموده دادند لهذا از باغ شالامار
کوچ کرده در حویلی مذکور تشریف برده شد اگرچه تا مدت پنج ماه هیچ اظهار مدعا کرده نشد
لیکن از نهایت سختی بهره چوکی غایت خفگی و دلتنگی رخ نموده حتی که جامه صبر بر تن تاب طاقت
تنگ آمده رشته روح از گرانی بار مصائبات در گسستن آهنگ آورد بلکه هزار وقت
ملالت یک جامه از بر چاک چاک و هردم هیچ از خفگی بر دل غمناک میزدیم هرگاه عرصه روزگار
از گردش لیل و نهار و از ظلم و ستم فلک کجرفتار تنگ و پای قرار و رفتار از هر طرف و
هر جانب لنگ آمد در نهاده جز فرار هیچ معالجه بخاطر خطیر اختیار نیفتاد که شاید باین وسیله
از دست این کفار شرار نابکار حق تعالی نجات نصیب گرداند و الّا دیگر هیچگونه صورت

داگر نه ۱۲

خلاصی ممکن نیست اگرچه برفتن بندگان ما در همه حال از قید آن گروه بی عهد دون در
حالت تجرّد و تنهائی هیچ اشکال نداشت لیکن اهالی حرم و ناموس محترم خود را در حصن حصین
طائفهٔ زبون دژم دون همم گذاشتن و وجود خود را تنها از میان کشیدن منافی آئین غیرت
و ناموس عفت مانوس خویش و مخالف قوانین سلاطین همت کیش میداشته ازینمعنی هرگز مقبول
طبع بندگان اشرف ما نمیگردید بلکه مخطور خاطر انور آن شد که اول صورت نجات اهالی حرم
محترم ساخته بعد آن در تهیهٔ اسباب نجات خود پرداخته شود لهذا اندیشه و فکر بسیار در اطراف
و دیار ولایت سند و دیرجات نمودیم هیچ طرف ازین اطراف فکر این نیازمند الهی پسند
و اعتماد نپسندید سوای قصبهٔ لودیانه که خانهٔ دوستان و جای امن و امان و قریب المسافه
و بعید از خوف آفت است لهذا بتقدیم نجات اهالی حرم و ناموس محتشم ملازمان محرم و معتمدان
فدوئیت شیم دو فا توام را برای تهیهٔ اسباب ارشاد شد چون اکثری از زنان مردم هنود
که مردان آنها بعهدهٔ خدمتگاری و پهره داری در بیرون مقرر بودند خود آنها بباعث وفور اعتماد
و اعتقادیکه در آنمدت از آنها بوثوق پیوسته بود بحرم سرا برای خدمت اهالی حرم محترم مقرر
بوده رفت و آمد داشتند بنابر ادای حقوق نمکحلالی و اخلاص از راه راستی و صداقت همیشه
متعهد این خدمت میشدند مگر بندگان ما قبول نمیکردند آخر الامر در عالم ناچاری بصلاح و صوابدید
آنها چند ارادهٔ گادی سواری خریده شد لیکن هرگاهی که ارادهٔ برآوردن اهالی حرم محترم میشد
فی الفور رنجیت سنگه واقف میگردید و نوعی از انواع تشدد و مانع آن میشد غالب بخاطر اشرف
میگذشت که شاید ازهمین مردم کسی بطمع نفس مخبری مینماید چون نیک تجسس و تفحص نموده شد
بتحقیق و واضح گردید که ملا جعفر مذکور مخبری نموده برنجیت سنگه اطلاع میرساند لهذا بنابر دوری

و الطفای شعله افروزی آن بدسرشت موذی را در خلوت بحضور انور طلبیده و دلآسائی بسیار داده و امیدوار بالطاف بیشمار ساخته شد تا من بعد ازین حرکت بی برکت دست بردار شود و میر ابوالحسن خان که در حقیقت مهتمم کار و منصرم انتقامات او بود از ساده دلی و راستی ملا جعفر را از خود و محرم سر دانسته واقف این حال و قال میگردانید هم بحضور طلبانیده فهمانیده شد که زنهار مقدمات این راز را بعد ازین از ملا جعفر مخفی دارد بعد ازان متعهدان امور حدث را طلبیده ارشاد شد که چهار مرتبه اهل حرم را ده ده نفر بتغییر لباس و تبدیل اوضاع و اساس بلکه مثل زنان هنود ساخته گاهی بذریعه سیر صحرا و گاهی بوسیله آب بازی دریا که متعارف معمول بود بنیه الطافیه بی ستر و حیا از شهر لاهور برآورده و از آنجا در گاه بهانشاسنده ملود یاء رسانیدند یعنی هرگاه خبر رسید مرتبه اول میرسید مرتبه دوم روانه میشد علی هذا القیاس بچهار مرتبه اهالی حرم را ملودیانه رسانیدند نوبت بنجم که نور چشم سعادت ظهور شهزاده محمد ابراهیم نیز همراه شکاران کشیده روانه لودیانه میشد رنجیت سنگه اطلاع یافته شهزاده مذکور را در نزد خود برده استفسار حال کرده که راست بگوئید که مادران و خواهران شما همه رفته اند یا کسی درینجا باقی مانده است و بکدام طرف رفته اند چونکه نطفه خاص و سلیل سلاطین و فرزند ارشد این نظر کرده رب العالمین بود با وجود خردسالی از باعث شکوه سعادت و بلند اقبالی ترس و تهدید رنجیت سنگه را هیچ بخیال نیاورده بلفظ فصیح جواب صاف داد که جمله مادران و خواهران ما رفته اند بجز سه چهار کنیزکان درینجا دیگر کسی نیست رنجیت سنگه از استماع این مقال گنگ و لال مانده بسیار متحیر شد که آیا اینقدر مستورات را با وجود اینهمه بیداری و هوشیاری محافظان و پهره داران و مخبران از دروازه های لاهور چگونه بر آورد

باشند بلکه اعتماد نکرده چند کس زنان معتبر وشناخته را فرستاد که تا اندرون حرم سرا رفته

معلوم کنند که اینمقدمه تحقیق است یا خلاف هرگاه آن زنان اندرون حرم سرا رفته دیدند

که بجز طعام پخته ونانهای خشک روزینه دیگر هیچ چیز نیست و احدی از بیگمها باقی

نمانده تعجب نموده صورت حال را بر نجیت سنگه بدعهد اظهار کردند دست تحیر بدندان

تحسر گزید غرض هرجا خبر رسید که جمله اهل حرم از اعزه وپرستاران وبیگمات وخدمتگاران

در بلده لودیانه رسیدند وبعد از تحقیقات ودریافت رنجیت سنگه صورت مقدمه

معلوم هر خاص وعام گردید که ناموس پادشاه از چنگ ظالمان گمراه نجات یافت بندگان ما

سجدات شکرانه بتضرع ونیاز بجناب ایزد کارساز مؤدی ساختیم که بفضل وامتنان

ولطف واحسان خود ناموس این نیازمند خود را در پرده عفت وستر عصمت نگاه داشته

از قید وحبس کفار نابکار وغدار بدکردار نجات داده بجای امان وبخانه دوستان رسانید.

## وقائع بیست وهفتم مخلصی بندگان بالفضل الهی والطاف نامتناهی از شهر لاهور وآسودن بکشتوار بعد قطع مسافتهای دور

چون رنجیت سنگه را با وجود اینهمه محکمی وقدغن دربانان ومخبری جاسوسان از رفتن اهالی

حرم محترم ومستورات دولتخانه محتشم ورسیدن شان بسلامت وامانت در لودیانه همخانه

غایت تلهف ونهایت تاسف دست داده شگفت میداشت که از کدام دروازه شهر

چگونه بیرون شده اند لهذا از خباثت باطنی ودناءت فطری بدون هیچ حقی ومجتی با وجود

آن عهود ومواثیق اتفاق واتحاد برای تدارک آینده درباب پهره وچوکی ونگهبانی بر

بندگان با شدت تاکید نموده حتی که هفت گردش پاسبانان دور ادور پهره نشانید

بلکه تعداد چهار هزار مردم را موکل و متعهد این بدعت و متعین این خدمت ساخت چنانکه
در کوچهای شهر و دروازها و راهها و چوکیها مسکونه و فراشخانه و مطبخ و بیت الخلا خصوصا
در مکان خاص سکونت و خوابگاه بندگان ما برای هر ساعتی بیست و بیست نفر مقرر کرده اند
و سوای آن چهار نفر مشعلدار مشعلها بدست گرفته از سر شب تا دم صبح باتفاق سپاهیان
پلتنی هشت نفر بطرف سر و هشت دیگر بجانب پای ایستاده میماندند که چندین ماه بهمین شیوه و
طریقه گذشت بلکه هر روز یک کراهی تیل را نیز زیر نظر با آتش برای تخویف و تهدید گرم نمودن
موکلان حفاظت میگفتند که جواهرات بدهید و الا باین روغن گرم آتش تاب عذاب کرده
خواهد شد علاوه بر آن در خوردن و آشامیدن نیز تکالیف و رنج عنیف هر روزه میرسانیدند
و خدمتگاران ولایتی را اکثر اوقات بخدمت حضور نمیگذاشتند و همیشه سپاهیان فیمابینهم
مکالمه میکردند بلکه بطرزی بندگان ما میشنوانیدند که مهاراجه برای یک قفس آهنی حکم
طیاری داده اند که پادشاه زادگان را انداخته در هر سفر و حضر همراه بدارند چون از
استماع این مقال و مشاهده آن حال پر ملال و تجربه اقوال آن فرقه سنگ خصال و معاینه
ارادات آن طائفه بدسگال جان بلب رسیده دائره دنیا و وسعت ارض و سما بر بندگان ما
نهایت تنگ آمد لهذا ختم آیت مبارکه رب نجنی من القوم الظالمین را شروع کرده
در سحرگاهان بجناب کارساز بهزاران تضرع و نیاز مسألت مینمودیم که یا غیاث
المستغیثین اغثنا و خلصنا من ایدی الکافرین الفاجرین بحرمة سید المرسلین
و آله الطاهرین چون حضرت مجیب الدعوات بالطاف بی غایات ورد همیشگی دعای
سحری ما بندگان را پذیرا فرموده نیازمند نوازی نمود همچنین هدایت و کارسازی فرمود که در

جائیکه بندگان ما شب استراحت میفرمودند از زیر آن فراشخانه بندگان ما میرود و بذریعه
دو نفر از امان خاص فدویان با اختصاص مثل میرابوالحسن خان و دیگر پیشخدمتان حضار اقدس بنایان
و خدمتگاران جان فشان سقف آنرا شکافته و از دیوار فراشخانه تا هفت خانه دیگر جا بجا
نقبها دوانیده و چندین جا زمین و دیوارها را سوراخ کرده براه برآمدن از انجمن توجه
اخص آماده و مهیا ساخته شد بعد از آن در شب برآمدن یکی از پیشخدمتان معتمد خود یعنی
حاجی شاه رجب علیه الرحم را که شخصی با همت و مردی با دیانت است بجایگاه خود مقرر نموده
تعلیم و تفهیم فرمودیم که بطوریکه بندگان اشرف ما بهنگام خواب و استراحت همیشه بر سر و رو
جامه انداخته و اندام خود را بلباسها پنهان میداشتند معمول داشته از قواعد حرکات و
سکنات معتاده ما سر موئی تفاوت و تجاوز نکند و همچنان دو نفر پیشخدمت دیگر را
فهمانیده شد که این شخص را مثل بندگان ما دانسته بوضع و آدابی که خوانچه طعام صبح
شام بحضور آورده میگذاشتید بدستور آورده گذاشته باشید و همچنین آفتابه و لگن
بقاعده مستمره نیز هر صباح و مسا حاضر ساخته بنوعی سرگرم کار و بار خود باشید که
محافظان و کشیکچیان هرگز از عادات گذشته و حال فرق و انفصال نتوانند کرد هرگاه
بیقین پیوست که خدمتگاران مذکور تعمیل حکم حضور بی خلل و قصور بعمل ظهور خواهند رسانید
دلجمعی و دلیری کامل حاصل شد لهذا بعد آن بندگان ما تغییر لباس فرموده یعنی بطرز و طور
فقرا اول بدن همت وطن را بخاکستر ملون ساخته بعده از موها دستاری ساخته و بر سر
پیچیده مهرهای فقیرانه در گردن و تسبیح در دوشانه حمایل شانه و تن عصای تکیه دار در دست
چون عصا گرفته و نعلین چوبی چون طائفه جوگی بپا پوشیده با دو نفر معتمدان یعنی میرزا ابوالحسن خان

و میر ابوطالب خان مُشرف که آنها هم بصورت بالکه با خود ما از تغیر وضع و لباس اصلی مشابه پیر و
مُرشد ساخته بودند از عقبها بدر شده بکوچه و بازار شهر داخل شدند حق سبحانه و تعالی بفضل و
عنایت خویش مستحفظان بداندیش و بهره داران کافر کیش را و دیگر ظالمان که در راه و بیراه
پیش می آمدند همه را اعمی و اصم گردانید که احدی برین ماجرا پی نبرد و کسی بندگان اشرف و
دو نفر همراه را هرگز نشناخت بلکه هر کسیکه برابر شد از ارادت حال و اعتقاد کمال که دو دو لت
فقر و شاهی در آن آن اقتران و اتصال یافته بود بکورنش و تعظیم بصد عجز و تسلیم می پرداخت
تا اینکه رفته رفته متصل بندر رو آب قلعه که در آن زمان از آب و خلاب خشک و پاک بود
رسیده قصد بر آمدن فرمودیم اگرچه بدر رو مذکور در اصل بنا تاریک و تنگ بود بر آمدن
از ان محل نهایت سخت و بغایت دشوار بود اما بندگان با هر صورت تن بتقدیر داده بکمال
همت توکل بخالق یکتا و توسل بجناب مرتجی لی همتا نموده داخل بدر رو مذکور شده مشقت و
مصیبت کلی کشش و خراش و خون آلودگی بدن را منظور فرموده بیرون شدیم کسانی را که
قبل ازین سامان بداد و دهش بایسته و شایان ملازم ساخته بدهن بدر رو آب مقرر
کرده شده بودند در هر شب منتظر و متمنی خروج بندگان از آنجا می بودند بکنار دریای
رسانیدند و ملا جان را نیز که پیشتر ازین اراده بخشش و انعام مطیع و منقاد فرموده بودیم
در لب دریا بعد کشتی حاضر بود بتی الفور بکشتی نشسته از دریا عبور فرمودیم هم
بیکشتی بانان بدرقه راه شده پیش پیش میرفتند درانحال بندگان با رنج و صعوبات راه را
هرگز معلوم نفرموده یعنی گاه سوار و گاه پیاده رفته و هیچ خیال خورد و خواب نیز بخاطر نیا
بسختی تمام در سیالکوت رسیده و از آنجا نیز تا اتک طی منازل نموده وارد پیشاور

شده گرمی نصف روز را در خانهٔ زنگریزی گذرانیده میشد که ناگاه شخصی حکیم متوطن آنجا
که سابقاً بخدمت و ملازمت بندگان ما در لاهور شرفیاب میبود بقدمبوسی مشرف شده
از راه خیرخواهی عرض نمود که اینملک هم از رنجیت سنگه است صلاح دولت این است که
حضور والا دربیجا لحظه و لمحه نمانند هر قدر که ممکن و مقدور باشد پیشتر رفته داخل کوهستان
شوند بهتر خواهد بود بندگان ما عرض نامبرده را بکمال دولتخواهی محسوب داشته فی الفور
نماز ظهر را باستعجال ادا کرده و یکه بار را بجلو انداخته سوار شدند چون که چهار طرف
کوههای بلند بود و میدان هموار جائی بنظر نمی آمد بنابران شب تمام شب در دره که آب و هوا
فضای خوش داشت رفته دوپهر روز بجائی رسیدیم که در آنجا دریای چیناب حائل بود
باوجودیکه تعلق آنجا دیوان سنگه نام پسر راجه جمون داشت ناچار دوپهر روز در آنجا گذرانیده
و مبلغی بمعرفت بلدان بملاحان عنایت شد که برای عبور جاله طیار کنند نامبردگان مبالغ
گرفته بتهیهٔ ساختن جاله مصروف گشته وعده فردا نمودند چنانچه فردای آنروز وقت
نماز عصر بعنایت الهی بسواری جاله از دریا عبور فرما گشته چون بقدر یکفرسخ راه رفته شده
بود که قلعه بنظر در آمد که آنهم از رنجیت سنگه بود و سکان بی عهد و پیمان بدنشان حاکم
ناظم آنجا بودند هرچند که این نیازمند درگاه اله و ملازمان هواخواه خود را بنوعی نداشته
بودند که کسی واقف و شناسای حال شود مگر از وفور احتیاط توهم و تردد پیرامون
خاطر اقدس میبود که عند الاستفسار مردم آنجا اظهار نمودند که این قلعه در ابتدا از راجه
بهیمبر بود و سکان غصباً متصرف شده بودند الحال لشکر مسلمانان از راجه بهیمبر باز
آمده دور را دور قلعه افتاده محاصره کرده مشغول مجادله اند از استماع اینخبر بندگان اشرف

معطل نشده با طمینان تمام عبور فرموده شب القریه دیگر منزل نموده روز دیگر از آنجا هم پیشتر
روانه شدند خلاصه اینکه از مقام لاهور که بندگان با توفیق الٰهی بیرون شدند با وجود قطع
مراحل و منازل راه پیچاپیچ و دور و دراز در روز هفتم رونق افزای راجوری گردیدند
راجه آغرخان رئیس آنجا از استماع خبر تشریف فرمائی بندگان اشرف نهایت خرسند گشته
(خلف راجه کرم الله خان بود ۱۲ سیف)
بسلام حاضر شد پس از تأسف بسیار از گردش روزگار خدمت و جان نثاری بسیار که
(غم خوردن ۱۲)
لازمه حال عقیدت سگال او بود نیک ظاهر ساخت آنچه اسباب بکار بود همه حاضر و موجود
نموده خدمتگاری خود را بجا آورد و فردای آن معه برادران و کل اقوام از خرد و کلان
مکرر بشرف استسلام و تکمیل مراتب تقبیل عتبه فلک مقام بسلام حاضر شده پیشکشها معه اقمشه و
اسپ از نظر حضور گذرانیده شب و روز در خدمتگزاری و جانفشانی ساعی و سرگرم
میبود و در این فرصت خدمتگاران و ملازمان سرکار ما که در لاهور بودند استماع خبر بخیریت و
ورود بخیر و عافیت بندگان اشرف را در مقام راجوری نموده چند نفر سوار و پیاده معه
نیران سنگه نامی که از بخشیت سنگه دل آزرده شده بود بعد ملاحظه رکاب سعادت انتساب
مشرف گردیدند و همچنین آمده آمده جمع گردیدند در آنحال بخاطر اشرف رسید که از اینجا
ملک کشمیر قریب است اگر راجه آغرخان از روی صدق و ایقان متفق و متحد بندگان سکندرشان
گردد که خطه بی ناظم کشمیر کرده شود باشد که حضرت پروردگار شاهد مراد را در کنار و
(امیر عظیم خان بارکزائی ۱۲ شاید ۱۲ محبوب ۱۲)
آن خطه را بقبضه اختیار اولیای دولت ابد اقتدار در آرد بنابران هر چند در باب انتظام
و سرانجام این مرام از حضور ساطع النور نسبت براجه مسطور مصلحت و مذکور بظهور پیوست
از باطن وی جز عذر عدم وجود سامان و خرج حرف دیگر و همتی بوقوع نیامد بلکه ظاهر العرض

اشرف رسانید که اگر چیزی حضرت پادشاه عنایت سازند چیزی کمترین سرانجام خواهد کرد
بندگان ما که از لاهور جریده و بی سامان هیچ نقد و جنس صرف وجود واحد خود را از آن مهلکه
برآورده در آنجا رسیده بودند باستماع این معنی متردد و متفکر ماندند علاوه بر همه ناظم
کشمیر شرف قدوم بندگان اقدس را در ملک و علاقه راجه مذکور باعث زوال طالع
نحوست مطالع خود دانسته زمره بنابر ترغیب انحراف و انصراف او از جاده صداقت
خدمت مراسلت و مداهنت کمال امیدواری نگاشته اگر راجه مسطور از راه ظاهر بینی و دور اندیشی
اظهار این بدکیشی بحضور اشرف نکرده و سر رشته زمانه سازی و اطاعت مجازی را از
دست نداده بکمال ارادت و عقیدت اوقات گزاری نموده خدمتگاری میکرد که ناگاه
از لطف و عنایت حضرت پروردگار معتبران راجه تیغ سنگه اعنی راجه کشتوار بحضور
اشرف مشرف گردیده بعرض اشرف رسانیدند که جناب مهاراجه زمین خدمت را بلب ادب
بوسیده و جبین نیاز را بخاک عتبه علیه نورآگین ساخته بعرض اشرف میرسانند که اگر
بندگان قبله عالم بقدوم میمنت لزوم غریب خانه فدوی را رشک پیرای دولت هفت اقلیم
فرمایند البته آنچه لازمه خدمتگزاری و جان نثاری و حوصله فدویت و هواداری باشد
کمترین فخر و زین خود دانسته در ادای آن از روی صدق و یقین سر موئی دریغ و قصور
نخواهد ورزید بندگان اشرف بمجرد استماع این مقدمه را از خوش نصیبی و نیک اختری
لاریبی تصور دیده فی الفور عنان عزیمت را از راجوری بسمت کشتوار معطوف فرمودیم
دیده و نام دیوان راجه جمون در عرض راه برکاب والا حاضر شده تا حدود خود همراهی
کرده مرخص شد بعد طی منازل بیدرواه رسیده یکروز در آنجا مقام فرموده روز دیگر

کوچ نموده بچند مرحله بکنار دریا که موسوم بگذر چکه است و از چوب گز بافته اند و سرحد
کشتوار میباشد نزول فرمودیم راجه کشتوار چند روز پیشتر وزیر و معتمدان خود را با جنپان
سواری و اخراجات و اسباب ضروری اینطرف دریا فرستاده منتظر قدوم میمنت لزوم
میبودند آنها بندگان ما بچکهٔ مزبور از دریا عبور نموده شب را برکنار دریا منزل فرمودند
علی الصباح کوچ فرما شده روز سوم رونق افزای کشتوار شدند راجه کشتوار راجه تیغ سنگه
بهمراهی تمامی معتبران خود استقبال نموده بسلام مشرف شدند نثارها و خیراتهای بیشمار نموده
پالکی سواری بندگان اشرف ما را بدوش اخلاص کوش خود بنابر افتخار برداشته الی مکان
سکونت خاص خود راجه موصوف که برای آرام و رونق افزائی صباح و شام بندگان
اشرف ما پرداخته بودند رسانیدند و هر شیء که از جنس بکار آمدنی بود همه را مهیا و موجود
ساخته روز و شب خود راجه نیز مانند چند خدمتگاران بحضور اشرف حاضر و مشرف بود
پیشکشهای گوناگون از قبیل اسپ و شمشیر و اسلحه جوهردار و اجناس زرینه و پشمینه
چین و تاتار از نظر والا گذرانید هرچند که بندگان ما نظر بر رسوخ ارادت راجه موصوف
روا دار اسراف بسیار و بار بار او نمی بودند مگر از ملاحظه نهایت عقیدت و عاجزی بکثرت او
که اکثر در حال عدم قبول آثار آزردگی و ناامیدی از صفحه احوالش ملحوظ میگردید
بندگان ما ناچار شده قبول میفرمودند مختصر از بیان صداقتها و خدمتگزاری و اخلاص
جان نثاری او چه گفته آید که مرکب قلم از اندراج عشر عشیر آن کاسر و لنگ و صفحه
کتاب از احتمال اندک آن قاصر و تنگ است بلکه همه وقت مترصد و متمنی آن بود که
بچیزی که خرسندی خاطر بندگان ما شود بجا آورده باشد مختصر که تا عرصه دو سه ماه

بدین عنوان گذشت آخر الامر بخاطر خطیر خطور نمود که بیکار نشستن فائده نمی بخشد اولی و انسب
آنکه عنان عزیمت را بسمت کشمیر صرف فرمائیم لهذا درین ماده با راجه موصوف مصلحت نموده شد
نامبرده مجرد باستماع این عزم مانند گل شگفته و شاداب شده باتفاق ارکان و اعیان معتبر
و وابستگان خود تسلیم بجا آورده بعرض رسانیدند که درین مقدمه جز دولت و اقبال
عدو مال حضرت پادشاه دیگر هیچ وجهی و امداد خرجی برای نگهداشت لشکر بکار ما نیست
بلکه آنچه غلام از خود و از عیال و وابستگان و اقوام خود داشته باشیم تمام را جمع نموده بمدد
اشرف همایون حاضر میسازیم بندگان ما از استماع این استقرار و صداقت و جوانمردی
همت راجه موصوف و ارکان با ارادت او کمال دلجمعی حاصل ساخته شکرانه لطف الهی
بجا آوردند چون در ایام قیام شهر لاهور بندگان اشرف ما بتعداد مبلغ یک لک و پنجاه
هزار روپیه در نزد ساهوان شکارپوری امانت گذاشته بودند بعد از مشاهده رسوخ
و وثوق همت راجه موصوف هم بصوابدید او معتمدی را بطرف پنجاب برای آوردن
مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد و ارجاع سوار و پیاده سپاهی مامور لاهور فرمودیم که بقیه
که داند و تواند در پرده مبلغ مذکور را بحضور انور برساند بفرض عرصه یکماه نگذشته بود که
مردم سپاهی رجوع کرده هر روزه بیست نفر و سی نفر بحضور میرسیدند و بندگان ما ملاحظه فرموده
مقرری تنخواه آنها را میکردند و راجه موصوف تنخواه بهر یک میرسانید تا آنکه قریب هزار
نفر فراهم گردید ناگاه درین بین عرضی معتمد مذکور از نظر اشرف گذشت که مبلغ پنجاه هزار روپیه را
در کاوها بار کرده از شهر لاهور بیرون کرده بودند که رنجیت سنگه اطلاع یافته همه را قبض و ضبط
نموده داخل خزانه خود نمود از آنجا که بندگان اشرف ما پیوسته تفویض و تحویل امور خود بجناب ایزدی

داشته اند از اتلاف آن مبالغ متردد و متاسف نشده معتمدی دیگر برای آوردن باقی مبالغ مذکوره که مراد از لک روپیه باشد فرستاده کمال تقید و تفهیم در اخفا و احتیاط آن نموده شد هرگاه معتمد مذکور بذریعهٔ دستخط آفتاب طلعت و چتهیهای تمسکی ساهوان مذکور وارد گردید ساهوان مبلغ لک روپیه ما بقی را بلا عذر چتهیات تمسکی خود را گرفته و دلجمعی حاصل کرده سپردند مگر یکی از آن جماعهٔ ضاله که ظاهراً با مانت معروف و باطناً همه بکمال خیانت موصوف اند بنا بر طمع نفسی خبر این مقدمه برنجیت سنگه رسانید آن بدعهد پیمان شکن هم در خانهٔ ساهوان مبالغ لک روپیه را ضبط نموده بقبض خود در آورد هرگاه این خبر ببندگان والا رسید قدری تردد و پیرامون خاطر گردید زیرا که در آنحال تعداد مردمان نوملازم هم قریب دو هزار رسیده بود غرض راجهٔ موصوف بهمت و جوانمردی خود همچنان پایدار و برقرار مانده آنچه زیور از قسم طلا و نقره چه از خود و چه از وابستگان خود داشت همه را گداختند و مسکوک بنام نامی و اسم گرامی بندگان اشرف والا ساختند و تمامی سپاه مردم هندوستانی و پنجابی نوملازم بندگان اشرف والا که بتعداد دو هزار نفر بودند و عملهٔ زنان ملکی خود که بتعداد یک نیم هزار کس بودند موجودات گرفته تنخواه دادند بعد از آن بهمه حال متوکل بحضرت ذوالجلال گشته عزیمت فرمای تسخیر خطهٔ کشمیر گردیدیم

## وقائع بیست و هشتم

## عزیمت بندگان همایون بتسخیر خطهٔ کشمیر بهمراهی و ودود تنخواهی راجه تیغ سنگه راجهٔ کشتواره

هرگاه عالیجاه رفیع جایگاه مخلص بار شد وفا محبت با صدق و صفا اراده آهنگ بی ارادهٔ در رنگ راجه تیغ سنگه کشتواری از ادای تنخواه نوملازم و خواص

کوهستانی خود فراغت یافته بنا بر قلت آبادی زراعت کوهستان آذوقه ضروریه
برحسب امکان و کفایت برای سپاه مذکور سرانجام ساخت بندگان اشرف ما عنان
عزیمت را بسمت کشمیر معطوف فرمودند چنانچه پنج یا شش منزل نموده بسرحد کشمیر
نزول اجلال فرمودیم که سنگرهای سپاه محمد عظیم خان ناظم کشمیر که جابجا برای انسداد
دخول غازیان نصرت نشان مقرر نموده بود یک بیک بنظر اشرف درآمدند بندگان
اشرف ما که پیوسته متوکل بامداد غیبی و متوسل بتائید حضرت لاریبی بوده اند بمجرد
ورود حکم یورش دادند غازیان جانفشان و دلاوران تهور نشان حسب فرمان واجب
الاذعان سنگر اول را که در زیر کوتل بود بحمله اول متصرف شدند سنگر دوم که
متصل آن بالای کوتل بود و بتعداد یکهزار نفر جزائرانداز متعین آن بودند هم
بفضل و عنایت ایزدی بحمله ثانیه در قید تسخیر آورده بل اکثری از جزائرچیان را سر بریده
و اسیر گرفته بحضور انور حاضر ساختند باقی آنها چون تاب اقامت نداشتند سنگر را گذاشته
زندگانی را غنیمت انگاشته فرار اختیار نمودند چون محمد عظیم خان از مقدمات این شکست
فاحش و تصرف سنگرها و مقتولی و منکوبی جزائرچیان متعینه خود خبر یافت از غایت تحیر
بیخود و سراسیمه گشته از شهر کشمیر با سپاه سوار و پیاده خود برآمده در ساگام که بمسافت تا
مقابل شش کروه داشت فرود آمد بندگان ما نیز بعد تسخیر سنگرهای مذکور کوچ فرموده با وجود
کثرت بارش برف و باران که نهایت نداشت بر سر کوتل رسیده نزول فرمودند
سنگر دیگر که در پیش آن بود و هزار نفر نیز متعین آن بود خبر نزول بندگان اشرف را
اصغا نموده خود بخود فرار کرده رفتند غرض درانحال بمسافت فیما بین سپاه غازیان

نصرت بنیان بندگان با جمعیت محمد عظیم خان لقدر سه گروه میبود و شهر کشمیر تمام خانه بخاطر
بنظر در می آمد از قضای الهی و مقدرات سماوی دو روز و دو شب آنچنان شدت
برف و باران پایدار و برقرار ماند که مردم هندوستانی بیطاقت شدند و آذوقه
که هر روزه از عقب می آوردند نیز بباعث انسداد راه نرسید که مردم سپاه تمامی
بفاقه گذرانیدند بلکه از سختی گرسنگی و شدت سردی اکثر سپاه هندوستانی هلاک شدند
چرا که نه راه رفتن و نه جای ماندن بود چون شدائد برف و باران و عدم وجود نان
مکان از حد گذشت و بسیاری از خدمتگاران حضور را نیز دست و پا از برودت برف
باران ریخته و بیجان شد بندگان اشرف بازیاده اقامت آنجا را خالی از فائده و مملو
از هزاران نقصان تصور نموده ناچار با لوف کلفت و مشقت و صنوف رنج و زحمت
برگشتند اما صد هزار آفرین بر جوانمردی و استقامت و همت و شهامت راجه موصوف
که در وقوع آنچنان شدائد و صعوبات برف پرآفت و گرسنگی و بی آرامی و مخافت
بنفسه و ذاته کمر جوانمردی و همت را بر میان جان بسته بپای پیاده در همچنان وقت که
طاقت رفتن یکسی باقی نمانده بود مانند پیشخدمتان سراپا عقیدت و خدمتگاران سر از سر
در جان نثاری و خدمتگاری حاضر و ناظر مانده لحظه و لمحه قرار و آرام را بخود در راه
نداشت و سورسات اخراجات جهت ملازمان سرکار و مردم خود شکست خورده هندوستانی
بدوش و سر آدمان خود بار کرده منزل بمنزل میرسانید الحق که اینچنین صاحب مروت و فتوت
و جوانمردی و جودت و همت در اصناف مردم این روزگار دیده نشد که خامه تحریر و زبان
تقریر از ادای مختصر شرح خدمات و جانفشانی و همت و جوانمردی و قدر دانی راجه موصوف

بریده زبان و قاصر البیان است حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود بندگان اقدس ما را
بمقصد اصلی برساند که تلافی آن کرده شود آمین ثم آمین غرض بعد از مشاهده چندین
زحمت چون وارد کشتوار گردیده شد راجه موصوف همچنان در لوازم خدمتگاری و
مراسم اخلاص شعاری خود ثابت قدم و راسخ دم بوده بلکه بار بار بعرض اشرف
میرسانید که آنچه نقد و جنس دیگر در خاندان خود دارم نیز تصدق خاک پای جواهر آسای
مبارک میکنم بلکه تا جان دارم بخدمت خدمتگاران حضرت بادشاه میسپارم مگر بندگان اقدس
غمگین نشوند که کمترین حیات خود و تمامی خاندان خود را پیوسته بخوشنودی خاطر والا
غرض بعد آن مقدمه بندگان ما عرصه نه ماه دیگر در کشتوار بخانه راجه موصوف رونق افزا
بودند مگر نامبرده از قابلیت جوهری و نجابت فطرتی روز بروز در حسن خدمت جان نثاری
و اظهار صداقت و خدمتگاری می افزود بلکه پیوسته در سعی آن میبود که بنوعی از انواع
تحصیل دولت خوشنودی و خرسندی خاطر اشرف نموده باشد در آنحال بخاطر اشرف
چنان رسید که هر چند که بندگان اشرف در خانه و ملک راجه موصوف تشریف داشته
باشند مقصد اصلی که مراد از آن تسخیر تخت سلطنت ازلی و اجتماع قوم و الوس درانی است
درین کوهستان صورت نخواهد گرفت و راجه موصوف بادای خدمات این نیازمند بارگاه
الهی مال و اموال خود را صرف نموده و خواهد نمود مگر بعد ازین که همه مداخل ما شده و اندوخته
همه بمصرف در آید ضرور فسرده حال و پریشان احوال خواهد گردید بنا بران درینمقدمه
صلاح براجه موصوف کرده شد که شما در خدمات بندگان ما خود را خراب و بی سرمایه و بی
اسباب ساختید و آنچه لازمه خدمتگاری و جوانمردی که در حوصله مردان عالم نگنجد بود

بتنهائی بجا آورد دید چون مشیت ایزدی و تقدیرات سرمدی بر نیل مرام و حصول کام نرفته
باشد از سعی و کوشش بنده چه بظهور آید ؎ خدا کشتی آنجا که خواهد برد ٭ وگر ناخدا
جامه بر تن درد ٭ ع تدبیر کند بنده تقدیر زند خنده ٭ گفته اند و راضی بودن بقضای
الهی نیز اهم است ؎ خداوند از آن بنده خرسند نیست ٭ که راضی بقسم خداوند نیست
و چون وابستگان و اهالی حرم محترم بندگان اشرف با در لودیانه منتظر و پریشان خاطر میباشند
بهتر آنست که بالفعل جهت ملاقات وابستگان عازم لودیانه گردیده و چند گاهی آرام فرموده
بعد آن بنوعیکه مشورت و صلاح و اندیشه با فلاح صاحبان انگریز بهادر که دوستان
قدرشناس و والیان سلطنت اساس اند انعقاد خواهد یافت عنان عزیمت را بطرف
ولایت کابل معطوف خواهیم فرمود شاید که بتوفیقات ایزدی و تفضلات سرمدی گوهر
مقصود بقبضه اقتدار درآید راجه موصوف بمجرد استماع این سخنان بی اختیار بگریه
زاری و تضرع و بیقراری درآمده عرض نمود که بندگان اشرف سایه عاطفت را از سر
فدوی دریغ نفرمایند بلکه در پنجاب دولت تشریف ارزانی دارند که هرگاه دست فدوی
روبتنگی آورد کمترین بدل و جان و صدق و ایقان ملک و املاک و خانه و اثاث البیت
خود را هم فروخته بخرج ملازمان سرکار والا میرسانم و سعادت و افتخار خود میدانم زیرا که
قدم متفاخر لزوم قبله عالم اعتبار بیست که اجدادم با وجود آرزوی سالهای سال نیافتند
درینوقت که از حسن نصیب بکمترین این دولت بی زوال رسیده چگونه تا جان و
توان باشد از دست بدهم خصوصا درینوقت که راه رفتن بلودیانه از هیچ طرفی
ممکن نیست یعنی آنچه راه میدان هموار است همه متصرف رنجیت سنگه است و راه کوهستان

و تبت نهایت سخت و بمسافت بعید و غیر آباد است که تمر هیچکس در هیچ قرنی از قرون بدان طرف گاهی نشده پس بندگان اشرف اقدس از کدام راه عازم بودیا نه خواهند شد احسن و اسعد آنست که بندگان اشرف چندگاه دیگر هم درینجا سایه هما پایه بر مفارق دولتخواهان این کوهستان ارزانی دارند تا دیده شود که از پرده غیب چه بظهور می انجامد چون عند الاستفسار و الاستخبار متوطنان آنجا بندگان ما را از کیفیت و کمیت راه چین و تبت واقف نموده بودند که البته زحمت و مشقت بسیار دارد لیکن دست مخالفان از ایصال زیان و نقصان ازان راه کوتاه است بنابران راجه موصوف بعد از تسلی و تشفی بسیار و دلداری بیشمار امر شد که از راه تبت اراده و عزیمت سرکار بوده یا نه مصمم و مقرر است زیرا که دست تصرف مخالفان در آنجا کوتاه است لازم که تدارک این راه بوجه احسن دیده شود ان شاء الله تعالی بزودی عزم با جزم خواهد شد هر چند راجه موصوف از مفارقت و عزیمت بندگان اشرف با غم و الم بسیار و سوز و ماتم بیحد و شمار بخاطر اعتقاد ذخائر داشت که پژمردگی ظاهر و افسردگی باطن او آنا فآنا گواه حال صداقت مآلش میبود مگر از فرط پاس ادب و حسن انضباط ارادت عرض کرده نمیتوانست که مبادا بخاطر مبارک سرکار رنجی رسد لهذا چاره و ناچار برضای بندگان ما رضا داده آنچه از دقه و باربرداری و غیره لوازمات سفری که بکار بود همه را مهیا کرده با صد نفر از آدمان ملکیه خود بحضور انور حاضر ساخت هرگاه بندگان اشرف از کشتوار کوچ فرمودند راجه موصوف نیز دو منزل بهمراهی سرکار بر رکاب حاضر ماند مگر هنگام وداع و مفارقت از گریه های زار زار و تضرع بسیار که راجه موصوف کرد حیرت و رقت بخاطر اشرف بندگان ما و تمامی ملازمان که با هر یک چون عزیز برادر سلوک نموده بود رخ

که بتحریر و تقریر نمیگنجد آخر الامر ناچار راجه موصوف با دیده گریان و سینه بریان مرخص گردید

دران هنگام چیزیکه لائق شان صداقت بنیان او میبایست حاضر نبود مگر حق سبحانه و تعالی

بفضل و کرم خویش بندگان ما را بمطالب دلی و مقاصد اصلی برساند که در عوض خدمتهای

لا تعد و لا تحصای راجه موصوف مرحوم احسانات گوناگون و اکرامات از حد بیرون صله

افزون باولاد او کرده شود افسوس صد افسوس که بخاطر بندگان ما این آرزو هنوز باقیست

فی الجمله راجه موصوف وزیر خود را با یکصد نفر فوق الذکر برکاب سعادت انتساب سپرده

تقید بلیغ نموده که تا هر منزلیکه مرضی مبارک باشد حاضر باشد چنانچه وزیر مذکور را تا شش منزل

برکاب اشرف حاضر داشته بعد خلعت داده از حضور اشرف مرخص فرمودیم یکنفر

معتبر دیگر که همراهی آدمان باربردار مقرر نموده بود که آذوقه را منزل بمنزل برساند و نیز

تقید نموده بود که از هر منزل و هر جائی که بندگان اشرف مرخص فرمایند مرخص شود و الا

برکاب والا حاضر باشد چنانچه بقدر پانزده منزل دران کهسار بروی برف و یخ که اصلا

گیاهی دران سرزمین نروئیده بود منزل کرده میشد از غرائب آنکه بعضی جا یخ از

قدامت و شدت برد ترقیده و انتهای عمق او معلوم نمیشد و از زیر آن آب مثل دریا

جاری بود بلکه این دریاها که بحدود پنجاب جاریست از سرچشمه آنها عبور نموده شد

هریک نهایت تا سرِ پا آب داشت غرض بتوفیق و عنایت الهی ازان کوتلها و دره‌ها

و مغاکهای برف که بچندین لون و رنگ بنظر در می آمد صحیح و سالم عبور فرموده وارد

تبت شدیم از انجا تا لال راجه موصوف را خلعت و انعام داده مرخص فرمودیم

از انجا مردمان تبت آذوقه و اسباب بندگان ما را زن و مرد بر دوشهای ارادت

کوه

نیوش خود برداشته منزل بمنزل بکمال عقیدت و اخلاص میرسانید چون بسرحد کلو رسیده شد
مردمان تبت را خلعت و انعام داده مرخص ساختیم از آنجا که اکثر ملازمان سرکار ما سرخ‌پوش
بودند متوطنین لاهول که سرحد کلو میباشد متوهم گردیده و قیاس بمردم گورکی نموده صغیر و
کبیر مسلح و مجتمع شده و مستعد بجنگ گشته سد راه گردیدند علاوه بر آن عدم ادراک محاوره
و زبان یکدیگر که هرچند ملازمان اشرف بدلاسا و اشارات میفهمانیدند نمیفهمیدند و از
غایت جهالت راه بازگشتن نیز نمیدادند چونکه بعلت نادانی و ناشناسی و انبوه مضرت
طوائف گورکی که قبل از ان بسکنه آنجا رسیده بود معذور بودند و هیچ محل جدال و قتال
نبود لهذا چند یوم بهمین عنوان گذشت عاقبة الامر بدحال اتمام آزوقه که بصورت وقوع
مخمصه بود بنا بر حصول صلح و صلاح اصلاح فیما بین بهمین قرارداد شد که اگر شما مردم
بگمان مخالف خوف بسیار است پس بعضی از اسلحه سپاهیان سرکار را برای تسلی خود ها
گرفته در نزد خود محفوظ دارید و همراهی یکی از ملازمان سرکار والا در نزد راجه خود ها
رفته بیان حال بکنید آنچه راجه بگوید بر آن عمل کرده خواهد شد مگر تا مراجعت ملازم سرکار
والا غله و دانه و گوسفند قیمت گرفته حاضر بکنید از استماع این قرارداد خشنود شده رضامند
گشتند و بعد از ایفای شروط قرارداد غله و گوسفند و دیگر لوازمات اطعمه و اشربه حاضر ساخته
قیمت گرفته میدادند چون خبر نزول بندگان با راجه آنها رسید پس از افسوس و قهر بسیار
برادران خود حکم داد که بعد از تنبیه و سرزنش و جبی کسانیکه مرتکب بی ادبی و مانع نزول
و دخول ملازمان حضرت پادشاه شده اند همه را در زیر بار آزوقه و اسباب ملازمان
حضرت پادشاه نموده منزل بمنزل کوچیده بکلو برسانند چنانچه موکلان راجه مذکور

بدستور تعجیل آورده در عرض شش روز بکلو رسانیدند راجه کلو مجرد اطلاع باستقبال قدوم مباهات لزوم آمده بسلام حاضر شد پیشکشها موازی پنج راس اسپ و مبلغ پنجهزار روپیه نقد و صد اشرفی نظرانه و چند نافهٔ مشک و چند تان چرم بلغار و دیگر اجناس و اقمشه از نظر گذرانید و چند روزیکه درآنجا توقف نموده شد آنچه لازمهٔ خدمتگاری بود هم بجا آورده عرض نمود که غلامزاده از سرکار است و مردم اینملک او را توره نمیدانند اگر بندگان اقدس پادشاه دام ظله نامبرده را از زبان الهام ترجمان مخاطب بخطاب مستطاب راجگی فرموده بحضور پرنور خود قایم مقام این غلام فرمایند البته موجب حصول افتخار این سراپا افتقار بوده باعث قبول بعدالیوم در خواص و عوام اهالی این دیار و آقوام این فدویت انجام خواهد بود بندگان اشرف بانظر تجسس ارادت و اظهار انواع خدمات و فدویت که در الوقت صورت یافته بود التماس راجه مذکور را منظور نظر اشرف فرموده پسر او را بخلعت یکزوج شال کشمیری و یکقبضه شمشیر جوهردار اعلی سرافراز فرموده بدر لعد رقم آفتاب شیم مهر خاص بخطاب راجگی ممتاز فرمودیم ارکان و اعیان راجه مذکور با سپاه و رعیت که در آنحال حاضر بودند دست بسته و سجدات شکرانه بجا آورده بکمال شگفتگی راجگی او را قبول نموده هم بحضور اقدس نظرانهای معمولی را از دامن بندگان اشرف متمیمن ساخته بنظر راجه مذکور گذرانیدند چنانچه بعد وفات پدر پسر راجه مذکور بجای پدر بخجسته خود تا بحال برقرار و استقلال است بعد ازان راجه مذکور وزیر و آدمان معتمد خود را همراه نموده که همه جا تا حدود خود خرج و اخراجات سرکار را آماده و مهیا سازند و آنچه لازمه خدمتگاری باشد بجا آورند غرض تا جائیکه حدود ملک آنها بود بخدمت حاضر ماندند

چون از دریا عبور کرده شد آنهارا خلعت عنایت فرموده مرخص نمودیم در جائیکه منزل
آنروز بود چون برای کسب هوا بر پشته که متصل آنمنزل بود برآمده شد در بغل کوه آبادی نظر
آمد هرگاه استفسار کرده شد که این خانهای سرخ چیست بعرض رسانیدند که این حد لشکر
و دربنجا چاونی صاحبان انگریز بهادر میباشد از استماع این خبر فرحت اثر بندگان ما ذحد نگار را
چنان فرحت و خوشدلی رخ داد که گویا بخانه خود رسیده بلکه آنچه تعب و رنج سفر و خوف و واهمه
ضرر که در آن دو سه ماه کشیده بودیم بالکل رفع شد یعنی حق سبحانه و تعالی از آنهمه نجات بخشید
الحق که در آنشب بکمال خوشی و خرمی آرام نمودیم فردا از آنجا کوچ نمودن چون در دامنهٔ کوهی
رفته میشد ناگاه راه همواری چون خیابان چمنستان شاهی بنظر درآمد گفتند که این را سرک
گویند و ساختهٔ صاحبان انگریز بهادر است از بسکه در طی منازل کوهستانهای تبت
وغیره زمین هموار کمتر بملاحظه درآمده بلکه از قطع مراحل سنگستان نهایت بخاطر
اشرف رنج و کلفت رسیده بود از مشاهدهٔ صفائی و همواری و وسعت و خوش هنجاری
سرک خرسندی دیگر رخ نمود بلکه بصداقت شکرانه تفضلات حضرت حق سبحانه و تعالی
گشت که باز براه راست برابر گردانید بغرض منزل بمنزل کوچ فرموده تا در حدود دانا
رسیده شد آنها نیز هر یک موافق استعداد خود خدمت بجا آوردند چون قریب سبانو نزول
فرمودیم آدمان راست بهادر حاضر شده تا لودیانه مشرف رکاب والا ماندند چون
بفضل عمیم یزدانی و لطف قدیم حضرت سبحانی وارد لودیانه گردیده شد فرزندان و وابستگان
خرد و کلان اگرچه از رنج و تعب حبس لاهور نجات یافته در دارالامان خانهٔ دوستان بفراغت
گذرانیده بودند مگر در مفارقت بندگان ما شب و روز بیقرار و پریشان روزگار میبودند

بزیارت بندگان اشرف ما مشرف شده شکرانهٔ الهی را بجا آوردند که الحمد لله و المنة که بندگان
اقدس ما بصحت و عافیت با جمیع هواخواهان و خدمتگاران بجای امن و امان بجا اند و دوستان
رسیدند ~ چه خوش باشد که بعد غم کشیدن ❊ بفرحتها و راحتها رسیدن ❊ عالیجاه
جنرل ایونی اختر بهادر بمجرد اطلاع ورود بندگان اشرف عریضهٔ مشعر بر انواع تعظیم و تکریم
و اظهار حصول اقسام خوشدلی خویش از نزول قدوم میمنت لزوم بندگان اشرف ما بحضور
اشرف گذرانیده اختصاص وقت شرفیابی خود را بحضور انور بعرض رسانید بعد تعیین وقت
چون بحضور اشرف مشرف شد بکثرت شرائط آداب و اظهار خوشنودی خود و سرکار عالم
خویش را بسمع اشرف رسانید حقا که دوستی با مردم دانا بسیار نیکوست بعد از
انقضای دو ماه عالیجاه مری صاحب بهادر بخدمت اشرف رسیده آنچه لازمهٔ خدمت
مهمانداری و ایصال اخراجات سرکاری بود بجا آورده در هر هفته دو مرتبه بلا ناغه بسلام
نیز حاضر میشدند چنانچه رضامندی سرکار ما در هر باب از ایشان حاصل بود چنانچه
قریب دو سال بخوشی و آرامی گذشته بود که عریضهٔ محمد عظیم خان از خطهٔ کشمیر بحضور انور رسید

## وقایع بیست و نهم فرستادن محمد عظیم خان عرائضات مبنی بر عجز و نیاز موکد بقسم و پیمان بخدمت بندگان ما و عزیمت نمودن سرکار ما بسمت پشاور از راه بهاولپور و دیره جات

سوانح این وقایع چنانست که چون فتح خان وزیر شاه محمود بعد از مقابله
با افواج حسنعلی میرزا پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار والی ایران در کافر قلعه واقع خراسان
یعنی ما بین مشهد مقدس و هرات و انهزام افواج آنطرف و بسلامت فیروزی برگشتن خود معه

سپاه درانی افغانستان باد نخوت و خودبینی در کانون دماغ فتح خان متمکن گشته

از باعث دنائت فطرتی نمک حرامی را که منشاء مواد بدنامی و بدسرانجامیست بنیاد

نهاده بداندیشی و بدکیشی پیشه خود ساخته میخواست که بانواع الحیل بدر تفقد آمود

یعنی بندگان شاه محمود را چون باطن خیانت مواطن خود در حق فرزند ارشد ارجمند

تهور نشان شهزاده کامران بدگمان و اورا منسوب بر عونت و خذلان ساخته

دستگیر نموده محبوس سازد لیکن شهزاده کامران بمصداق من حفر بیراً لاخیه

فقد وقع فیه پیش از انکه فتح خان باظهار روباه بازی پردازد اطوار شیری بکار برد

بمجرد اطلاع فتح خان را در نزد خود طلبانیده فی الفور دستگیر ساخته بلا تامل هر دو چشم او را

بنیش کارد از کاسه سر او بدر کرده مقید ساخت از وقوع این واقعه برادران فتح خان

که در هرات و ایلات پرگنات از شهر بیرون بودند بفور آگاهی فرار شده باطراف

اکناف ولایت افغانستان منتشر گردیدند هرگاه خبر این مقدمه وحشت ضمیمه بمحمد عظیم خان

در کشمیر رسید از رواهمه قصاص شهزاده کامران و کوری برادر بی سامان بیدست و پا

شده چاره کار و وجه استقرار خود را از همه جهات تنگ و صورت معزولی و گرفتاری

خویش را از نظامت خطه کشمیر چون پیک اجل بیدرنگ دیده علاجی بهتر جز توسل بدرگه

عنایت مائن بندگان اقدس ما فوق الارض و تحت السما ندانسته لهذا عریضه مشتمل بر

عجز و انکسار و قسم بخدای عز و جل و کلام الهی و حضرت رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم

و اقسام کلما که بدین مراد که من بعد ازین کمترین از دل و جان و دین و ایمان دامان

کمر خدمتگاری و جان نثاری بمیان جان بسته مادام الحیاة بخدمت بندگان پادشاه

دائم اقباله براستی و درستی جمیع تمامی برادران و کل اقوام بارگرانی چون غلامان زرخرید
حاضر بوده سرهای خود را تصدق رکاب نصرت انتساب مینمائیم و با اینهمه امیدوارم
که بندگان اشرف اقدس عفو جرائم ماسبق فدوی نموده از لودیانه حرکت فرموده
نهضت فرمای کشمیر و افغانستان شوند که غلام فدویت القیام معه سامان و لشکر و خزائن
کشمیر قدم از سر ساخته بعتبه بوسی بندگان اشرف انور در الکای پشاور مشرف گردیده
باظهار جان نثاری و خدمتگاری پرداخته از شرف رکاب بوسی سر افتخار بفلک اثیر
برافرازد چون متواتر و متوالی عرائضات نامبرده بحضور ساطع النور رسیدند
بنا بر علیه بخاطر اشرف متیقن گشت که درینوقت که از کوری و مقهوری فتح خان که پسر
اکبر و اعظم پاینده خان و اعز و الیق برادران است حادثه قوی باینجماعه رسیده است
باشد که بنا بر حصول مامول خود عدول از صدق خدمتگاری ننمایند و شاهد مقصود بندگان را
که از عرصه وجود مفقود است بمصداق اینکه ع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد
خمیر مایه دوکان شیشه گر سنگ است ع شاید باین وسیله در کنار و بقبضه اقتدار درآید
بنا بران جمله عرائض نامبرده را بمری صاحب بهادر و صاحبان دهلی نشان داده صلاح خیر
پرسیده شد مری بهادر بعرض اشرف رسانید که قول اینمردم دروغ و عهدشان بیفروغ است
خدمت و صداقت نخواهند کرد و اگر بندگان بادشاه اعتماد فرموده تشریف میبرند مختارند
بندگان والا که خانه نشینی و ترک شیوه سپاهداری و کشورکشائی خود تا دم مرگ منظور خاطر
نمود توکل بفضلات کارساز حقیقی نموده بنا بر تهیه سامان نهضت چند هزار روپیه از
ساهوکاران لودیانه بطور مساعده گرفته سامان عزم را سرانجام تام فرموده از حضور

انور

انور دستخط آفتاب طلعت بسرافرازی محمد عظیم خان بدین مضمون شرف نفاذ یافت که عزیمت بندگان ما از راه پنجاب بکشمیر صورت نداشت لهذا از راه بهاولپور و دیره جات رایات عالیات نهضت فرمای الکای پشاور گردید شما نیز خود را در پشاور مشرف رکاب سعادت انتساب گردانید بعد از آن بندگان اشرف از لودیانه کوچ فرمودند بمنزل اول مری بهادر بسلام حاضر شده دو نفر چپراسی سرکار خود را برکاب نصرت ایاب سپرده که تا ورود بهاولپور بخدمت اشرف حاضر بوده باشند چنانچه بندگان ما منزل بمنزل طی راه فرموده وارد کوتله و از آنجا بحدود الی فیروزپور که جاولی صاحبان عالیشان نیز در آنجا بود و از آنجا بحدود ضابطه خان بهتی قطع منازل و طی مراحل فرموده بسرحد بهاولپور رسیده شد هرگاه صادق محمد خان عباسی والی بهاولپور و قوم داودپوتره خبر قدوم تفاخر لزوم بندگان اشرف شنیدند الفور صاحبکاران و معتبران خود را بجهت ادای لوازم خدمتگاری مراسم جان نثاری برکاب اشرف فرستاد چون موکب مسعود رونق افزای بهاولپور گردید خود صادق محمد خان نیز از احمدپور که دار الاماره اوست استقبال نموده بشرف استلام رکاب سعادت انتساب مشرف گردیده مبلغ دوازده کیسه زر سفید و صد و یکدانه اشرفی نظرانه گذرانیده و یک زنجیر فیل و چهار راس اسپ بجبه زین طلا و نقره و پنجاه اشتر و چند بار سکاری و کمخابهای اعلای گجراتی و اجناس نفیسه پشمینه و بافتی پیشکش نموده بعجز و نیاز بعرض رسانید که غلام مبرکرده و نمک پرورده خاص بندگان همایون میباشد لهذا فدوی و تمامی قوم کمترین بجان و دل امیدوار ارشاد خدمت میباشد بندگان اشرف ما بعد از قبول پیشکشهای اخلاص انتما و اعطای خلعت فاخره سراپا دیگر اسپ

ویراق طلا ارشاد فرمودیم که دو هزار سوار و پیاده جهت خدمات و تسخیر دیرجات برکاب
اشرف حاضر سازند هر دو دست بر چشم و سر نهاده بعرض اشرف رسانیدند که آماده و طیار
غرض هرگاه عنان عزیمت نهضت فرمای دیره غازیخان شد بمنزل اول که موکب اقبال
در کنار دریا نزول اجلال داشت صادق محمد خان موصوف دو هزار لشکر ماموره را مکمل
مسلح ساخته بسرداری محمد یعقوب خان امیر کبیر خود برکاب نصرت انتساب خاقانی حاضر
گردانیده مشرف ساخت چون محمد زمان خان نام پسر نواب اسد خان برادرزاده فتح خان
در عهد وزارت و بینائی فتح خان از طرف شاه محمود بتوالی و تحصیل مال واجبی دیرجات
ناظم و حاکم بود هرگاه فتح خان بباعث مقدمات فوق الذکر مغضوب و دیده جهان بینش
از خنجر غیرت معیوب گردید لهذا اسمند خان بامیرائی بنا بر عزل و گرفتاری محمد زمان خان
از حضور شاه محمود آمده نامبرده را بیدخل ساخته خود ناظم دیره گردیده بود چون بندگان
از دریا عبور نموده بجنب دیره نزول فرمودند اسمند خان مذکور بلا تامل بجمعیت لشکر خود بمقابله
جنگ حاضر شد هنوز سپاه نصرت پناه بندگان با خیمه و خرگاه بر پا نموده بودند که
صدای تفنگ قراولان طرفین بلند گردید فی الفور بندگان پا در رکاب نهاده وارد میدان
جنگ گردیدند ناگاه از طرف مخالفان دو گوله توپ سر شد بلا تحاشا لشکر صادق محمد خان
با محمد یعقوب خان مردم لودپوتره و با دلاوران رکاب ظفر انتساب بمقابل در آمده بخصم افگنی
و اظهار بهادری مشغول گردیده چندین سران سپاه مخالف برگشته اختر را سر بریده از حضور
انور گذرانیدند ... آفرین انعام منسوب مفتخر گردیدند مقارن آنحال پیاده های جرار
سرکاری را باده دلیری بطغیان جوهر مردانگی بهیجان در آمده بحیثیت المجموع حمله بر توپخانه

مخالفین برده و گوله اندازان برگشته و پراگنده ساخته توپها را متصرف شدند با وجود اینکه
سمندر خان با فوج خود بمقابل بندگان با دمحمد یعقوب خان در رسید چون قریب هزار سوار
برکاب نصرت انتساب بندگان با حاضر و منتظر فرمان بودند بمجرد اشارهٔ دفع مخالفین حمله نموده
چندین صد سوار و پیاده آنها را بقتل رسانیدند سمندر خان از مشاهدهٔ این حال تاب مقاومت
و استقلال نیاورده فرار را برقرار اختیار کرده نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفت چون
شب بر سر دست رسیده بود لهذا از خیمهای سپاه را جمع آوری نموده و در شهر فرستاده
بعده بندگان با بعنایت الهی با فتح و فیروزی از میدان مراجعت فرموده رونق افزای
دیره گردیدند بعد از چند یوم خلعت و انعام برای صادق محمد خان و حسب لیاقت بسرکردگان
لشکر او که خدمت و جانفشانی بصداقت نموده بودند عنایت و مرحمت فرموده مرخص
ساختیم بعد ازان خاطر خطیر متوجه فراهمی لشکر سوار و پیاده و سرانجامی اسباب توپخانه
میبود و در دور هر قلم جاری بود که منهیان صداقت اثر و مخبران معتبر بعرض اشرف انور
رسانیدند که مکرر سمندر خان جمع آوری کرده از راه داجل عزم مقابله و تسخیر دیره دارد چون
عرصهٔ چهل یوم از توقف دیره منقضی شده بود درین عرصه صرف قریب دو هزار سوار و پیاده
و چهار ضرب توپ سرانجام و انتظام یافته بنابران هرگاه سمندر خان بمفاصله یکمنزلی دیره
رسید بندگان اشرف با همه توپخانه و سپاه نو آراسته ایلغار فرموده [illegible]
گردیدند سمندر خان نیز بتقلید سپاه نصرت پناه و جرار چیان [illegible] که
و سبقتشان در مقدمهٔ گذشته دیده بود بمجرد برآمدن از جنگل [illegible] سپاهی پیاده
سپاهی آورده خواست که توپها را متصرف شود بندگان اشرف با بمجرد اطلاع [illegible]

برافروخت دلبری داند * نه هر که آینه سازد سکندری داند * خوانده امر فرمودند تا دو
چرهٔ توپ و پیاده های تفنگچی شلک تفنگ نمایند و همچنین از طرف دیگر که برادر او حمله آور گردید
هم در باب سر دادن چره و تفنگ بیدرنگ ارشاد شد که ناگاه بعنایت الهی و یمن اقبال
عدو مال پادشاهی در هر دو طرف چرهای توپ و شلکهای تفنگ دشمن کوب کارگر شده که
هرچند از خیره سری و بداختری باظهار شجاعت و لاآوری میکردند جز آنکه صف صف
فرش میدان هلاک و تلف شوند قدم گریز و نجات نصیبشان نگردید غرض که در آن معرکه
تمامی سوار و پیاده آنطرف مقتول و مجروح گردید بعد ازان سمندر خان خائب و خاسر گشته
تاب مقاومت نیاورده هزیمت خورده باز بطرف داجل از قید اجل گریخت هرگاه بندگان با لقا
فرموده پیاپی مانند پیک اجل داخل داجل گردیدند ورود موکب خاقانی را دریافته با
سوار ازانجا نیز فرار نموده بطرف قندهار قدم گذار گردید باقی همراهانش از سوار و پیاده
افتاده عذر جرائم خواسته بر رکاب نصرت انتساب حاضر شدند لهذا بندگان بعد فراغ
از داجل عنان عزیمت بطرف دیره معطوف ساخته بعرصهٔ دو سه یوم داخل دیره گردیدند
بعد ازان همیشه اوقات بتدارک سامان لشکر بسر برده میشد چون مژدهٔ رفعت رایات
عالیات مرحوم مهر اخواه درانی قندهار رسید فورا رجوع بآستان بوسی بندگان بافزون
روز مره بر رکاب اشرف حاضر میشدند چنانچه سردار مدد خان و سردار پردل خان و سردار
ولد فتح خان از قندهار بمعه هفتصد سوار آمده بآستان بوسی مشرف شدند و عرض محمد عظیم خان
هم معروض حضور انور میرسید که غلام از کشمیر بیرون شده بصوب پشاور بر رکاب اشرف
مشرف خواهد در آنحال خوانین مذکور که بر رکاب حضور حاضر گردیدند بعرض اشرف رسانیدند

که بالفعل صلاح دولت درین است که بندگان اشرف اقدس به دولت و اقبال بزودی رونق افزای
پشاور شوند چراکه مهم کابل در پیش است لهذا بندگان با محمد زمان نام برادر زاده محمد عظیم خان
که حاکم سابق دیره بود باز بنوابی مخاطب و مقرر فرموده و تحصیل مال واجبی آن اضلاع نام برده
بذریعه رقم آفتاب شیم سرافراز ساخته خود باقبال و دولت عنان عزیمت بسمت پشاور معطوف
فرمودند

## وقایع سنه سیم نهضت رایات عالیات بسمت الکای پشاور و آنچه بعدازان روی داد

چنینکه بندگان اشرف با
محمد زمان خان را بنظامت دیره معزز و ممتاز فرموده حکم نصب خیمه پیشخانه مبارکه
بسمت پشاور فرمودند عرایض میران حیدرآبادی و میر سهراب خان تالپور والی خیرپور را
ملتمس برین مراد از حضور انور گذرانیدند که ملک شکارپور ملک پادشاهی است ترضیه که
یکنفر از خدمتگاران سرکار جهت تصرف و تحصیل مال واجبی و ضبط شکارپور و مضافات آن
از پیشگاه خاقانی مقرر شود بناء علیه اول بندگان بملاحظه دفور خلوص و ارادت میران
و حصول امنیت و افتخار آن دیار فرزند ارجمند و افر السرور شهزاده محمد تیمور را با فوج
سوار جرار جهت تصرف الکای شکارپور فرستاده بعد آن عنان عزیمت را بسمت پشاور
معطوف فرمودند چون ازآنجا منزل بمنزل کوچیده رونق افزای دیره اسمعیل خان گردیدند عالیجاه
حافظ احمد خان سدوزائی والی آنجا بعرضه نیاز فریضه مشعر باظهار انواع اطاعت و اخلاص
بمعرفت وکیل خود با اقسام پیشکشی و تحایف گوناگون چون اسپان ترکی و اشتران بار و دنبه
بلوچی و اجناس متعدده ابریشمی و زری از نظر مبارک گذرانیده بخلعت فاخره و دستخط آفتاب
طلعت مطاعه عز استیاز یافته رخصت انصراف یافت بعد ازان بندگان با ازآنجا منزل

کوچ فرموده رونق افزای پشاور شدند در آن حال محمد عظیم خان نیز در حدود پنج ویکهلی رسیده بود
چون قبل از رونق افزائی بندگان اشرف با شهزاده ایوب برادران محمد عظیم خان مذکور در پشاور
اسم پادشاهی نهاده بر تخت نشانده بودند بمجرد ورود بندگان با این نشان و نام موقع
قیام و استحکام خود در آنجا ندیده ناچار از پشاور فرار نموده در محال یوسفزائی رفت
هرگاه محمد عظیم خان نیز وارد آنجا گردید شهزاده موصوف نزد او رفته عذر و فروتنی بهم رسانیده
نموده که چون اینجانب را خود بجمعیت و جمعیت برادران خود در پشاور پادشاه نموده و دیگر
شاه محمود کردید حالا چه باعث که نقشه دیگر بسته صورت دیگر اختیار کردید و نیز کسیکه
اینجانب طریق سلوک را مسلوک داشته که صرف باسم خالی پادشاهی از شما راضی باشم دیگری
نخواهد بود و آن شخص را یعنی بندگان اقدس را دماغی و خیالی دیگر است فی الجمله محمد عظیم خان
شهزاده ایوب را دلاسا و مدارا نموده بهمراهی خود برداشته عازم پشاور گردید چون در
منزل شاه آباد که بفاصله پنج کروهی پشاور است ورود یافت سه نفر از معتمدان خود را بحضور
اشرف فرستاده معروض داشت که بندگان اشرف لشکر و ملازمان خاص خود را از حضور انور
بیکطرف فرمایند که غلام بشرف استسلام عتبه فلک مرتبه حاضر میگردد چرا که در حالت حاضر
بودن سپاه خاص و ملازمان با اختصاص غلام را دهشتی می آید که مبادا از فتنه برادران همه
[illegible] فراش سرکار و [illegible] حضور پادشاه هستیم با این مردم چه حاجت است [illegible]
استماع این کلمات بخاطر خطیر این پادشاه مند درگاه الهی بیرون [illegible] چند خطور یافت یعنی بندگان
اشرف با چه خیال و این مردم جهال بچه فکر ضلال اتصال دارند هم در آنجا بخاطر اشرف رسید
که اگر نظر بر بدی دیانت و حق ناشناسی اینجماعت بی امانت که در دل خیالهای فاسد دارند

لیده

سبقت فرموده تقدیم سزا از ینجانب باین گروه ناسزا بعمل آید البته در عوام کالانعام مشهور
خواهد شد که اینمردم همه اراده خدمتگاری و جان نثاری داشتند مگر پادشاه در حق ایشان
بدون تحقیق و امتحان بدی ادا فرمودند بنابران در همانشب امتحاناً از شهر پشاور عزم کوچ
فرموده نزول اجلال در محال تهکال مقرر فرمودیم یعنی اگر در حقیقت محمد عظیم خان در مقام
صداقت و نیک ذاتی بوده در خدمتگزاری و جان نثاری راسخ آید اولی و انسب و الا
در میدان مصاف مقابله آن غلط باف پرگذاف کرده خواهد شد ع تا یار کرا خواهد و میلش
بکه باشد ❊ بلکه قبل از کوچ فرمائی برای اتمام حجت و ابرای ذمت دستخط آفتاب نمط نیر
بسرافرازی محمد عظیم خان بدین مضمون شرف صدور یافت که بندگان اشرف اقدس ما را
از آغاز جلوس بر اورنگ فرمانروائی تا زمان حال همگی نیت حق اساس مصروف آنست که
در حقیقت هیچ وقت اغراض نفسانی خود را منظور نداشته بلکه همواره در التیام و انتظام
امور صلاح و صواب خواص و عوام کوشیده بقدر درجه و مرتبه هر که و مه از سپاه و رعیت را
بعواطف خسروانی و تلطفات سلطانی سرافراز و ممتاز داشته با احدی از افراد بندگان
و هواخواهان نوعی عتاب و عقاب بی وجه و حساب روا نداریم بمصداق آنکه ❊ ادیم
زمین سفره عام اوست ❊ برین خوان یغما چه دشمن چه دوست ❊ اگر ایشان بدون هیچ واهمه و وسوسه
بصدق و ارادت بشرف سلام مشرف میگردند بهتر و الا بندگان اشرف ما را خلاف عادت
و ترک حسن ارادت هرگز منظور و مقبول نخواهد گشت چونکه نامبرده در حقیقت سر صداقت و اخلاص
بهدایت نداشت سر از اجابت باز زده بجواب نپرداخت بوقت صباح که بندگان ما از
عقیدت آن بی حمیت مایوس شدند ناچار از بالا حصار پشاور کوچ فرموده روانه تهکال گردید

محمد عظیم خان هم اطلاع یافته متعاقب سوار شده ولی نام میرآخور خود را که مرد جرار بود معه
چند بیرق سوار پیشتر فرستاد هرگاه سواری بندگان ما در باغ علیمردان خان که مابین پشاور
و تهکال است رسید و آفتاب عالمتاب طالع گردید می‌بینند که از عقب باقی پیاده و سوار
و علمهای فوج محمد عظیم خان نمودار شده وقتیکه قریب پیاده‌های فوج سرکار رسیدند بلاتحاشا
بنای دست اندازی نمودند بیقین پیوست که آن بدعهد سر اطاعت ندارد و نداشت بلکه
سر مخالفت استوار دارد درآنحال قریب چهارصد نفر سوار و دو ضرب توپ بر رکاب والا
حاضر بود بغرض بر سر پل که مابین تهکال و باغ علیمردانخانست محاربهٔ طرفین برپا شد چون از همه
پیشتر ولی نام میرآخور مذکور با سوارهای خود حمله آورد لهذا بمجرد ملاحظه از حضور اشرف
بسر دادن گولها حکم رفت از تقدیرات ایزدی میرآخور مذکور را گوله توپ بکمر خورده از اسپ
نخوت بر خاک مذلت انداخت چون بارود و گوله جهت پیادگان فوج هنوز تقسیم نیافته
بود که این واقعه رو داد لهذا دبه‌های بارود را در میدان خالی مینمودند و سپاهیان بجز
شوق تمام هر یکی برای گرفتن حصه بارود خود بر دیگری تقدم میجست بتلاش آنکه سواران
دشمن شکست یافته اند هرگاه زودتر بمعرکه کارزار رسیده سرکوبی آنها نمائیم البته از همسران
پیشتر دولت نیکنامی فتح حاصل کنیم ناگاه از تقدیرات الهی فتیله سرخ کدام سپاهی بتوده بارود
رسیده یکبارگی آتش درگرفت چنانچه موازی دوصد نفر بصدمهٔ آتش بارود مانند دود بهوا
پریدند و بعضی مجروح و بدست و پا افتادند سواران محمد عظیم خان بمشاهده اینحال پر
اختلال وقت را غنیمت یافته جمگی حمله آوردند لهذا از وقوع اینحال پر ملال و شیوع
این واقعهٔ محشر مثال تمامی فوج بندگان ما سراسیمه شده پس پا شدند و بندگان ما نیز از انتظام

و اهتمام متعذر گشت و رضا بقضا داده ناچار جنگ گریز فرموده خود را با انواع تعجیل تا
بدامنه کوه خیبر رسانیدند مگر توپخانه و اسباب را مخالفین بالکل تاراج کرده باز بطرف پشاور
برگشتند و بندگان با دخل دره خیبر گردیدند بعد چند یوم که پیاده‌های هندوستانی ملازم سرکار
قریب چهار صد نفر برهنه و مضطر در خیبر رسیدند و با بعضی از خواص نیز فرصت ملازمت مشرف حضور
میگردیدند محمد عظیم خان مکرر کلام الله و بعهد و قسم مهر کرده بصحابت معتبران خود فرستاد
که برادران و مردمان بی ایمان غلام را بد راه و گمراه کرده این بدنامی بنام من حاصل کردند
و الا غلام بهمان ارادت و صداقت استحکام دارد اگر مرضی مبارک بوده باشد و ارشاد شود
غلام خود تنها بقدمبوسی مشرف میگردد بعد آن بهر نوعیکه تسلی و رضامندی خاطر سرکار اشرف
بوده باشد از روی عهد و قسم بعمل خواهم آورد و اگر این نوع هم منظور و پسند خاطر مبارک نباشد
امیدوارم که اقامت خیبر را که کوهستان لائق رونق‌بخشی بندگان والاشان نیست گذاشته
بسمت دیره و سنگارپور تشریف فرما شوند بعده از آنجا آنچه مرضی مبارک باشد و عز ارشاد یابد
از جانب غلام بی کم و کاست بجا آورده خواهد شد چونکه او و فور نفاق و بدعهدیهای آنها
همه خلاف و مملو از کذب و لاف متصور بود لهذا جواب داده نشد البته تا زمانیکه بندگان ما
رونق‌بخشای دره خیبر بودند خلل کلی در امورات آنها واقع نبود بلکه از پشاور حرکت بجا نیز
کرده میتوانستند فی الجمله قریب دو ماه بندگان اشرف با در چوره خیبر گذرانیدند چونکه
همه آنجا کوه بند و مردم پیاده هندی تمامی بی اسباب بی اوضاع میبودند و قدری مبالغ نقد
که بحضور موجود بود هم باتمام رسید و عمر الفضل فرزند ارجمند و اولی الشوکه شهزاده محمد تیمور که در
عزیمت پشاور و استطاعت و تصرف سنگارپور مامور فرموده بودیم بکروه و ... [illegible]

سامع انور رسید لهذا با وجود شدت گرما و صعوبت راه بندگان اشرف ما از خیبر کوچ فرموده
بعد صد سه روز وارد کهات شده و از آنجا از راه بنگش دور و بنو منزل بمنزل طی مراحل فرموده
رونق افزای دیره اسمعیل خان گردیدیم عالیجاه حافظ احمد خان سدوزائی والی لیه بکوائف حالی
و تشریف اجلال اطلاع یافته فی الفور سامان هرچه تمامتر خیمه و غیره اسباب با تمامی لوازم و پیشکشهای
معموله مستعار به همه وکیلان معتبر بحضور اشرف انور فرستاد چنانچه بورود دیره مذکور چند یوم
توقف فرموده بعده از آنجا نیز کوچ نموده منزل بمنزل بعد قطع مراحل و طی منازل داخل داجل شده
و در آنجا بباعث تمام شدن خرج سپاهیان چند دست یراق طلا که همراه بود فروخته و تدارک
و سامان مصارف ضروریه همراهان فرموده از راه مزار با وجود شدت حرارت گرما و خرابی
و بی آبی راه و صحرا طی منازل و مراحل فرموده رونق افزای شکارپور گردیدیم بعد از حصول
امنیت و وصول راحت و ارتفاع آثار رنج و مشقت مسافرت بخاطر اشرف رسید که
در صورت قیام و انتظام شکارپور تا با میران سندی ملاقات نفرموده و آنها را بالواقعی از خود
کرده نشود انجام کار افغانستان و ولایت صورت انصرام نخواهد گرفت وقایع سی و یکم

## عزیمت بندگان ما بسند و حیدرآباد جهت تدبیر و مشورت و صلاح و مصلحت اموری چند با میران امیران آنملک اند

چون بخاطر بندگان ما ملاقات میران حیدرآباد و میر سهراب خان والی خیرپور مصمم
گشت که هرگاه بصداقت و ارادت کامل کمر همت خدمتگاری ما بمیان جان بسته بخدمات
و دولتخواهی سرکار اشرف بجهت و یکرنگ باشند البته بعد از آن تسخیر ولایت افغانستان
بوجه آسان صورت امکان خواهد پذیرفت لهذا بندگان ما با پنجاه نفر از خواص دنباله سند که متصل

شکارپور واقع و معروف بناله سند است در کشتیها نشسته قریب قلعهٔ بهکر رسیده
داخل دریای سند شدند و از آنجا سطح دریا طی فرموده متصل بندر میر سهراب خان
که واقع علاقهٔ محال خیرپور است از دریا بیرون شده نزول اجلال فرمودند میر سهراب خان
از قدوم و نزول مباهات حصول اطلاع یافته فی الفور انواع سیورسات بمعهٔ معتبران خود
بحضور فیض گنجور فرستاده فردای آن یوم میر مذکور نیز بمعهٔ فرزندان و وابستگان خود بسلام
حاضر شده پیشکشی و نظرانه یعنی یکصد عدد اشرفی زر سرخ و چهار هزار روپیه نقد و اسپهای
ترکی و ایرانی بمعهٔ زین و یراق طلا و تفنگهای سندی بار بند مرصع اعلی و غیره اجناس
پشمینه و ابریشمی و دیگر تحائف متنوعه رومی و هندی و ظروف آلات چینی و بلوری یکباب
کشتی بنگله دار دو منزله طلاکار از حضور پرنور گذرانیده التماس نمود که غلامان از مال و
جان بخدمت بندگان والا حاضر میباشیم بلکه آنچه میران حیدرآباد باد ای فدویت و
جانفشانی بنا نمایند بنای ما غلامان هم همان میباشد سر موئی از خدمت و جان نثاری
سرکار عدول نخواهیم کرد بندگان اشرف ما هر یک را تحسین مستمال ساخته میر سهراب خان را
بمعهٔ فرزندان و وابستگان بخلعتهای فاخره و اسپهای ولایتی و شمشیرهای ایرانی بمقدار
متوافره سرافراز و ممتاز نموده مرخص فرمودند و از آنجا با وجود تلاطم امواج دریا بوا سطهٔ شروع
بارش ایام برسات که در کمال طغیان بود باز در کشتی بنگله دار مذکور سوار شده عازم حیدرآباد
گردیدند بعد انقطاع منازل دریا داخل نالهٔ قلیلی که قریب حیدرآباد میباشد شده از دریا
برآمده نزول اجلال فرمودند چون میران حیدرآباد از عزم بندگان ما اطلاع نداشتند از رسیدن
یکایک بندگان ما بحوالی حیدرآباد توقف یافته در ورطهٔ تحیر مانده بلا تامل معتبران با وقا

وصاحبکاران سلیقه شعار خود را بجهت ایصال انواع سیورسات وادای اقسام خدمات تعین ساخته

پسر میر غلام علی که صاحب دستار بود خود بسلام حاضر شده عرض نمود که میر کرم علیخان و میر مراد علیخان

در تدارک خدمتگاری مصروف اند واگر ارشاد شود فردا بسلام حاضر شوند و برای نزول

تفاخر شمول حضرت خاقانی اندرون قلعه مکانات ترتیب یافته لیکن در بیرون قلعه نیز

بر بلندی هوادار خیمه و خرگاه منصوب باشد که هر جا که مرضی مبارک اقتضا فرماید قدوم

میمنت لزوم ارزانی فرمایند چون هوای صحرا فرحت افزا و دلکشا بود بندگان بالسمت خیمه

تشریف فرما شده نزول اجلال فرموده درباب شرفیابی میران مذکور یوم فردا مقرر نمودند

چنانچه روز دیگر بوقت نماز ظهر میران مزبور بسلام مشرف شده سلامانه پانصد اشرفی زر سرخ

وبیست هزار روپیه نقد از نظر والا گذرانیدند وبتضرع تمام شکرانه الهی بجا آوردند که این سعادت

از فیوضات الهیست که زیارت بابرکت بندگان اشرف نصیب غلامان گردید و لاء واسطه

دولت سلام و سرافرازی قدمبوسی ملازمان اقدس دست داد چون توقف بندگان تا

چند یوم بنظر آفتاب منظر بود بنابران میران مذکور را بخلاع فاخره و دلاسای مشتمل

دلشاد ساخته مرخص نمودیم بعد آن بعوض سیورسات روزمره خوانچهای طعام پخته با انواع

صبح و شام علی الدوام میرسانیدند یوم دیگر که باز میران مذکور مشرف عتبه بوسی گردیدند

زبان صدق بیان بمعذرت و نیاز گشودند که غلامان از تشریف فرمائی بندگان اقدس غرق دریا

خجالت میباشند زیرا که خدمتی که شایسته ملازمان اقدس بوده باشد از دست غلامان

بعمل نمی آید که باعث افتخار و موجب اعتبار ما گردد بنا علیه امیدواریم که آنچه پیشنهاد

خاطر عاطر ازین رونق افزائی بوده باشد بعد ویان امر وارشاد فرمایند تا بجا آورده

سرخروئی حاصل کرده شود چون از اصرار معروضات ظاهریه آنها استقرار رسوخ عقیدت باطنیه آنها
خوب بوثوق پیوست آن روز نیز مرخص فرموده فرمودیم که فردا شما را بر کنونات خاطر و مافی الضمیر
اطلاع داده خواهد شد روز دیگر که باز شرفیاب حضور انور شدند ارشاد گردید که بندگان ما که
در این طغیان آنها و تراکم نایره گرما در پونا تشریف فرمای اینجا شدند مقصود اصلی و مطلوب دلی
آنست که شمایان همه بالاتفاق بعهد و پیمان درست و صدق و راستی چست خدمتگاری
بندگان ما را قبول و ابقای امور سلطنت ما را بر همت اخلاص همت خود موکول داشته از طرف
شاه محمود و عظیم خان امید خود ها را بالکل منقطع ساخته ظاهراً و باطناً با بندگان اشرف ما
یکدل و یکرو باشید هرگاه از زبان وحی توامان این نکات صورت بیان یافت عرض نموده که
غلامان در غریبخانه رفته صلاح و مصلحت با خوانین بلوچیه کرده آنچه قرار داد تمامی قوم گردد
حاضر شده بعرض اشرف برسانیم چنانچه یوم دیگر بشرف سلام مشرف شده بالاتفاق عرض نمودند
که از شرف تشریف آوری خود بندگان سکندر شان با غلامان و تمامی قوم بلوچان ما دام القیام
حلقه بگوش و غلام ساختند که از حق این احسان با دام الحیاة بیرون شدن نتوانیم لهذا همگی به
جان و صدق و ایقان مطیع و منقاد فرمان واجب الاذعان گردیده سر و مال و جان خود را نثار
رکاب اشرف مینمائیم بعد از آن عهدنامه بقسم کلام الله و ضمانت حضرت رسول مقبول
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و جناب علی مرتضی و حضرت عباس علی و دوازده امام
رضوان الله علیهم السلام با مضمون نوشته که مایان بجان و مال آنچه خدمتگزاری سرکار اشرف
ثابت قدم و راسخ دم بوده هرگاه کسی از طرف شاه محمود و عظیم خان غیره بعزم ضبط و تسخیر
الکای سرکار پور بیاید اول ما غلامان با جمعیت بلوچیه خود بمدافعه آن بسر و مال پردازیم و اگر

بندگان اشرف تشریف فرمای قندهار و کابل گردند حتی الوسع بزر و لشکر معاونت مینمائیم
و ملک شکارپور را که سابق و حال در تصرف مایان و میر سهراب خان بوده است با تمامی متعلقات
آن بدل و جان بعوض اخراجات بندگان اشرف اقدس واگذاشته‌ایم علاوه برین دیره
غازیخان را بتصرف آورده بقبضهٔ ملازمان اشرف تفویض مینمائیم هرگاه اهالی حرم محترم درینجا
تشریف فرما شوند از ملک ما غلامان هرجا که پسند خاطر مبارک باشد بلا عذر پیشکش مینمائیم
وکفی بالله شهیداً فقط و همه میران مذکور مهرهای خود بر کاغذ وثیقهٔ مذکور ثبت نمودن
سپرد سرکار اشرف نمودند بعد آن التماس کردند که هرگاه حق تعالی سرکار اشرف را مع الخیر
والعافیه بر تخت سلطنت و کامرانی مشرف گرداند تمنای ما غلامان آنست که در مبادلهٔ
اینخدمات مالیات متفرق ملک سند و ملک شکارپور که از قدیم الایام ادای آن بر ذمهٔ
آبا و اجداد غلامان مقرر و مستمر است نظر بذره پروری و الطاف گستری قبلهٔ عالم که درینوقت
مخصوص بحال ما غلامان گردیده از ذمهٔ غلامان معاف و مرفوع القلم گردد بندگان اشرف با
بشرط وثوق و رسوخ مراتب مضمون فوق الذکر عهدنامهٔ امینی را نیز استحساناً قبول و منظور
فرموده حسب استدعای میران مذکور رقیم مبارک محتوی بر معافی مالیات مذکوره بآنها
عنایت فرمودند چون مراتب معاهده از طرفین انضباط و انعقاد یافت دو سه یوم دیگر
بندگان با رونق افزای حیدرآباد بوده بعده عنان عزیمت را بسمت شکارپور معطوف فرمودند

## وقایع سی و دوم مراجعت فرمودن بندگان اشرف از سند بشکارپور و قصد تسخیر ولایت افغانستان نمودن و آنچه بعد رخ داد

چون تسلی و تشفی خاطر اشرف بقسم کلام الهی و بعهد و پیمان ضمناً در اوان نام مبارک

یکسال باین شیوه و منوال صورت امضا پذیرفت بعد از عرصه مذکوره که بندگان بانیان لشکر را
ملاحظه فرمودند قریب پنجهزار سوار و چیزی پیاده مکمل و مسلح بتمام یراق و ده ضرب توپ
مع اسباب و سامان ذخیره گلوله و باروت از نظر اشرف گذشت لهذا الکتفی بمقابله مدعی
تصور فرموده عنان عزیمت را بسمت ولایت کابل معطوف نمودن مصمم فرمودند چنانچه بمجرد
انتشار خبر نهضت سواران درانیه و قزلباشیه از طرف ولایت بحضور اشرف مشرف میگردیدند
اگرچه در آغاز عزیمت بندگان اشرف بالقصد تسخیر ملک ولایت میران مذکور شریک صلاح و مجوز
صواب و فلاح بودند مگر در ثانی که بعد از آنکه مقدمه کچ برپا کردند یعنی از آنطرف مستر
الفنستین صاحب بهادر جهت تنبیه دزدان آمدند و از ینطرف میران مذکور بوقوع آنمقدمه
هراسان و ترسان شده لشکرهای بلوچیه خود را بدانطرف فرستاده از دور تردد و تشویش و
توهم پیش از پیش میر اسمعیل شاه را وکیل نموده نیز نزد مستر الفنستین بهادر فرستاده بودند بعضی از
شیاطین الانس خناس جنس خواه از بد اندیشی و غلط اندیشی و خواه از بدخواهی و خباثت طبعی
که شیوه این گروه بی شکوه است فرصت یافته دروغها برباقته وسوسه در صدور میران مذکور انداخته
و آنها را بدگمان ساخته از بندگان متوحش و متوهم گردانیدند که ملک سرکار پور اینقدر حاصل
و این پایه مداخل ندارد که بندگان پادشاه بمواجب و سامان سپاه خرج میکنند مبلغ یک لک و سی هزار
روپیه بمصرف میرسانند یقین که بذریعه اینکه وابستگان ایشان در لودیانه امداد خرج از سرکار
انگریز بهادر میشود حتی که روزی ولیمحمد خان صاحبکار میران مذکور که بنفس خود بکمال صداقت و
اخلاص و ارادت خاص بخدمت بندگان اشرف یاد داشت محض باظهار صداقت بعرض اشرف
رسانید که میران سند باین وسوسه خاطر نژند اندیشه مند میباشند اینجانب هر چند بدلایل صحیحه تسلی

میدهیم هرگز فرجه ایشان ازین اندیشه نتیجه تشفی نمییابد بلکه میدانند و درین گمانند که صاحبان
انگریز بهادر حضرت پادشاه بکیست و بلطایف الحیل میخواهند که ملک سند را متصرف شده
مایان را خراب سازند بندگان اشرف فرمودند که این اندیشه خطا و اهمه بیجای ایشان که کمر حمیت
محمد سنگاری بندگان بالبسته اند درحقیقت همچو بندگان با خود را منسوب و محفوظ بدولت ابد مدت
صاحبان انگریز بهادر نموده ایم لازم که ارشاد ازینمعنی تسلی تمام نمایند که ملک و مال شما همیشه
ازصدمه آفت و زوال مامون و مصئون خواهد بود باوجود دیگر دلیمحمد خان مذکور حسب ارشاد حضور
معمول داشت لیکن زنگ باطن میران مذکور بدستور باقی ماند چنانچه بار دیگر بعرض رسانید
که میران مذکور از طرف پادشاه هراس بقیاس بر داشته الحال وکیلان خود را در نزد عظیم خان
بکابل بهمراه فرستاده اند که اخراجات لشکر و تدارک سفر شما خواهد شد مایان همه آن میدهیم
لیکن خود را بزودی با سامان شایان خود برسانید که وقت از دست خواهد رفت یعنی ملک
سند بساختگی بندگان پادشاه بتصرف مردمان نصاری خواهد در آمد محمد عظیم خان اگرچه
اینمقدمه را فوز عظیم میدانست مگر داعیه اراده بر آنطرف نمیکرد بلکه بالکل حوصله آمدن نداشت با آنکه
آنجماعه پرفسوس با نواع تملق و چاپلوس بوفور ارسال رسل و رسائل عظیم خان را تا احمدشاهی
چونکه طاقت و استطاعت نداشت عرصه سه ماه در احمدشاهی توقف نموده قدم جرأت پیش
نمیتوانست گذاشت تا اینکه اینجماعه بیهمت بد عهد جبن پیشه بوعده و وعید بسیار خواه ناخواه
او را بحدود بلوچستان رسانیدند درآنحال میران مذکور نیز از حیدرآباد با لشکر بلوچیه و افواج
قلعه خود از دریای سند عبور نموده بقصبه لارکانه رسیده توقف نمودند و میر سهراب خان نیز
از خیرپور با جمعیت الوسیه نزدیک و دور که داشت متحرک گردیده و از دریای سند عبور نموده با میران مذکور

لحوق گردید طرفه اینکه بظاهر اینهمه عزم و سامان و جمعیت برای معاونت و مرافقت بندگان اشرف ما
مینمودند و در باطن کمر بسازش و موافقت استوار داشته مکرر و متواتر برای تسلی خاطر محمد عظیم خان
ملازمان و قاصدان بسر و خفا میفرستادند لهذا محمد عظیم خان بعد از اطلاع اتفاق مذکور از دره
بولان عبور نموده داخل محال کچهی گردید در آنوقت بندگان ما نیز با جمعیت و سامان خود از شکارپور
بداعیه جنگ با جماعه سعیده شناسک یعنی وکلای میران سندی کوچ فرموده در بیرون شهر نزول
فرمودند از استماع خبر نزول بندگان اشرف با سپاه محمد عظیم خان که اکثر آرزوی عتبه بوسی درگاه
فلک ارتفاع داشتند و همچنین روز فیروز را بدعا و التجا در صباح و رواح از درگاه حضرت
ذوالکبریا میخواستند روز مره پنج سوار و ده سوار فرار نموده برکاب اشرف میرسیدند بمشاهده
اینصورت و معاینه این حقیقت محمد عظیم خان اندیشید که اگر برابر بطرف شکارپور عزم حمله نماید هر آینه
البته تمام لشکرم بیکمرتبه برگشته بحضور بندگان پادشاه والاجاه مشرف خواهند شد بنابران
بصوابدید بعضی ارکان و ایمای خفیه میران ظاهر صدق و باطن خذلان راه راست را چپ و چپ را
گذاشته بسمت لارکانه بطرف لشکر میران رفت بندگان ما نیز بدریافت این روش دیگر
از آنجا بشهر عزیمت را بمقابل محمد عظیم خان و لشکر سندیان شست و پیمان هم نموده بفاصله
بیست کروه نزول اجلال فرمودند در آنجا نیز علی الدوام صبح تا شام از لشکر محمد عظیم خان بیست
چهل سوار گریخته باردوی معلی می پیوستند چون وعده های متعدده و اقرارهای مکرر بعادات
مستمره مشهوره که میران سند بمحمد عظیم خان نموده و او را طلبیده بودند بنابر اختلاف آراء در ادای
ایفای آن تفاوت و تقاصر افتاده بنابر آن کلیه میران مذکور باظهار استغنا از دست آن مغرور
آدمان معتبر و مقربان معتمد بالشوه خود را بمهر انگشتریهای دست خود بحضور پرنور فرستاده

عرض نمودند که فرصت تحریر عرائض بغایت تنگ و پای غلامان از حصول شرفیابی حضور پرنور
در بیوقت نهایت لنگ است درینصورت امید از پیشگاه تفقد پایگاه خاقانی آنکه سرکار
اشرف اعلی بزودی از منزلگاه کوچ فرما شده تا فردا سایهٔ قدوم عاطفت لزوم را بفرق
فدویان ارزانی فرمایند که علی الصباح با محمد عظیم خان خدیعت آهنگ سامان تقریب جنگ است
و اگر بر تقدیر بواسطهٔ کم طالعی ما هواخواهان بندگان والاشان مسئولهٔ غلامان را منظور خاطر
اقدس نفرموده بشرف قدوم میمنت لزوم اردوی غلامان خاکسار را رشک صفحهٔ گلزار
نسازند یعنی نوعی اعراض و اغماض را منظور نظر اشرف فرمایند درانحال گله بندگان اشرف
از طرف غلامان بالکل برطرف خواهد بود و ما غلامان بدنام جهان نباشیم چراکه درینباب
ارتکاب کم التفاتی از حضور ساطع النور خواهد بود بندگان با کشتهٔ خون اعدا و متمنی
التجای میران بیوفا بودند بمجرد استماع شباشب کوچ فرما شده علی الصباح رونق افزای
لشکر بلوچیه گردیدند محمد عظیم خان بمجرد شنیدن رونق افزوی رایات عالیات بندگان ما
بلشکر سندیان بیوفا متوهم ترک عهد و میثاق آنطائفهٔ پرنفاق بغایت بیدست و پا و سراسیمه
بیجا شده مجبوراً حبیب الله خان پسر خود را بمعیت جبار خان برادر خود بطریق الحاح و اخلاص
شعاری بل بصد عجز و خاکساری در خیمهٔ میران مذکور فرستاده ملتمس و ملتجی گردید که الحال تو آنکه
مقتضا و مرضی خاطر ایشان باشد سرالسر و چشم قبول منظور خواهد بود لیکن شما خوب
میدانید که از پشاور تا اینجا لکها روپیه بمصرف رسانیده صرف باستدعا و التجای شما قطع
مسافت بعیده نموده درینجا رسیده ام و الا خود هرگز سر این عزیمت نداشتم اگر بندگان با دنیا
قصد ولایت مینمودند البته درینهان ولایت حوصلهٔ خود را آزموده میشد تا بهر کسی که خدا

دروغ ایقان ضرور با محمد عظیم خان اتفاق نموده عهد و میثاق کرده اند و آنچه بد نهادی و
کج بنیادی در بواطن خود ها تا حال مستتر و مضمر داشتند اکنون علانیه ظاهر و باهر ساختند
در آنحال بخاطر رسید که اگر تنها لشکر محمد عظیم خان میبود که جمعیتش نهایت هفت هزار سوار است
البته بخوبی مقابله و سرکوبی او کرده میشد تا آنچه ارادهٔ الٰهی میبود از فتح و شکست احد الطرفین
بظهور می پیوست اما چه علاج که الوس سندیان قریب لک سوار و پیاده از بلوچان و غیرهم
مجتمع گردیده اند و از هر طرف گذرهای دریای سند هم بدست تصرف آن مردم است اگر با ایشان هم
بصرف بتوکل قصد محاربه و مجادله کرده شود سودمند نخواهد بود چرا که مردم ملکی در کمال مخالفت
و بد باطنی نشسته و کمر بسته اند و هم در آن اثنا بعضی از هواخواهان و جمعی از غلامان که ربقهٔ اطاعت
چون رشتهٔ جان پیوسته بگردن فدویت ایقان استوار میداشتند عرض نمودند که امیران سند
کمر مخالفت مستحکم دارند نشود که از منافقت نقصان دیگر اقدس برسانند یا دستگیر دست مخالف
بدگهر سازند در نصوص خود را ازین معرکهٔ نفاق کشیدن و بالفعل تدارک این مواد در ...
موقوف بزمان فرصت پسندیدن و جان خویش را ازین مهلکه بسلامت و امانت آوردن
اولی و انسب است لهذا سخن میران را که قابل قبول خاطر حق پژوه بندگان باشد ... منظور نموده
و بمصلحت وقت از دریای سند عبور فرمودند هرگاه میران مذکور از مواقع خبر یافتند از آنجا که
ایشان ... ما حصول آنجانب فضول بود فی الفور برای زمانه سازی مبالغ چند هزار روپیه نقد معه
آدم معتبر خود بحضور انور فرستاده عرض نمودند که کوت سبزل نیز قریب یک لک روپیه ... دارد
پیشکش بندگان والا نموده ایم سرکار والا در آنجا نزول اجلال فرموده توقف فرمایند که آن

ملک خود سرکار اشرف میباشد محمد عظیم خان عنقریب از شکارپور مراجعت بولایت خواهد کرد سرکار عالی بلا خدشه باز تشریف فرما و رونق افزای شکارپور شوند از آنجا که از ابتدا تا انتها راستی و درستی موافق عهد و میثاق در قول و فعل آن گروه پرنفاق ندیده بلکه پیوسته عهد شکنی و بیوفائی بملاحظه اشرف ما رسیده بود لهذا اعتماد و اعتبار را از قول و قرار آن گروه فحجا ساقط و برکنار دانسته و جواب صاف مشعر بعدم قبول مسئول آنگروه بوالفضول سراسر کذب و گزاف داده اولی و احسن چنان نمود که خود را با غلامان فدویت بنیان و ملازمان سراسر عبودیت ایقان ازین مجمع منافقان کشیده بملک دوستان یعنی لودیانه امنیت کاشانه رسانیده شود و این عقده سربسته را که مصدق تعمیل جمیل قول اینست ـه ای که در حفظ عهد پابندی ؛ یار بگذار و قتل کن بسندی ؛ در صندوق ضمیر توکل تصویر داشته گشودش بزبان دیگر مدخود گذاشته آید زیرا که یار زنده و صحبت باقی گفته اند امید بجناب حق سبحانه جل شانه آنست که قبل از آنکه سرشته حیات مستعار بمقراض اجل مقدر آفریدگار منقطع گردد حضرت ملک علام انتقام این آثام ازان گروه گمنام زشت انجام بخواسته تام و تمام هم از دست حق پرست این مستهام بانجام رساند تا آرزوی دل کشیده و روی شاهد مقصود بحسب دلخواه دیده شود انه علی کل شیء قدیر بعده بندگان ما از آنجا کوچ در کوچ فرموده رونق چتیشلمیر شدند راجه جیشلمیر ضیافتها و پیشکشها و تحائف متنوعه از نظر مبارک گذرانیده سرکار اشرف با نیز خلعت فاخره بمعه یک زنجیر فیل باو مرحمت فرموده و بلد راه از آنجا همراه گرفته رونق افزای پوکران گردیدند جهت نعلبندی اسپان و رسیدن بعضی اسباب و سامان که پس مانده بود دو یوم توقف آنجا الاتفاق افتاد مگر راجه پوکران هیچ انسانیت و لیاقت نداشت خدمت و صداقت و اظهار

آدمیت بر طرف که از دنائت و دون فطرتی بوقت شب دزدان را در طویلهٔ سرکار فرستاده دو راس
اسپ را دزدی کرده بردند چون براجه مذکور اطلاع نموده شد اول عذر و حیله نموده بعده بعهده
تلاش دزدان گرفته چون بندگان ما از آنجا کوچ فرما شدند در آنحال تحفه جات چند بذریعهٔ معتبران
خود بحضور انور فرستاد چونکه بی لیاقت بود لهذا منظور نظر اشرف نگشته واپس کرده شد مگر بعد از
چند روز اسپان مسروقه را بدست نوکران خود از عقب بحضور فرستاد چون قدوم میمنت لزوم
رونق افزای جودهپور گردید راجه جودهپور پیشکشها و نذرانها از نظر گذرانیده التماس کرد که
چند گاه حضور والا بنده خانه را بوجود سعادت نمود رونق و بها افزایند تا کلالت و کسالت
اندکی مرتفع شود و کمترین بجان نثاری و خدمتگاری خود را بین الاقران و الامثال سرفراز
میگرداند چونکه دزد بود بایشان بزودی مصمم خاطر دریا متقاطر بود لهذا یک یوم مقام فرموده
عنان عزیمت باستمداد الکیا شرف زیارت بابرکت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله
سره و اتاقی مکرمه بجانب اجمیر شریف معطوف نمودیم بورود آنجا شرف زیارت
مشرفه را دریافته مبلغ یکهزار روپیه برای خادمان و خرج شمع و چراغ آن خیر البقاع داده
و از آنجا کوچ فرما شده وارد جینگر گردیدیم راجه جینگر پیشکشها و نذرانها از نظر
گذرانیده و شب و روز حاضر حضور پرنور بوده حسن سلوک بوجه احسن بجا آورد و از آنجا قطع
و طی مراحل فرموده بمقاصد مستقر الخلافه شاهجهان آباد نزول اجلال فرمودیم چونکه در آن
منزل میان اتفاق توقف جهت [illegible] باربرداری و [illegible] سواری [illegible] شاه و
جاه و جلالی فی اکبر بادشاه نهایت و بجد غایت مهمانداری و قدر و منزلت شناسی بندگان
اشرف را بجا آوردند بلکه خاطر مواخذت مناظر بندگان ما را از خود باحسن الوجوه رضامند

و خشنود گردانیدند آبده از آنجا منزل بمنزل طی مراحل فرموده مع الخیر و العافیه وارد لودیانه
گردیدیم **خاتمه** بر دانایان دیانت شعار و بینایان صفحهٔ لیل و نهار مخفی و مستور نخواهد
بود که جهد و تگاپوئی که بمیزان حوصلهٔ بشریت نگنجد و تردد و جستجوئی که بپلهٔ قوت و همت
هیچ صاحب دولت و شوکتی فی زماننا درنگنجد این محتاج مراحم حضرت یزدان از ابتدای جلوس
براورنگ شهریاری و کشورکشائی بسرمایهٔ اندک و بسیار بارها باقتضای حصول مأمول اختیار
نموده دقیقه از دقائق فنون جهانبانی و جهان کشائی و شمه از شرائط زرپاشی و لشکرآرائی
فرونگذاشته بلکه از جان و مال در هیچوقت و هیچ حال هرگز صرفه و خیال نداشته زحمت و
خواری و رنج و مشقت صحرانوردی را بامید سرانجام کام عیش مدام و راحت تمام تصور داشته
دلی الدوام در عالم تحصیل گوهر مرام همه را سرمایهٔ گنج و نعم انگاشت لیکن چه تواند کرد
که کلید گوهر آمال در حقیقت در قبضهٔ اختیار ید قدرت و ارادت حضرت داور بیهمال است
نه موقوف بصرف و صرفهٔ سر و مال یا موکول بهمت و کثرت مال و رجال با وصف اینهمه
از آنجا که فضل و عنایت او تعالی جل شانه عام و لطف و کرمش بحال خاص و عام تمام است
بنابر علیها هنوز آرزوی کامم در کلام مرام این مستهام باستحکام و شیشهٔ دل ارادت منزل را
بادهٔ شوق و تمنا مدام در جام است ۵ تا جان سوار اسپ تن است ای شجاع هرگز مکن
عنان امید از کف رها ؛ صد بار اگر دولت شکند چرخ دون ستیز ؛ بازش ببند بر کرم
باری خدا ؛ از مالک ملوک و ملائک بعید نیست
گر آرزوی بنده سائل کند عطا ؛ تمت

تمام گشت بعون خدای عز و جل ؛ ز کوشش قلم سیف نصرالله

# شروع دفتر ثانی

## وقائع سی و سوم عزیمت بندگان بارادۀ تسخیر ولایت قندهار و کابل وغیره بطرف شکارپور و سند از شهر لودیانه

وقائع سال سوم

از آنجا که از بدو دور چرخ دوّار و بدایت گردش لیل و نهار سلاطین با تاج و نگین سپهر
باراده خالق مار و طین قضا دار کمان سعی و تردّد در دست داشته در اسعاف حصول
مآرب کیش عزم و حرکت را از تیر توکّل انباشته اند اگر فتوری از گردش سال و ماه و دهور
برخلاف مرکوز و منظور صورت ظهور نماید چه نقصان و اگر شوخی از سفله پروری روزگار
زور کار در روز کار روزگار شان راه یابد چه زیان زیرا که مراج معراج کامیابی
دهر دون پرور را در ره خمار ناکامی مدام در قفا و رواج رنج و محنت دار پنج را صبح
راحت مسرّت دوام در پی هویدا شرح اینمقال و بیان این اجمال آنکه چون بعد از مراجعت
بهندوستان که بواسطه بیوفائی سندیان سست پیمان هم بسته اعلان یافته بود سالی چند
بندگان همایون بالنجوای قید المار اشدّ من قید الحدید سایه افکن سواد قصبه لودیانه ماندند
شاهباز همت والا که از آغاز فطرت دست نشین طبیعت معلّی بود باز بقصد صید افگنی طائر
مخالفین در طپیدن و پر پرواز کشودن آمد بنا بر علی هذا عند ظهور این منظور سند را که علی
وثوق الاعتقاد ارشاد قوی بنیاد بنا بر تعهد و تعمیل امر جلیل خدمتگاری بعالیجاه نظام الملک
میر مراد علیخان والی حیدر آباد سند که اباً عن جد محکوم و منقاد فرمان قضا جریان ابد
ابد بنیاد میبود بذریعه دستخط آفتاب شوکت شرف صدور و عز نفاذ یافت عالیجاه

معظم الیه بدریافت مضمون مثال قضا تمثال بندگان ظل سبحانی معروض مقتبسان انوار جلال خاقانی
نمود که — بدین مژده گر جان فشانم رواست ؛ که این مژده آسایش جان ماست ؛ هرگاه فی الواقع
حرکت مواکب گردون مراکب بندگان خداوند خدایگان بعزم تسخیر ممالک خراسان دست دهد
البته هنگام نزول اجلال آن آکین دولت قاهره بملک شکارپور سروبرگی که فدوی عبودیت دستور را
باشد بلاریب و قصور نثار بارگاه فلک پایگاه حضور مینمایم هرگاه اقرار صداقت و خدمتگاری
و آثار اطاعت و فدویت شعاری از فحوای معروضهٔ عالیجاه مزبور رسید بندگان همایون بانفس نفیس
حکم تهیهٔ سامان سفر و نگهداشت سوار و پیاده لشکر فرموده باسترضای صاحبان عالیشان انگریز
بهادر در تاریخ ششم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵۴ هجریه از مقام خیریت انجام لودیانه امنیت
کاشانه بساعت اسعد دافر البهجه تحریک رایات ظفر آیات فرموده موضع جودی [illegible] لودیانه را
مخیم سرادقات عظمت و اجلال و مضرب خیام سپهر مثال گردانیدند با وجود دست تنگی و خالی
کیسه تهی که عقل اولوالالباب از ملاحظهٔ آن دست تحیر زیر زنخ گذارد جمع آوری لشکر
اسباب و فراهمی سامان جزائر و آنواب ارتکاب فرمودند آوازهٔ عزیمت بندگان گیتی ستان
چون بگوش جهانیان رسید رنجیت سنگه بهادر والی لاهور بنابر تلافی ما فات اکثر اوقات
[illegible] جونبان اتحاد مقتضی تجدید آیات ارتباط گردیده قاضی ملا محمد [illegible] را که
و فنون علم و ادب و ظهور انواع فضل و نسب [illegible] حضور [illegible] مشرف و منظور بود
[illegible] تا صحیفهٔ محبت و وداد [illegible] بلا کسر نقصان لسانا
بمعرض اعلان آورد خلاصة الکلام آنکه والی مذکور بذریعهٔ سفیر مزبور بعد از استکشاف کوائف
الفت زدائف نزدیک و دور کلمات رنگین و عبارات دلنشین بآن نهج و آئین بر لوح خاطر

در باب مقاطعه آسمان تمکین ثبت نمود که اگر وثیقهٔ مؤلفهٔ موافق مرضی سرکارین از طرفین بقلم
مواحدت رقم در آید این محبت آیت بسبیل یگانگی یک لک و بیست و پنجهزار روپیه بصیغهٔ
معاضدت و مددکاری با علیحضرت خاقانی دستیاری مینمایم از آنجا که مرآت ضمیر
بندگان ما از غبار و کدورت نفاق صاف و آوازهٔ گذشت و اتفاق همایون ما قاف تا
قاف است بنابر مصلحت وقت و حصول کام و سربراهی بعضی مطالب و مرام در انتظام این اقرار
و انصرام این کار در کار شد بعد از آن میان عبد الصمد جیو کشمیری را که در فن دلالی دُرر و جواهر
بحر و کان شهرهٔ آفاق و در چرب زبانی و کاردانی بحضور ارکان و اعیان این اوطان
یگانه و طاق است باتفاق عالیجاه محمد شریف خان ضبط بیگی سرکار ما که بنابر انصرام بعضی
امور ضرور بجانب امرتسر و لاهور مقرر و مامور بود بطریق وکالت بحضور فیض گنجور باقتدار
وکیل مسطور هرگاه بعتبهٔ علیه جبهه سا گردیده خاک آستان فیض نشان را چون کحل جواهر در
دیدهٔ صدق کشید طلسم سربستهٔ خزائن تودد و یگانگی را بوضع شایسته و نهج بایسته کشاده پیام
در هنگام ترخیص از پیشگاه مباهات تخصیص عالیجاه عبد الشکور خان درانی اسحاق زائی مختار کار
سرکار والا را بندگان ما نیز بحسب تمنای او باتفاق بنابر ارتباط مراتب یکجهتی و وفاق
و انضباط شرائط عهود و مواثیق هم سیاق ساختند راجهای اینملک نیز هر یک بحسب لیاقت
و استطاعت در خدمتگاری سر و قامت اخلاص اقامت خود ها را چون آفتاب علم ساختند
چنانکه خدمتگاری و اخلاص شعاری هر یک نقوش صفحهٔ خاطر انور مطبوع لوحهٔ ضمیر منیر
خورشید نظیر است غرض بعد از قطع چند منزل که آفتاب دولت قدوم میمنت لزوم ما در
مالیر کوتله نور افشان گردید نوابان و رؤسای آنمکان که از قوم افغان و پرورش یافته

از حضرت شاه دوران اند بحسب طاقت و وسع استطاعت بتمام حسن ارادت در خدمتگزاری
بیکپا ایستادند چون کوکب فیروزی کوکب در مقام فیروز پور قدم ظهور نهاد میان عبد الصمد
مذکور و رای سکهچند وکیل جلیل والی لاهور با تحفه و تحائف اخلاص رد الف باتفاق عالیجاه
ملا عبد الشکور خان بحضور اشرف مشرف گردیده پرده از روی شاهد مدعا بر کشودند یعنی مبلغ
موعود بعد عبور دریای ستلج رسیده و موجود اند اگر در وثیقه مطلبی که مقتضای خاطر ماست
داخل و مبلغ را کارگذاران سرکار همایون بلا قصور وصول نمایند از آنجا که انصرام مطلب مذکور
بنا بر تحقیق در آن مضیق بتعویق ماند لهذا نامبردگان حسب الترخیص حضور مراجع بجانب لاهور و
اراکین دولت و جاه صحرای موضع ممدوت را تفاخر پیرای عالم حور گردانیدند نواب جلال الدین خان
قصوری و پیر ابراهیم خان در خدمتگاری بنظر سلیمانی مور مثال حاضر و استوار مانده از عنایات
شاهنشهی بخلعت و مثال خورشید تمثال مفتخر و مستمال گردیدند کپتان کلاد مارتین و دید صاحب بهادر
پنتکل اجنت لودیانه و کپتان سکینش صاحب بهادر که از سفر بهاولپور مراجعت نموده دران موضع
شرف اندوز حضور فیض گنجور گردیدند از ملاحظه آراستگی پلاتین نو ساخته و جمعیت و پیراستگی
باقی سامانه زبان بتحسین کشودند از نهایت انشراح کپتان کلاد مارتین موصوف بهر یک از خدمتگاران
و ارکان سرکار اشرف بنظر خوشی پیش آمده بل آهن برادر و خویش تسلی و دلجوئی بیش از پیش مبذول
داشت ملا عبد الشکور خان نیز از دریای لاهور برگشته در موضع مذکور رسیده بحضور فیض ظهور شرف
اندوز شده در های اسرار پادشاهی را آویزه گوش اخلاص خویش ساخته و بار دیگر او امر و نواهی شاهنشاهی
شاهنشهی بر دوش ارادت کوش انداخته موافق حکم قضا توام راه معاودت لودیانه
در پیش گرفت هرگاه عسکر ظفر پیکر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع منازل لوای همت

در بلدهٔ بهاولپور افراخت بهاول خان از بیخبری آن زمان اگرچه بعادات مستقیمهٔ سنوات سابقه
بساط خدمتگاری مستمره را منبسط ساخت لیکن باوجودیکه بحر لطف و مهربانی بندگان
سپهر ارکان ما بجال عبودیت امتثالش موج خیز بود مگر نامبرده باآرزوی ارشاد حصول
شرف اندوزی حضور پرنور بمکان خالی از غیر و تشویش بوفور احتیاط بیگانه و خویش نهایت
حجاب و عرق ریز چونکه ظهور این اکراه بلاریب و اشتباه بخاطر اقدس سوای المحض از تقاضای
خردسالی او متصور و هویدا بود لهذا بندگان ما بحسب تمنای خان مذکور خارج از لشکرگاه
بل بمفاصلهٔ دو سه کروه دور جریده آسا رونق آرا گردیده خان مذکور را با انبوه سوار و
پیاده حکم حاضر شدن بحضور تفقد دستور فرمودند خان مذکور بکردار ادب شناسان و طریق
خردمندان حاضر گشته در جنب مقربان پایهٔ سریر گردون نظیر ایستاده مستفیض اکتساب سعادت
احراز دولت یا مناصرت گردیده سلامانه و پیشکش خود را از اسپ و اشتر یا ساز طلا و نقره
زر نقدیه و اجناس نفیسه و تکفیرات بحضور انور گذرانیده بخلعت فاخره سرافراز و از تلطفات
خسروانه ممتاز و مستثنا گردید تا زمانیکه عساکر منصوره در متعلقه او سبک عنان و گران رکاب بوده
منزل بمنزل سپور سایت مستمره و آلات و اشیای ضروریه مطلوبه را وکلای او که در رکاب
خورشید نصاب فیض یاب بودند بمقدار دستیاب میرسانیدند چون از تزلزل مراد و جاه
جلال خاقانی سرزمین موضع منزل کوت زینت و آراستگی دید سمرسری از ریاض ارم میرسید
از آنجا که موضع مذکور در ریاست میران سندیه و خیرپوریه مشترک است لهذا وکلای ایشان در آنجا
حاضر گشته هریک منتظر فرمان قضا جریان شدند اما از روی عجز و انکسار معروض اظهار آوردند
که در زمانیکه گلبانگ تهنیت حرکت موکب همایون آثار از انجمن آرایان فلک نیلگون جمعا

نوشته گرفته جز بازوی اعتبار خود نمودند بعده از آنجا فوج دریا موج کوچ کرده دوم روز
بر لب دریای سند زینت افروز شدند چونکه دران موسم از باعث طغیان آب وسعت دریای
سند چون کف ارباب کرم و دل اصحاب همم حکم خیمهٔ سحاب داشت بلکه آنقدر بود که کنارش
نمی نمود یعنی از تلاطم امواجش کشتی فلک واژگون و از تراکم آوازش دل ملاح ناخدا ترس
پرخون غرض در آن اماکن غیر معمور وکلای مذکور سفاین موفور جمع و حاضر حضور پرنور کرده
افواج بحر امواج را از شیلهٔ آب که در آن هم کشتی دل آشنایان عالم آب چون کاسهٔ حباب
از خوف شکست پیچ و تاب داشت گذرانیده درمیان دو دریا منزل نشین ساختند بندگان
بخصوص آنکه اگر ذات اقدس از ریزش نیسان دلجمعی بانضمام افواج بحر امواج گوهر صدف
آن دو دریا شوند مبادا از دلتنگی وکلای کم غواص ارادهٔ والا در بحر فکر و اندیشهٔ
تباه غوطه بیرگردانند بنا بر علی هذا توکلت علی الله گفته و آیهٔ کریمهٔ بسم الله مجریها و مرسها
بر زبان صدق ترجمان آورده نوح کردار قدم در کشتی گذاشتند و چند ضرب توپ یک نام
فرنگی را با سپاهیانش که معدودی چند بودند همراه برداشتند وکلای سندیان [illegible] منزل در
میان دو دریا بندگان همایون را از زینت بخش و رونق افزا خواهند شد بندگان ما در حالیکه
قریب بدریای اعظم رسیدند بملاح ارشاد فرمودند که اگر [illegible] درنگ و توقف خواهی ورزید
رخت حیات از بر خواهی کشید و لقمهٔ نهنگ بحر غضب شاهی خواهی گردید ملاح با فلاح چندانکه
طناب عذر و الحاح در آب اضطرار کشید صورت نجات جز پای کشتی در [illegible] لاعلاج
کشتی را در دریای عظیم سر داد و همچنین دل بر مرگ نهاد هرگاه چهرهٔ شاهد [illegible] آفتاب
زرین نقاب در پردهٔ ظلام شام متواری گردید و رنگ شب [illegible] سیاه [illegible]

صفحهٔ رُوی آفاق کشید از تموّج دریای خونخوار و از بخار و غبار بخار دخان سیه خورش را
چشمهٔ ملّاح مسلوب ؛ نمیداند نشان راه مطلوب ؛ غرضکه خیلی از شب کشتی بی اختیار
بسوی مخالف کنار اصرار داشت چون بندگان ما بغور توجّه فرمودند دیدند که ملّاح از عقل
بیگانه بهر طرف چون دیوانه نظاره دارد نه چشمش بستاره آشنائی ؛ نه دلش بکناره رسا
نی ؛ نزدیک بود که کشتی با همه کس غرق و بندگان ما از سوی مقصد هزار فرسخ فرق شود ؛
فی الفور بندگان ما طرف مقصود را بیک نام فرنگی نمودند نامبرده چونکه از ملّاحی اندک سر رشته
داشت لهذا کشتی را بسوی مطلب بهزار رنج و تعب برده تا علی الصّباح بلطف و عنایت حضرت
فالق الاصباح کشتی بساحل مراد رسید وکلای مذکور هیچون سنوح این واقعه شنیدند انگشت
تحیّر بدندان تفکّر گزیدند بعد از ان چابکی بکار برده لشکر و آلوات توپخانه و اسباب را در عرصه
دو سه روز عبور ساختند غرض از آنجا آفتاب دولت و اقبال طالع شده در سمت الرأس سکارپور
نور افشان گردید یعنی اوّلاً باغ شاهی و چونکه در آنجا از تراکم اشجار فضائی نبود ثانیاً
باغ شهزاده سلیمان متّصل دریای مشرقی سکارپور از نزول اجلال مواکب انجم مثال رشک
فردوس و جنان شد اگرچه وکلای بدشعار در مقابل دشمن قوی ناپایدار یعنی دریای بی کنار
آبروی خود را از سخت گیری آب کردار ریختند امّا کار بندگان ما که ساخته و پرداختهٔ کارساز
بی انباز بود بر همه کس روشن و بر عالمی عیان و مبرهن شد که چگونه خاک خرابی عاقبت
بر سر خود ریختند راست گفته است هر که گفته است ع سخت میگیرد خدا بر مردمان سخت گیر
؛ غرض چندی که ایّام موعود گذشت بندگان ما بوکلا ارشاد نمودند که از مبلغ مستقیمها
که قسط اوّل باید در حین ورود ادا مینمودند تا حال دیناری نیاوردند الحال قریبست که

ایام موعود منقضی گردد با وجود این در خواب غفلت مانده اید چه جای قسط ثانی که
در رسانیدن قسط اول هم نپرداختید تا که کلمات سخت و درشت استماع کردید
عالیجاه نظام الملک میر مراد علیخان که ملاحظه آداب پادشاهی میداشت و علم مفاخرت
در میدان خدمتگاری این دولت ابد شوکت پیوسته می افراشت نیرنگ زمانه و بازی
روزگار دو گانه را بسی دیده و آزموده بود و گلگونی چهره رفعت جاه خود را از آب و هوای
این دولت ابد مدت شمرده عند الملاقات فضیلت پناه قاضی ملا محمد حسن خان بعلما که برای
سفارت مامور گشته بود گفت که از زبان عقیدت بیان فدوی عبودیت دستور بحضور
فیض گنجور معروض دارید که این موسم موسم گرما ست که از تابش آفتاب دل سنگ آب میشود عزیمت
قندهار در موسم تیرماه و آغاز فصل سرما مناسب تر است آینملک در حقیقت ملک خاص پادشاهست
فدوی بموجب معروضه اعتقاد مفروضه خویش خود را از خدمتگاری و جان نثاری ذرهٔ
مقصر و معاف نمیدارم آنقدر شتابی بعزیمت افغانستان حضرت خدیو جهان چه ضرور
اگر میران خیر اندیش از تقاضای خورد سالی که هنوز بوی شیر از دهن ایشان نرفته و دست تربیت
دایه از سر ایشان دور نشده در عزم موکب همایون جلدی نمایند و یا ایام موعود ولی شماست
که دو کلای ناسزا بنا بر گرمی بازار خود ها درین راه بهمسفی گرم رو ساخته اند بر زبان آورند
ارکان دولت در جواب ارشاد فرمایند که قطع نظر از آنکه اینملک ملک پادشاهیست
و تسلیماً علی هذا که بندگان همایون ها عوض جاگیر شما عنایت کرده اند الحال بالفعل بجهة
متعلقه فدوی اخلاص نشان میر مراد علیخان رونق پذیر دانسته تا بجهة متعلقه شما چه زیان

چون قاضی مسطور کیفیات مذکور را از اظهار مخلص اخلاص شعار میر مراد علیخان شرح
وتتمه بیان رسانید بندگان ما در مقابل اخلاص و زبان تحسین گشودند و لطف و محبت بندگان ما
در حق آن عقیدت بنیان نهایت افزود غرض ایام موعود نیز گذشت و قسط ثانی نیز نرسید
علاوه بر آن تهانه داران و مستاجران میران خیرپور مراتب بدرفتاری و ناخوش سلوکی را
بحدی رسانیدند که اشتران بارکش بسبیل کرایه بدست نمی آید و اهل کسب از ممانعت آن
بدکیشان در کوچه و بازار بر نمی آمدند هرگاه بوکلای ایشان ارشاد میرفت که این چه
سلوک ناسلوک پیش گرفته اید از روی مکر و تزویر گاهی در مدح خوانی و گاهی در عاجزی
میپرداختند غرض بعد تقید و تقاضای خطی و زبانی قسط ثانی را رسانیدند اما از کردار
زشت آثار خود دست نکشیدند بندگان ما بملاحظه آنکه خلف وعده اگر از ایشان بظهور آید
اقساط را بزمان موعود نرسانیدند و راه سلوک را بر کنار گذاشتند چه مضایقه اما الحمد لله
که از بندگان ما خلاف میثاق اتفاق نیفتاده اگر موکب همایون متوقف میباشد در حد نظام الملک
هم باقتضای خواهش اوست نه بنیروی بازو است و از فتوحات یزدانی در آن زمان گویا
نیروی ما سپاهیان روهیله هندوستانی و تاجیک و درانی از اقاصی و ادانی بحیز محصور
بحضور فیض گنجور میرسیدند چنانچه بندگان ما از استماع سپاهی گری که از صبح تا شام
درین انتظام و التزام داشتند تنگ و لشکرنویسان عساکر منصوره از نوشتن چهره و نام
دلتنگ گردیدند چنانچه در آن ایام موجب لشکر ظفر احتشام فیماه قریب [illegible] روپیه بقلم
در می آمد آنچه که مبالغ بخزانه عامره بود و قدری که میران مذکور اقساط دادند همه بخرج
رسید نقده مرهونی عالیجاه سردار صمدخان درانی با میرزائی و عالیجاه محمد شریف خان [illegible]

مبلغ نود هزار روپیه ارسال دیوان سکارپور بموجب تفریق بطریق مساعده بشرط آنکه در حقیقه زر رایج این دولت بهروز از زر آفتاب عالم افروز در بوته روزگار کامل عیار تر گردد عنان دار الضرب سلطنت مملکت ولایت بقبضه اقتدار این نیازمند حضرت کردگار عنایت کرده آید گرفته شد و مبلغ نود هزار روپیه منجمله مبلغی که والی لاهور اقرار نموده ارسال نمود با وجود این همه بندگان ثریا مکان رعایت و پاس عهد و پیمان خود بهمه حال مرکوز خاطر و منظور ناظر بود اگرچه وکلای بی شعور و کارکنان میران خیرپور پای نخوت و غرور از دائره آدابی که از صدحال ارادت مآل آقایان ایشان بمراتب و مراحل دور و مهجور بود کشیدند مگر بندگان با ملاحظه اخلاص دلی و راستی قلبی عالیجاه نظام الملک میر مراد علیخان و سابقه خدمتگاری آبا و اجداد ایشان پای جرأت ایشان بزنجیر غضب نکشیدند تا رفته رفته در صدد آن شدند که در لشکر فیروزی اثر بواسطه دادن زر نفاق انداخته هر کسی را که از نطفه حرام بعمل آمده باشد و حقوق ولینعمت را نشناسد با او میثاق نمایند چنانچه اول افسون ایشان بحال دیک نام فرنگی کارگر آمده خلعت این توصیف بقامت پر طامت او دیکندکور خواست که باکیمل فرنگی افسر پلتن ثانی نیز نرد بدنامی ببازد و او را هم ردیف بد انجامی خود سازد چون دید که نامبرده در رشته قناعت مستحکم نشسته است لهذا قطع امید از و کرده در تخته ضمیر جو بند صاحب فرنگی که از بهاولپور آواره گردیده ملازمت حضور سعادت موفور حاصل کرده بود نقش دلخواه آورد الحق که آنچه عالیجاه کپتان کلادمارتین و بند صاحب بهادر مفصل بود بانه بهجبین شرفیابی حضور ساطع النور بمعرض عرض رسانیده بود که از ایشان یعنی دورنگان بدرگ بدون کارهای ناشایسته اطوار بایسته بظهور نخواهد آمد بجا بود خیر هر کس موجب

افعال خود جز امیبابد در اثنای اینمقدمات و مبنای اینحرکات خبر رسید که عالیجاه نظام الملک
میر مراد علیخان نقد حیات را بذیل متقاضی اجل شمرده مفتاح خزائن زندگانی امانی را بدست خازن
ارواح سپرد از مفهوم شدن اینواقعهٔ غم افزا و معلوم گشتن این کلمهٔ اندوه زا چندان انجمن
و ماتم و حزن و تلهف قرین حال این نیازمند حضرت ذو الجلال گردید که از اندازهٔ بیان
دور است چراکه در اکثر زمان و اغلب احیان نقد اخلاصش بر محک امتحان بالغ عیار
آمده و گوهر اختصاصش در نظر جواهر شناسان عالم معنی باحسن وجه آبدار رسیده از قضا
درآنوقت طبیعت بندگان ما نیز از صوب اعتدال بجانب اعتلال انتقال داشت میر کاظم شاه وکیل
عالیجاه نظام الملک مرحوم که در خدمتگاری نظام الملک و رضاجوئی بندگان ما واسطهٔ کار
بوده هم سر مخالفت برداشت بعرض نظام الملک مرحوم که از میان رفت بوی خلوصیت و خدمتگاری
بدهوا و خیر و پریان تباه رای بالکل از میان برخاست بل مغایرت و مباینت بحدی رسید که
هرگاه مردم روهیله و هندوستانی بجهة نوکری می آمدند در اثنای راه اکثری از عریان
بعضی را از جان بیجان میساختند و در شهر سکارپور نیز مردم لشکری از آمد و رفت گریان گردیدند
آخر الامر عقل مصلحت شناس چنان اساس نهاد که ناسپاسی اینقدر پای از گلیم ناشناسی
بیرون کشند و اندیشهٔ دور تا ... و نفهمند که مالک ملک دکن متمکن اینقدر بد رفتاری
بدسلوکی نمودن و راه گستاخی و تمرد پیمودن چه در حسب وجه مناسب در ینصورت سزا دادن
و تنبیه نمائی کردن این هنرمندان بی ادب لازم و واجب است لهذا مقارن آن حکم واجب الاذعان
در بارهٔ قضا سامان شرف جریان یافت که اگر در سکارپور و نواحی آن ارسندیان خدمت بنیان
مستقیمی باشد در دار السیاسة حاضر سازند و کارگذاران بادشاهی در شهر و نواحی رفته

بضبط و ربط آن قلم جاری نمایند از استماع این احکام وکلای بد سرانجام ترسان و چون بید
لرزان بل مستعد مرگ ناگمان شدند لیکن بندگان ما آب رحم بر حال ایشان ریخته سالماً از
حدود دشکارپور حکم خارج کردن داده الهداد خان پیشخدمت سرکار خاصهٔ شریفهٔ خود را معه
دستهٔ دو صد سوار جرار بمحافظت موضع کوسرجی که قریب قلعهٔ بکهر است مقرر شد و بحسب
استدعای او حاجی هدایة الله خان کابلی لهوگردی پیشخدمت سرکار اشرف را که در دلاوری
جدال رستم زمان را چون زال می پنداشت معه دستهٔ پانصد سوار و گلخان رساله دار
معه یکهزار پیادهٔ جرار مامور ساختیم اتفاقاً همان روز که نامبردگان ثانی برسند سندیان نیز
جمعی کثیر فراهم ساخته قدم جرأت در میدان مقابله گذارند چون که آن سرزمین بیشه ایست که
از تراکم اشجار و جنگل بلشمار طائر هوش بال و پر ریخته و شاهین تیز بال خرد را از گذشتن
ناخن تدبیر از جنگل شکسته سندیان مانند لشکر جن و شیطان دران بیشهٔ خاربنان جابجا نشسته
در آنجا صد سوار کار یک پیاده نتواند کرد حاجی هدایة الله خان در دلجوئی سوار و پیادهٔ
خود بظاهر پوشیده کوشیده خود از همه پیشتر بشعلهٔ شمشیر آتشبار آتش در اشجار قامت آن گروه
خذلان شعار بیشتر زد چنانکه جمعی از سرکردگان و اکثری از سائر ایشان خاکستر راه فنا گردید
مابقی دلریش و خاطر پریش راه خویش پیش گرفتند چونکه جام حیات حاجی هدایة الله خان لبریز
بادهٔ اجل شده بود تنها مانند مستان از خود بیخبر خود را دران جمع تنها انداخته دست
جلادت از آستین همت کشید تا بمقتضای آیهٔ اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعةً و لا
یستقدمون شربت شهادت از دست ساقی اجل نوشید انا لله و انا الیه راجعون
چون خبر این مقدمه بمسامع جلال خاقانی رسید نایرهٔ غضب سلطانی بلند گردیده حکم قدر توامان

چون آب در شهریان اعیان و ارکان هر بر سامان جریان یافت تا که عالیجاه سردار [illegible] خان
درانی با میزانی[?] بهمه دسته هزار سوار خود و چند رساله و پیادگان نجیب و روهیله که بهتر
در میدان نبرد و نامداری پور دستان را که خداوند سیف و سنان است کم از خویش شمرد
با چند ضرب توپ دشمن کوب برای تنبیه و تادیب آن گروه بی شکوه رفته گوشمالی دهد سردار
مسطور که بحسب حکم قضا نشور با سپاه مظفر و منصور عازم و مامور سمت مذکور شد آنطایفه
بدنزاله[?] که گاهی سیلی روزگار بر سر و رخسار نخورده و همیشه عنان توسن سرکش زمان را
بدست خود دیده بودند از بدنامی و سنجیدگی نه اندیشیده بلکه از خودبینی و خودفروشی در فراهمی
لشکر و جمع آوری سپاه بی حد و مر کوشیده بل آنقدر که مقتضای خاطر فاتر ایشان بود مجتمع
ساختند با وجود این همه مکان مستحکم قریب بیکهیر[?] در خمیار[?] و بدر و رخود از سنگ حصار
قدم بیرون نمیگذاشتند سردار مذکور هر چند از روی اقتدار در مقام اصطبار نشست که اگرچه
بالفعل ایشان که از باده خودبینی سرمست و از شراب خودکامی خودپرست اند باشد که درد
خمار از سر ایشان رفته بهوش باز آیند و دست معذرت بسوی ذیل عفو دراز نمایند از این
هیچ بظهور نیامد بلکه برهنمونی کاظم شاه در راه مکر و فریب که لشکر جهان آبادی نیز قریب
رسیده نشسته بودند چونکه ضمیر منیر بندگان با چون جام جهان نما لهذا آلبسر[?] داستطیع[?] بتاکید
موفور از مقام قضا نشور شرف صدور یافت که اگرچه آن گروه ضلالت شعار [illegible]
کار خود اند اما جنود عنایت الهی ممد اقبال و مؤید جاه و جلال ما است بحمدالله فریب
کاظم شاه دست از کارزار بر نداشتند چنانچه بمجرد ارشاد فیض بنیاد [illegible]
لشکر فیروزی اثر را بر سر سنگ آنجماعه بدگهر گشته اختر[?] غیب و [illegible] در شهر و نواحی رفته

صدای گیرودار بلند گردید تا که جنگ طرفین استحکام تام و مقابلهٔ جانبین انتظام تمام پذیرفت
و اتواب صاعقه بار ثعبان آثار آنچنان سر شد که گوش زمین و زمان کر شد دلیران را از
بسیاری خروش خون دل بجوش آمد آخر الامر سپاه هر دو طرف دامان شجاعت در کمر همت
زده و میدان رزم را چون بستان بزم پیراستند و غازهٔ روی شاهد تیغ و سنان خود
از خون یکدیگر ساختند از آنجا که یاری باری و اقبال عدو مال شهریاری ممد و معاون
لشکر پادشاهی بود باوجود اینکه لشکر فیروزی اثر در مقابلهٔ حریف بطالت سیر چون یک
آرد منمود مگر سپاه این محتاج حضرت بی نیاز چون شاهباز فلک پرواز در صید کبکهای
ظیور وجود آن جماعهٔ ضلالت ساز بال جدال کشود و مانند گرگ در رمه حملهٔ قتال می نمود
تا که جمعی غفیر از سرکردگان و جمعی کثیر از سائر ایشان لقمهٔ نهنگ شمشیر آبدار و لذت بخش
زبان اتواب ثعبان شعار و تفنگهای آتشبار گردیده مابقی که راه فرار اختیار نمودند
برخی غرق دریای خونخوار و اکثری شرق تیغ و سنان شرربار و آواره عرصهٔ کارزار
شدند کاظم شاه که چون پرگار گرد نقطهٔ کار آن گروه نابکار میگردید ناچار پای بند
کمند اجل معجل بهیدا گشت و چهار ضرب توپ که از بندگان با نزد ایشان امانت بود نیز
بلکه آورده کامیفر بودند و آن گیرودار بتصرف دلیران تهمتن شعار درآمده و براق
بطلا و نقره و اسپ و اسباب غیره بیرون از حد و شمار بدست مجاهدان خنجر گذار آمد
[illegible] و اتحاد نگر که با وجود اینکه تفنگ از بیهوشی آنطائفهٔ نام تنگ دلتنگ
[illegible] از گفتن خاموش و حرف ایشان را مانند تصویر ناک هم در گوش نمی نمود
[illegible] انجام از آغاز تا انجام سبب آرایش نام که از ایشان شام و یا فرسیاست

آه آتش‌فشان از دل پر ارمان کشیده در گفتار افتاد و از راه دلسوزی بوسه از سر تا پای
هر یک بجان افروزی میداد اگرچه ایشان در شیوهٔ کجروی پیوسته با شمشیر در یک غلاف بودند
اما شمشیر از دست ایشان خود را همیشه بر کنار میداشت مگر در ان مصاف بلا عذر و استنکاف
بل از راه انصاف بکمال استیلاف در روزگار ایشان جگرخوار و سینه شکاف گردیده باسعاف
کار آن گروه سراسر لاف و گزاف آبروی خود را باسراف برباد داد تائید الهی باین گونه
ظاهر که از لشکر ظفر پیکر معدودی چند مجروح و مقتول که بفضل الله درجات موفور علیه
حاصل کردند و از ان طائفهٔ ضاله از هزار کس بیشتر که اقلی مجروح و اکثری مقتول آلات مصقول
کرده بسیئات محصوره اخرویه واصل شدند فی الجمله از بسکه نامداران ایشان خداوند عز
و جل اسیر پنجهٔ اجل معجل ساخت تمامی خیر لو پور و ایلات تا پسر گلیم با تم اندر نسته مصیبت
نهم پیر نشستند چون لشکر فیروزی با فتح و بهروزی مراجعت نموده بعد ادای مراسم شکرگذاری
زبان تهنیت و مبارکبادی کشودند بندگان با عنوان سپاه نصرت نشان را بقدر مراتب [illegible]
سرافراز و سائر ایشان را در ازدیاد مواجب و مراتب بی نیاز گردانیدند بتقریب اطمینان خاطر
انور از ین عمده فتح و ظفر بندگان را توجهات اتم و اوفر بحال [illegible] نظام الملک مرحوم
[illegible] و متقرر داشته از جمله وصایا آن که ارشاد فرموده یکی این ابیات دولتی
ز اتفاق خیزد * بی دولتی از نفاق خیزد * با وجود این بعد از چندی به مسامع مقتبسان
انوار [illegible] رسانید که دلبران نظام الملک مرحوم بموجب رای جهان آرای [illegible] عمل نموده
[illegible] مواد اتفاق اجتماع و اتفاق میان نموده که لشکر [illegible] را مجتمع
ساخته با لشکر پادشاهی در مقام محاربه و کینه خواهی بایستند تا آنکه در [illegible] فرصت

در اقرب احیان ولدان نظام الملک مرحوم وغیره ناظمان جدید حیدرآباد با لشکر بیرون
از حد و حساب معه اسباب و اتواب در لارکانه رسیده منزل گزین شدند عساکر نصرت مآثر
پادشاهی آمدن ایشان را بهبودی کار و خشنودی روزگار پنداشته از غایت خوشی و
نهایت فرحی دستک زنان و پای کوبان میگردیدند و بآین ترانه مترنم میبودند ع صید را
چون اجل آید سوی صیاد رود ✤ غرض بندگان ما بساعت نوروز فیروز که واقع ۱۴ شهر
رمضان المبارک سنه ۱۱۹۶ هجریه بود بجانب لارکانه حرکت فرموده بیک منزلی شکارپور
رونق افروز شدند میر نور محمد خان و میر محمد نصیر خان ولدان نظام الملک مرحوم که با
بندگان ما در حین حیات پدر نهایت اخلاص و محبت داشتند اگرچه ابتداء خود را
از طریق صواب پدر ظاهرا بدر کردند اما حرف ملامتی بر ایشان نیست چراکه بقرابت و
عزیز داری و الوسی و قوم داری حق بجانب ایشان بود که زیاده ازین نمک پاش جروح سینه
پر کینه خیر پویان میشدند مگر باز در مآل کار اندیشیده و بوصایای پدر عمل نموده پای از
دائره ادب بیرون ننهادند و خود را از کوی خرد دور نینداختند یعنی صاحبزادگان مذکور
که تعظیم و احترام ایشان بر که و مه لازم است بر سبیل وکالت بحضور فیض گنجور ارسال داشتند
صاحبزادگان مذکور بر وقت باریابی حضور ساطع النور زبان عذر خواهی بانواع عجز و
قصور کشوده و دست ضراعت و عاجزی بسته روی بزرگان دین پیشوایان اهل الیقین را
شفیع آوردند که ولدان نظام الملک مرحوم بعرض اشرف میرسانند که مایان آبا عن جد
دامن گرفته این دولت و دست نشانده این خداوند نعمت میباشیم و نهال قامت ما از جویبار
این سرچشمه شوکت و حشمت سرسبز و در خدمتگاری چون سرو آزاد و کاشانه ثروت ما از نعیم

این معمار خلافت مرتفع و در راه خلوصیت قوی بنیاد نظام الملک میر مراد علیخان که
در تحریک موکب همایون باختصاص اخلاص خود از پرده بیرون شد بهمین تمنا و امید بود
که خس و خاشاک وجود مخالفین را از گلزار مملکت بپردازند نه اینکه نهال ذات موافقین را
از بیخ براندازند بندگان ما ایشان را بجواب باصواب فرمودند که حد عنایت و مهربانی
این شود که بندگان ما مبذول داشته چنانکه انوار صدقش اطراف جهان را گرفته قطع نظر
از همه هیچکس از سلاطین با تاج و نگین آیا این آئین معمول و منظور کرده است که در مملکت [illegible]
با وجود قدرت و قوت بیش از بیش دست تصرف پیش نکند یا لا اقل رعیت گری خدمتگاری
چنین بود که ایشان بجا آوردند که تا انقراض لیل و نهار داغ ملامی و کلف بدنامی از روی
کار و پیشانی روزگار ایشان نمیرود در آنحال که شدند این دولت و حق این نعمت ندانستند
بندگان ما را غیر از [illegible] ساز و تهیه افواج
بجهت تسخیر ولایت [illegible] صاحبزادگان [illegible] دانستند که [illegible]
کار [illegible] نمود لهذا استدعای عالیجاه محمد شریف خان [illegible] نمودند که از حضور مقرر شود
شود البته [illegible] که خیرخواه و خدمتگار با صداقت بی اشتباه این دولت ابد مدت
سکاری خواهد ساخت که ع هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد ؛ صاحبزادگان این [illegible]
طالب [illegible] مسند خان [illegible] لهذا عالیجاه محمد شریف خان از حضور مقرر و مرسول
شد چون از آنجا مراجعت نموده باتفاق صاحبزادگان و نواب بهادر خان کهوکر که از قوم
[illegible] حیدرآباد نهایت خاطرخواه و با اعتبار و جاه است و در مردم [illegible]
ذی عزت و با وقار بی اشتباه [illegible] در حضور رسیدند به همدستی سردار [illegible] تمهید مقدماتی چند

کردند که در آتش افروختن آبی و در بجز موافق سرابی نمایند لهذا بندگان ما را اولاً بسبب
منظوری ارادت اخلاص گوناگون عالیجاه میرزا علیخان نظام الملک که تا دم این سال
باشعار عبودیت و دولتخواهی و اظهار خلوصیت بحضرت شاهی خود را پیوسته مورد تحسین و آفرین
این نیازمند حضرت جهان آفرین داشت و ثانیاً از جهت تهی شدن کیسه از وجه سیم و زر و ضرورت
ادای ماهواری لشکر تمنای ایشان بمقابله مبلغ چهار لک روپیه بعز اجابت مقرون و جیوش بحر خروش
بعزم قند هار بیرون شد اما لشکر ظفر پیکر چون انصرام این مقدمه شنیدند دست تغابن بر دست مالیدند
که اقبال یاور ما بود افسوس که فلک وارون این شکار از دست ما ربود و عجب است که چیدن اثمار
امید خود باین نهج دیدند گریبان جان بدست ارمان دریدند که بخت بر ما نیک دی نموده بود
حیف که روزگار ناساز کار چشم ما از رویش ببست بندگان ما چونکه جرع و فزع سپاهی و
آه و ناله رعیت آن نواحی ملاحظه فرمودند بخاطر خطیر خطور نمود که یقین نیست که از دل
این کافه سپاه و عامه خلق الله کار آینده رو بدرستی آرد آخر عاقبة الامر همان شد که
یعنی اولاً مردم روهیله نشان شرارت و فساد برپا کردند و مردم هندوستانی نیز بقول او
که خربزه خربزه را دیده رنگ میگیرد بنیاد هلکت بنا کردند بندگان ما بعد اطفای نایره
شورت ایشان منقوش لوحه خاطر خطیر و مطبوع صفحه طبع ارفع عالمگیر فرمودند که اگر بفضل
مالک الملک حقیقی عنان مملکت ازلی بقبضه اقتدار و دست اختیار در آید تاکید و قدغن
رود که احدی از مردم روهیله و هندوستانی باین اقلیم در نیاید از فتنه گری و فساد
خودسری آن طائفه با اعتماد اقلیم لیخورشید منزل انجمان زیر و زبر شد که شاهد دلخواه مملکت
جای نشستن نماند بلکه شوق تربیت نظام و ذوق ترتیب انتظام از خیر مرتبا این بیان

رسید که باز ظلمت فتنه و فساد شهربند وجود روهیله و هندوستانی نژاد را گرفته اگر
آفتاب جهانتاب شهریاری طالع و نورافشان نگردد تخیّل که ازین ظلمت جهانی خراب و
برباد شود و همینکه روشنی آفتاب عالم افروز سلطانی از مشرق آرزوی الشانی پا رسید ظلمت فتنه و
نفاق آن طایفهٔ بی میثاق برطرف گردید راست گفته اند ؎ نه هرکه چهره برافروخت دلبری
داند ؎ نه هرکه آینه سازد سکندری داند ؎ و بر مرآت جهان نمای خاطر خطیر اسیاد و
هویدا شده بود که جهانداد خان درانی بامیزائی بربشک اینکه سردار سمندرخان درانی
بامیزائی چرا انتقال بمحرم اسرار پادشاهی و مشمول عنایات عالم پناهی گشته لهذا تخم نفاق پیوسته
بساط شطرنج منافقت گسترانیده و آن راست روی رخ برتافته فیل مانند در راه کجروی ایستاده
از حسرت بی بنیاد خاک فتنه و فساد بر سر میزد با وجود اینکه یقینش بود که سردار مسطور با نهج رضا
در خدمتگاری راست رفتار آن حسن رفتار که بعنایات سلطانی شامل و بمأمورات خاقانی کامل
گردیده فرزین وار مطلوب هر طالب شده یگانه دل موافق و مخالف را برده و دل آرام مراد
آنچنان رام ساخته که پیشش پای عنان تنگ نمی نماید و فسادپیشگان را چنان بدام لطف و
انعام بسته که مدام چون بیدق پیش رو میدانند و بغیر حکم پادشاه قبل از صدور بات میشود
با آنهم از راه منافقت خود را کشید و بعضی اوقات از جوش دیگ شیطنت فساد خود را شده
شبی پیش گرچه بندگان آنحضرت رفق و مدارا می فرمودند اما هیبت سلطانی و سطوت خسروانی
هر یک را بجای خود نشانید و هیچکس سر خود را بر نمیداشت و اگر احیانا کسی ظاهرا اندیشه حکم پادشاهی
و ملاحظه آداب درگاه والا جاه میکرد با حسن وجه سزای خود میدید چنانکه پیش این چند یوم
پاینده خان ولد سردار مدد خان درانی اسحاق زئی مرحوم را که در دلاوری و خودبینی شرع ؎

ع سر خود را بر آسمان میدید ٭ قریب بسراپردهٔ عظمت و جلال یکی از خوانین عبدالی که در شوخی و
جدال آغاز کرده بی تحاشا دست بقبضهٔ شمشیر برد فی الفور آتش غضب پادشاهی در التهاب آمده
نزدیک بود که جلاد اجل مریخ روحش را بشعلهٔ شمشیر کباب سازد امّا امرای دُرّانی و عظمای طوایف چه
از بسکه آبروی خود را بشفاعت در بدل خونش بخشیدند آخر الامر لکدکوب و قفاخور عوام
گردیده در حبس افتاد تجدید چندی غضب سلطانی زنگ اعراجش در داد ع کسیکه حق نشناسد
بروامید ببر القصّه در اواخر شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۱۴۹ هجریه چون جیوش بحر خروش که در بند
که تا قندهار ده کروه فاصله دارد رسید هنگام پیشین جمعی کثیر از پیش تازان قندهار
قریب بمنزل گور آمده سیاهی رُوی خود را نموده خودنمائی کردن گرفتند بندگان اعلی
بتصوّر آنکه شاید قندهاریان بمقابله پیش آمده باشند صفوف لشکر را آراسته بکمال ترتیب
و آراستگی اندک اندک قدم پیش گذاشتند سواران مخالف از ملاحظهٔ این بحر مواج خود را
در کنار کشیده چون باد در گریز شدند علی الصباح که خسرو کامگار زرّین کلاه مهر بعزم
تسخیر حصار نیلگون سپهر توسن عنان آسمان را در مهمیز آورد و سپاه انجم را اختر از کوکبه
صبح شعاعش در گریز بندگان اعلی در ترتیب نظام و درستی و انتظام لشکر کوشیده و پاره
و بوته از بند و اکر کوچیده متصل قلعهٔ نادری جمعان دولت کشیدند که شاید فتنه جویان
مملکت قدم جرأت بمیدان نهند امّا آن زبونان بی ایمان آنقدر پای حرکت و توانائی در جنبیدن
نامرادی مانده بود که گویا مانند نقش دیوار متصل شهر قندهار ظاهر میگردیدند تا آنکه در
رایت زرین مهر از نصف النهار بچرخهٔ سپهر فرو شود لهذا بندگان اعلی از قلعهٔ نادری با
و جبه که جیوش بحر خروش عنان بعنان بشتاب از برستان میدید داشتند و قدم از قدم یکدیگر پیش

میکردند بیشتر بموقعی که کله نواب مهدی بیگ میرسید حرکت فرمودند دلیران هژبر توان را طاقت طاق و همگی باتفاق زبان جرأت گشودند که لشکر امان بی سامان را قالب تهی گردیده حتی که یارای پیش آمدن ندارند چه شود اگر حکم سلطانی شرف نفاذ یابد که رفته کالبد بیجان ایشان را از آب شمشیر ایشان شست و شو داده خاک حصار قندهار را از ناخن شیرکار بر سر این گروه نابکار ریزیم غرض آنقدر طالب این معنی شدند که سلسلهٔ منع را بکلمات ناملائم سوهان کردن گرفتند بندگان اعلی ملاحظه آنکه این مردم جهال را دویدن باید وا رند نه افتادن آن طائفهٔ ضاله که پشت بدیوار قلعه داده اند توپ و شمخال و جزائر و تفنگی که دارند در برج و باره نهاده اند هرگاه لشکر پادشاهی بتعجیل بیدون تدارک رفته زیر قلعه با ایشان بیاویزند و بستیزند اکثر مردم بالای آتشبار ایشان تلف میگردند و اگر بسیاهیگری صبر و تحمل پردازند تا که مخالفان نکوهیده قدم بجرأت پیشتر گذارند عین مراد است و الا بزودی سنگ تفرقه بر سر ایشان خواهد افتاد از بسکه بندگان با چوب منع پیشروی لشکر جنگجو گذاشتند همگنان را از دلتنگی صبر از نو شد با وجود این منع هم از گوشه و اطراف یگان یگان بمیدان مصاف رفته تا قریب عصر بسیاری از آدم و اسپ ایشان را بعدم فرستادند و هم از خود سری در گوی نامرادی افتادند آن طائفهٔ ضاله که با لشکر خود هنوز منتظر کار و عقب پیشه کار بازار را استاده کرده بودند قریب عصر بود که از دو طرف جمعی کثیر از ایشان اسپ تا بمیدان نبرد شدند چون و نامعدود پادشاهی عقاب وار سر پر و بال ملال میداشتند همگی بیکبار سر کشیده جناح خوشحالی افشاندن گرفتند بندگان با برق و رعد را پیش آمده هر طائفه را بجایش قرار دادند خانزادگان دولتی را بالا طرف میمنه و مسند خان را بجانب میسره مقرر فرمودند که تا دست بهمی از آستین

شجاعت رستمی برکشند و پنجهٔ شیر افگنی گریبان جرأت‌شان بر دریدند غرضکه آنچنان از طرفین
حملهٔ قتال و مقابلهٔ جدال زور آورده که از خون یلان تهمتن توان آن سرزمین غرق خون و
دامان فلک لاله‌گون شد و خورشید خاوری دل پرخون در حصار مغرب رفته بماتم نشست
و گلیم سیاه شب را بر آفاق گسترانیده راه شور و فغان را از ریختن اشک انجم بست الحمد لله
که بهر حمله سواران خصم بداختر را شکست و هزیمت و دلیران لشکر ظفر پیکر را فتح و نصرت روی
نمود بسیاری از ایشان بضرب سیف و سنان مصقول زخمی گشته کرازانده و ایشان
همگی گریبان و یکی از دلیران نصرت عنان مجروح و مقتول گشته که از بسیار کشتن مخالفان
تمامی شرمنده گنان همینکه روی هوا چون بخت مخالفان تاریک گشت مجموع سوار و پیاده
ایشان تاریک شده در قلعه متواری شدند بندگان ما چون دیدند که مخالفین پهلو تهی کرده
در قلعه رفته تحصن جستند لهذا بلشکر فیروزی اثر حکم شد که رفته در قلعهٔ نادری سنگر کار
شوند جرأت و حوصلهٔ مخالفان همین بود که روز اول ظاهر و آشکار کردند و بس بعد از آن
قریب دو ماه محصور بودند سبیل آشکار در کارزار نیامدند که بایستند غرض قلعهٔ نادری که
مخیم سرادقات جاه و جلال گردید هر صباح و مسا علی سبیل الاستمرار بندگان ما در همین که
قریب شهر قندهار بود تشریف برده نور افزای دیدهٔ نادیده مردوزان میشدند تا که از هر طرف
لشکر نصرت اثر سلامت کوچها کشیده سنگر را پیش بردند آنقدر بقلعه قریب شدند که بیکدیگر
سخنان میگفتند مخالفان که راه گریز بسته دیدند در بنیاهای شهر راه‌ها گریز کردند تنگی
اوقات ایشان بدرجه رسید که چهارپایان ایشان از بی‌چرائی سه کاه دیوار خانه‌ها میخوردند
الغیاث الغیاث میکردند و خود ایشان بهوس خوشهٔ انگور چشم بخوشهٔ ثریا میدوختند

و از عدم قرص نان اکثری بقرص آفتاب دل کباب میساختند و از چهرهٔ سبزه و ریاحین بریان
کواکب و سبزه‌زار سپهر برین نظر میداشتند کار ایشان بجائی کشید که رعایای بینوا از شهر
خارج و دست ظلم در کیسهٔ اغنیا داخل کردند مدام در کمین میبودند که کدام وقت لشکریان
فیروزی نشان در سنگرها غفلت ورزند که ما ملخ وار حاصل امید بر چینیم از آنجا که سارئی
یاری حضرت باری در طیران بود اگر احیاناً این معنی صورت وقوع میبافت اکثری از ایشان
فرار و اقلی طعمهٔ شمشیر خونخوار میشدند چنانکه یکروز طائر فریب ایشان نقش مراد آورده یعنی
بعد زوال آفتاب دیدند که در سنگر شریف خان مهمند معدودی چند نشسته اند و چشم ایشان
بخواب بسته وقت را غنیمت شمرده همگی سوار و پیاده جنگجو و جرار خود را مجتمع ساخته از دروازه
هرات مانند تیر که از شست رها شده بهدف مراد نشیند بیرون شده در حین غفلت بر
سنگرهای مبرده خود را رسانیدند تا مبرده دست از پا خطا نکرده با چند نفری که در آنجا بودند
استقامت و همت ورزیده بسیاری از ایشان را بضرب گلوله از پا در انداخت آن فرصت بینان را
از برج و بارهٔ آن طرف قلعه بتوپ و شمخال و جزائر و تفنگ آن چند نفر رستم شیر آن شان ساخته
داد مردی و مردانگی دادن گرفتند بمجرد اینکه بگوش الهام نیوش استماع افتاد بحسب حکم اشرف
منادی ندا در داد که همگی لشکر مستعد و هوشیار و چند رساله و دسته بکومک شریف خان
مهمند روانهٔ کارزار شوند خود بندگان با نیر عنان اشهب مراد پیش کشیده دیده رکابها
از غبار قدوم میمنت لزوم سرمه روشنی ساخته در کمین قیصینگرها چون آفتاب عالمتاب
نور افشان بشده ارباب جانبهت را [illegible] خالی از [illegible] نگرانشیم [illegible]
چون رایت آسمان سا [illegible] ایشان خبر دار رسیدند

جنود نصرت آمود نیز تیره گردیده جمعی برهنمونی بخت بعنایات سلطانی مشحون و برخی از ضرب
تیغ و سنان یلان تهمتن نشان در خاک و خون و بعضی از جهت اعمال شنیعه خود با ایشان
درگریز و چیزی بسبب قرابت و گرفتاری بسوی شهر در خزیز شدند بعد ظهور این فتح عظیم که
که البته انوار شاهد صد قش کاشانه خاطر حق بین را نور آگین ساخته باشد بندگان همایون
سواران سعادتمند را که از آن طائفه خذلان نمون که رجوع باین دولت ابد مقرون آورده
بخلاع گوناگون و بانعامات و اکرامات که از قیاس ایشان بیرون بود سرافراز و نصر الله خان
مهمند را بنام نامی نصرت جنگ خان ممتاز و مستقامت ورزان رزمگاه را خرم و شاد
و اقربای سینه ریش کشتگان را بانی مقصود آباد و مقتولان جنت آرامگاه را بعد تجهیز
و تکفین مدفون و مجروحان لشکرگاه را بمرهم تلطف از درد و الم بهبود کردند بسبب مجروحی
مقتولی چند نفر دلیران هژبر توان که خاطر خطیر ملول شد فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که دو مکان در خارج شهر یکی روضه حضرت جی و یکی باغ رحمدل خان بارکزائی که بتصرف
مخالفان میباشد از دست ایشان خارج سازند آنچنان دو مکان که در تماشای مهتاب
دا ستحکامیکه آن قلعه قندهار تمام بدن خود را چشم ساخته و آن از کمال قوی پشتی تکیه بر پهلوی شهر
زده و دلاوران عساکر سلطانی و یکه تازان لشکر خسروانی که همیشه ازین دو منزل داغ بدل
میخوردند فتیل اسبابی ... توکل نشسته قدم در آتش رزم گذاشتند و داغ گله را چون گلهای
لاله در باغ جان می پوشیدند تا که بنیروی بازوی دستی آن هر دو مکان را خالی و دل
خود را از ایمنی آمد و رفت پر کردند هر چند آن گروه نابکاره از برج و باره حصار باندازه
گلهای آتش بار صد چند بیار بکار بردند و در خارج قلعه هم پیاده و سوار ایشان

دل خود را از کارزار افگار کرد آخر الامر منزل مقصود نشیمن جنود نامعدود گردید و جزائرچیان
و تفنگ‌چیان ایشان که دران دو مکان حصین منزل گزین میبودند جمعی فرار حصار و برخی
گرفتار سرپنجهٔ دلیران تهمتن شعار و گروهی از روی شوق که طوق بندگی در گردن جان میداشتند
جبهه‌سای زمین افتخار شده و انبوهی از سواران ایشان نیز پای تعلق از رشتهٔ تملق ایشان کشیده
بر سبیل استکبار بتقبیل رکاب هلال آثار سر بفلک اقتدار رسانیدند بندگان ما هم ابواب حصول
مدعای هریک را بر روی آرزوی ایشان کشودند که همگنان شادان و فرحان میبودند چونکه این دو
مکان حصین از دست آن گروه شقاوت آیین بیرون شد از نهایت تنگی جان شان بلب رسید
غمگین و حزین میبودند و شام غم را باین گفتگو بصبح ماتم می آوردند که ای گردون دون پرور وای
زمانهٔ سفله دوست بی پا و سر ٭ آنرا که بدست لطف برداشته ٭ بنواز و بیکبار
میفکن در خاک ٭ اگرچه این معنی شب و روز ورد زبان ایشان بود اما نمیدانستند که
همچنین چرخ سفله پرور گرد سر ایشان چرخ میزند و زمانه با ایشان بیگانه روی ایشان ازین راه
تا ابد سیاه میسازد لهذا در تمهید مکر و فریب شدند و بفضائل آگاه قاضی ملا محمد حسن خان که علما
معرفت و آشنائی سابقه و با واسطهٔ استادی و شاگردی سابقه با او داشتند بنای ارسال
رسل و رسائل گذاشتند که سخنان دروغ ایشان در گفتن و نوشتن فروغی ندارد تفوض هم [illegible]
علمائی و درانی و روهیله و هندوستانی بشرف عرض رسانیدند که تدبیر و [illegible]
نهار شب تار ما را از طلوع آفتاب عنایت بروز آورده و روز روزگار ما را [illegible]
همچون روز [illegible] ساخته هرگاه خورشید سپهر خلافت از افق [illegible]
گردد البته باعث اتمام کام و [illegible] خواهد شد [illegible] که در [illegible]

منافقان این دولت که رخت حیات شان بمقراض اجل بریده باد اطلاع یورش داده بودند
و سکوت لشکریان بسبب تحیر و حماقت شان که نتیجه آن با ایشان روی نمود غرض بعد از
ساعت نجومی لشکر پادشاهی خصوصا مردم درانی خود را در پای قلعه رسانیده بعضی قدم
در نردبان گذاشته بدست خود گریبان اجل میکشیدند و جمعی بسیف و خنجر ناخن گیر پای شده
از غیرت سر خود بر سنگ میزدند و گروهی از روی سعی و تلاش در میدان یورش واماره
مرگ را از دست نمیگذاشتند و انبوهی در گرداب خندق باراده داور مطلق باغواص مرگ
شناوری میداشتند و فریقی از کشیدن نردبانهای سنگین از نردبان حیات افتاده
میشدند با وجود اینچنین واقعه هم پای مردی و مردانگی پس نکشیدند همینکه خود را در کنار
حصار میرسانیدند شاهد مطلب را در کنار میدیدند و گلهای توپ و تفنگ آتشبار و تخیز
آتشهای هیزم و اشجار و انداختن سنگ و کلوخ گران مقدار و آبهای جوش داده آتش آثار را
چون نثار بر سر خود تصور میکردند بلکه میدانستند که درخت تمنا گل مراد میریزد و یا شاخ
حاصل مقصود می افکند و سحاب آرزو باران عنایت می بارد اگرچه از آگاهانیدن منافقان
این دولت که روی شان در دو جهان سیاه باد قلعگیان در دفع این واقعه تدارک
بسیار و هوشیاری بیشمار بکار برده بودند اما از دلاوری دلاوران لشکر پادشاهی و
[illegible] میزدند و [illegible] دیوانگان [illegible] میدیدند کار ایشان بجائی رسید که [illegible]
سر با موسان خود انداخته با خنجر دوتا سازند و برخی دست از جان شسته که خود را بشمشیر
فنا گردانند چیزی نمانده بود که کار ایشان بانتها رسد و دست قضا سر و دست ایشان را
در بازار جزا کشد روی سحر سیاه باد ازین ماجرا که رنگ از رویش پرید و نسیم سحری آشفته دماغ

و پریشان و ابتر و حیران بودیم همین که استماع نمودیم که راه و رسم بندگان همایون بعدل
و داد و احسان و بیداد بهم بست از شنیدن نهایت دل شاد شده بخود گفتیم که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة
از ظلم ماست که ما برین مردم حاکم و کامگاریم و الّا تا این زمان کجا مستقیم و پایدار میبودیم
غرضکه ظلم و بیداد و ستم و عناد آنطائفه بی بنیاد بدانجا رسید که رعیت و بازاری سوار
و نوکر پیشه و سپاهی خانه نشین و دهقان و زمیندار مانند دانه گندم سینه چاک و اعیان و
ارکان ذی اعتبار از بیچارگی سر بزیر خاک و سوداگر و تجار دربدر که از خانه و عیال گذشته
در شعله و مال مردم خوار معتبر که بر مسند اجلال نشسته بعهود و مواثیق خون همگی ریخته بکرد
نفاق با همه کس آمیخته هیچکس از ایشان وفا و وفاق ندیده از میثاق ایشان گسسته کیسه‌ها
تکشیده غرضکه اگر قلم در شرح ذمائم آن جماعه علم گردد از غم مانند نی خواهد نالید و همچو نال
خواهد بکلی جهید لله الحمد که ذات اشرف بندگان ما ازین عیوب آنچنان مبرّاست که انوار
مستحسن چون آفتاب عالمتاب جهان را گرفته صبا را حوصله آن نبود که گریبان گل
[illegible] بی رخصت و اذن [illegible] نماید قدم در باغ نهد التقدیر کثرت
اهل [illegible] در لشکر ظفر آثار شد که خریدار راه خانه گم میکرد
باوجود آشوب [illegible] قافله‌ها در لشکرگاه آمده بدامان تلطف چنگ میزدند که قافله
از شوق سود [illegible] گم میکرد کارکنان سرکار پادشاهی در اخذ محصول تا افتتاح دروز
حصار استغنا رسیده داشتند که از غله پروری روزگار نقصان ایشان نشود کاروانیان در
ادای خراج موافق معمول دست بر نمیداشتند که مال ما کثیر النفع میگردد گروه سپاهیان
عنان مراد در دست و طائفه کیسه را ظلمت افلاس در شست مردم صحرا را چشمه احیای

و رعایای گرد و نواح را از این آرزو در زراعت کاری غنچهٔ مطالب هر کس از نسیم مرحمت ما
در شکفتن و خانهٔ هر یک از تعمیر شفقت ما در ساختن بندگان ما که ابواب عدل و انصاف
کشوده‌اند عامهٔ رعایا و برایا عمر خود بر عمر اقدس ما فزودند فوائد عدل و داد و عوائد احسان
و داد که بظاهر روزگار فرخنده آثار ما نرسید و مردم آن ملک از دست برد ظالمان
نجات ندیدند شاید که معاندان کاذب در آن قول صادق باشند بلکه یفعل الله ما یشاء و
یحکم ما یرید غرض چند بودیم که از مقدمهٔ پیش گذشت عنوان مخالی بشرف عرض رسانید
که در بدایت طلوع آفتاب جهانتاب سلطانی دوست محمد خان را چشم بینایش زایل که
دوست از دشمن فرق نمیکرد و مشورت و راه جوئیش همگی باطل که هر یک مصلحتش فرق میکرد
و چون دید که این رشتهٔ خام حکومت که قوت کشیدن ندارد بایست و ادهم مبادا که
گسسته شود از روی تنگی فرقان حمید بسر برداشته در خانهٔ اکابر کابل [illegible]
و جمیع هر یک سفله و اوباش رفته همگی را بخود گروانده عقد عهود بسته بعزم قندهار از
کابل بیرون شد یا نه که روزی خواهد رسید مردم مخالی که از که تا مه گردن بسته حکم بجا
آورده‌اند هنگام قبل از آنکه تغیر دوست محمد خان در شد و انقطاع واقع شود از پیشگاه [illegible]
السعادة کدام شهزاده مقرر و فرستاده شود و البته تقریع شیرینی الطاف بندگان بهایون
مانند شکر گرد خواهند آمد اما خرج تو بینهٔ چیزی بکار آید [illegible] دوست محمد خان
از خوف آنکه مبادا در رفتن قندهار کابل از دست برود حرکت نخواهد کرد بندگان ما که
در مآل کار اندیشیدند که اگرچه خوانین مذکور راست میگویند و در کمال دوستی بطریقه صداقت
میپویند اما کیسه تهی گردیده و دست خالی گشته چگونه دو جا مقدمه انداخته شود

بلکه هرچند روزی دیگر مقدمهٔ انفصال نیابد در همین جا از بیجایگی نهایت خرابی و رسوائی
روی خواهد نمود مصلحت همین است که دوست محمد خان نیز با مخالفان قندهار و بندیگان سرکار
ملحق گردد ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد * بر صاحبان عقل و خرد روشن است که
اگر کسی خواهد که با وجود امکان تدبیر کار خود را بر تقدیر حواله کند از راه ناچاریست که
عنان تدبیر از دست میرود القصه بعد چند روز بمسامع جلال خاقانی رسانیدند که
دوست محمد خان قریب بقندهار رسیده امروز فردا بمقابله میرسد بندگان خاقانی
درانی را طلب حضور داشته بمقتضای و شاورهم فی الامر بساط مشورت صلاح
مقابله را گسترانیدند که هر کسیکه در کیفیت معرکه و صواب اندیشی چیزی دارد نثار محفل
مشاورت نماید جمعی از روی هوشیاری بدست خود گرفته بتشریف عرض رسانیدند که
بندگان همایون معه لشکر و اسباب در مواضع گرز و غیره دهات قزلباشان که مقابل
حریف انسب است نهضت فرما شوند چراکه رزم میدان را انجا بیش قریب است و میرسد آنچه
نصیب گردد هی کثیر متاع عاقبت اندیشی پیش کشیده عرض نمودند که ایشان را انجا
خانه و عیال منظور اگر بندگان همایون در انجا تشریف فرما شوند به طرف تدارک مقابله
کردن ضرور خواهد افتاد بهتر آنست که بندگان همایون با جمعیت و سامانه در باغ ارگ
رونق افروز گردند چراکه وفور آب و دانه و اقسام میوه و فواکه بیرون از شمار است اگر
مدت معرکه آرائی بطول انجامد هم مردم سپاه مضطر و ملول نخواهند شد القصه شهر
شاه حسینی را اختیار نمود و انتظار میبردند که جای مرتفع با وسعت و متانت است
بجز بهتر وجه محفوظ بماند مختصر که هر کسی موافق رای خود سخنی در میان آورد چونکه

باغ عباس آباد جمع کثیر متفق و صلاح پذیر شدند بندگان ما اجابت فرمودند بحسب امر اشرف
منادی ندای کوچ کردن رسالها از سنگرها در داد بندگان ما چون شبانیکه نگاهدار
بوده معه یک رساله و معدودی چند از پلتن و دو ضرب توپ صف شکن در چمن قریب شهر
مسکن فرموده هنگام عصر که لشکر و بنه و اسباب و اثاث تشویه در باغ عباس آباد
رسید بندگان ما نیز شدید عزیمت را زیر ران کشیدند فرصت بنیان قندهار چون دیدند
که در رکاب نصرت انتساب معدودی چند بیش نیند از بوالهوسی در ذالت خو هر که از
سواران دلاور جنگجو داشتند بامداد جلو حضور سکندر رخو بگماشته پیش رو فرستادند
بندگان ما چون ملاحظه فرمودند که جمعی غفیر مانند سیلاب جهانگیر رسید بلکه نزدیک شد که
برعنان با دست یکگریبان شوند لهذا ضرورة عنان توکل کشیده و پای توقف در تسلیم
گذاشتیم و صف آرای همان رساله و همان معدودی چند پلتنی گردیده بضرب توپ خصم کوب
قلعه بدین بسیاری را از ایشان زیرو زبر کردیم چون دیدند که اکثر و سپ و آدم لقمهٔ آن نهنگ
اژدر در آتشین دم شدند زیاده ازین جرأت گزین نشده پای همت پس کشیده طایر دل
در قفس حصار خزیدند چون این خبر در بنگاه رسید لشکر معرکه طلب مانند تیر بهدف
اشتی حضور ظفر کوکب آمده گفتند که حیف خوب آمده بودیم ولی بدجستند غرض که
بندگان ما تا بوقت مغرب در آن سرزمین زینت گزین اجلال بوده بعده عنان توقف
از کف گذاشته آهسته آهسته رونق افروز دایرهٔ دولت و اقبال شدند چون دوست محمد خان
آمده متصل باغ رحمدلخان فرودکش شده یکدو روز مورچال جنگی درمیان بود بعضی از ظهر
کسی را که پیمانهٔ عمرش لبریز باده اجل شده بود ندای ارجعی گوش جان میشنود مگر سران غلام محمد خان

دکابلی متواتر مخفیانه عرض رسانیدند که هرگاه بندگان همایون چنانکه کریمان جنگ [illegible]
البته دو سه روز نزدیک رزم دانسته طائفه را شتاب ترک نموده دولت حضور آفتاب ظهور
بدست می‌آوردیم داغ دیدگان قندهار بدوست محمد خان اظهار نمودند که خویش و اقربا هم
از ما نیستند بیگانه و آشنا چه اعتبار اگر شتاب کاری بکنی همه مردم کابل را رفته گیر
پریشانی عهود را گسسته در دست محمد خان اگرچه از مردم کابل طمانینت نداشته آیا بعهود
ایشان اعتمادی تیقن و اطمینان پیدا نشد چون دید لشکر پادشاهی بر هم بکنار نشسته قدم جلو
پیش نمی‌گذارند و بیگان از سپاه ما گریخته میروند لقینش شد که البته زیر کاسه نیم کاسه
باشد آنها را مردم را از دست نداده و مصحف شریف را لکر شفیع ساخته و بدست گرفته هر یکی را
بتجدید قسم مید او خلاصه اینکه در مقابله اول که بهنگام عصر از دو طرف جنگ پیش آورد
از نوک شمشیر و رمح یلان هنر توان و آتش فشانی ادوات زنبورک آتش فشان نیشهای دلریش
خورده راه خویش معاودت پیش گرفت بلکه از آمدن بعضها پشیمان گردید چنانکه از ملاحظه
پیشانی تخم چند طریقان دست از خانمان کشیدند عساکر پادشاهی از چیره دستی خود در آن مقابله
شادان و شکرگویان اما از شکستن و ترقیدن یک ضرب توپ که در آن مقدمه از ناقابلی و گرم ردی
توپچیها بوقوف بظهور پیوست نهایت دل شکسته و خاطر آشوب شدند که فال بد آمد عاقبت حال
چه نتیجه دهد چون پنجه آفتاب عالمتاب در آستین ظلام متواری شد بندگان پادشاه در خیمه اقبال حرم
ماه جهانتاب که در خیمه زمردین سیمین طناب نشیند تکیه گزین سریر اجلال شدند خوانین غلجائی
درانی و بلوچ و سیستانی مانند انجم حلقه زدند بندگان پادشاه فرمودند که این منزل منزل مقابله نیست
لشکر پادشاهی که همه جا چون عقد ثریا مجتمع میبودند الحال مانند بنات النعش متفرق اند از گوشه

لشکر با گوشهٔ دیگر یکفرسنج فرق هست آیا کدام میدان وسیع که تا مرد از نامرد فرق شود در پیش
گوشه و کنار هست یا اینکه پیکاران معاندین لباس صلاح و خیرسگالی عاریة پوشیده
لشکر پادشاهی درین منزل لشکرنشین خواهند ساخت ازینمعنی همگی صلاح بمیان پیش انداختند
بندگان ما فرمودند خیر قضا کار خود کرد و قدر خواهشی که داشت آشکار نمود اکنون میباید
امشب بنای شبخون گذاشته‌اند که این هم دلیل کامیابیست سردار سمندر خان و اکثر نامداران
لب بمبارک پاسخ گشودند که تا امروز باقبال عدو مال پادشاهی از ضرب شمشیر است که قامت ایشانرا
از بار غم دوتا گردیده اگر در شب شبخون بر ایشان نیم روشنی چراغ همت دلیران لشکر ظفر پیکر
در روز پیش فروغ آفتاب عالمتاب سلطانی پرتو نخواهد داشت فردا که شاهد هرجائی فلک جام
بی‌ثبات جهان را پر از بادهٔ اجل کرده بلبزدش آورد هرکس را که جرات و حوصله اش در ان مجلس
کشید خواهد نوشید القصه مقابله دوم یوم سه‌شنبه بیست و دوم شهر صفر المظفر سنه ١١٢٥ هجری
واقع شد آنروز را بندگان ما لحظهٔ آخر ببیشتر دند کار قتال و جدال کشید بندگان ما متحیر که لشکری
اینچنین پراگنده از حد شهر کهنه شاه حسینی و چهل زینه تا کوتل موره چه افتاده و النواب هر کدام
بیکجا مانده باشد چگونه پیش رفت کار شود و بندگان ما بکدام تدبیر باشند آیت الهی هر زبان
استقامت انا فتحنا ادا میگردد آخر الامر همین اختیار فرمودند که خیر الامور اوسطها در میانه
رونق افروز باشند تا که بهر طرف اطمینان حاصل و کمک و اعانت واصل گردد با وجود اینچنین
پراگندگی لشکر و النواب گروهی از فوج کابلی که تشنهٔ این کارزار بودند بجنگ بر آمده جمعی کثیر
از ان خیره سران بی تدبیر را سیر از آب شمشیر دلان لشکر پادشاهی سیر گردانیدند که در قیامت هم
از دست ساقی کوثر آب نخواهند نوشید و جمعی غفیر را سر گوی چوگان شمشیر دلان معسکر سلطانی

آمده که هر کسکه دید زبان طعن بر ایشان کشید غرض در آن روز هر حمله که سپاه کابلی و قندهاری می آورد
بسیاری از ایشان از پنجهٔ قدر بی دست و سر و دست قضا رخت حیات از سر ایشان بدر میکرد
بقیة السیف منهزم گردیده خود را بکنار قلعه که پایداری ایشان بیشتر از همین جهت بود میرسانیدند
والّا در هزیمت اوّل میدان چون دل خود از امید خالی و دل خود از خون چون روی میدان
پر میکردند غرض در حملهٔ اخیر آنچنان هزیمت بر ایشان واقع شد که سپاه ایشان از شهر قندهار و
منزل باغ گذشت دوست محمد خان و برادرانش سراسیمه ازین حادثه داغ میگشت و قرآن
بدست پیش هر یک زبان معذرت میکشود که ساعتی بایستید هیچکس سخن ایشان نمیشنود کلانان
پلتن اینده‌ولت بهمین خلاف قاعده و آئین که هر چند ترحم تمکین بار بار ممنوع گفتند قدم اقامت
بر زمین نمیگذاشتند تا که رفته رفته خود را قریب قلعه رسانیدند و چهار ضرب توپ مخالف را
دلیران عساکر پادشاهی بدست تصرف آوردند و چند مهار اشتر شهنگ با شهنگچیان زنده
سر بریده بحضور کشیدند و چند سر بریده از سرکردگان ایشان نیز گوی مثال آورده زیر سم ستور
حضور انداختند و منادی غیب ندای فتح و فیروزی بگوش جهانیان میرسانید و جهانبانان
از بشم پیش میکشیدند و هر گروه در تلاش قدم زدن طریق بود که پیشتر از رفیق ادای تهنیت بجا
آورد مردم آنسر زمین که بر قله کوهها و ارتفاع بلندیها تماشاکنان بودند از خوشی
الله الله بگوش حاملان عرش معلّی میرسانیدند دوست محمد خان خود را از کنار قلعه بارکها
و قندهاریان بدر خود چون شب تاریک دید ناموسان خود را سوار اسپان نمودند که
بکشند و با همگی با شمشیر جهالت بگشند ناگاه از سفله پروری روزگار چشم زخم در روزگار
لشکر ... رسید که خود بخود هزیمت افتاد و هر یکبار از تماشائیان که

نشسته بودند پا بگریز نهادند چون بندگان این معنی را مشاهده نمودند که فلک شعبده بازی
دیگر در روی کار آورد و خنیاگر آسمان چنگ مراد معاندان در چنگ گرفت آتش غم از کانون
سینه علم زد و طایر هوش در قفس بدن بال و پر شکست و شاهد خرد را رنگ از رو پرید
که دشمن بجایی نه و این معنی صورت از کجا نمود تا این زمان زمانه پر خطا و خال سریع الزوال
دیدارهای تهنیت میبود و الآن چگونه رو بمخالفت گشود غرض که بندگان هر چند چوب منع
بپشت پای مردم سپاه مطلوع [illegible] گرفته گذاشتند فایده پذیر نشد تا که جمعیت مخالفان رسید
و پنجه افسوس بر [illegible] میکشید چنان تماشائیان که از هزیمت مخالفان دست بر زبان
دهای یکوبان بودند دشمن جان این نبرد آزادگان گردیدند بندگان دیدند که کار از دست و
دست از کار رفت بخاطر رسید که در اینجا ایستادن و سینه چاک کردن چه نتیجه دهد گویا
بدست خود هلاک کردن است بهتر آنکه عنان بخرکیت بالسمت هرات گذاریم تا از سر نو
کاری ساخته این بار غم را از شانه آرزو برداریم لهذا متوکل علی الله شده بجانب هرات
عطف عنان فرمودیم آن روز چه روز که از یکطرف غربال فلک آتش بیز و از یکطرف غلام و
خدمتگار پراکنده در گریز و از یکطرف هم مردم سپاه در ستیز و از یکطرف اندوه این واقعه
جانکاه گلوگیر آن منزل چه منزل که صحرایش از نهایت وسعت دامن بدامن صحرای قیامت
و هوایش از غایت حرقت آب چشم زبانش از زبان گرفته و از صخره های شوارعش هیولی فلک
از نعل ماه میخ شهاب می افکند و از ناهمواری جبالش دل سنگ آب میگردید القصه آن روز
و آن شب تخمیناً با صد سوار از مقربان دور ره نورد منزل ضرور گردیده علی الصباح از
دریای هیرمند عبور فرموده در نصف النهار بکاریز اسحاق زئیان بیرون از ده در نخلستانی

عنان عزیمت کشیدیم همینکه مردم یعنی ملازمان عمر زیق قدری از فکر آب و نان و علیق فارغ گشتند
باز عنان از کف گذاشته فرود آمدیم در موضع دوسنگ یعنی قلعهٔ مرادخان درانی اسحاق زائی عنان
عزم گرفتیم مردم آنجا طریق خدمتگاری بکمال عبودیت و اخلاص شعاری نموده هنگام شام از
آنجا نیز کوچ فرموده بهمین منوال در میان لشکر طائفهٔ درانی نشیمن داشتند ره نورد میبودیم تا که
راه مقصد بر باد و پیر بر قلعهٔ واشیر که تهنه کبیر قندهار میان شهر بود افتاد کمی از شب گذشت که
ماه جهانتاب سلطانی که در محاق غم بود در آن منزل رسید چون بموجب استدعای مردم همراه بنا بر
زاد و راه قدری مکث کرده شد حاکم آنجا بمحض آگاهی دست بر سر زنان و اشک حسرت از دیده
ریزان بحضور سکندر شان مشرف گشته سیورسات شایان بهر یک از خرد و کلان رسانید
خود را خود کالبد بیجان در حیرت فرو مانده میگفت ع اینکه می بینم ببیداریست یا رب
یا بخواب ✤ قطع نظر از ان بهر راهی که عبور می افتاد و در هر قبیل بهر مکانی که منزل منظور میگردید
مردم صغیر و کبیر از تأسف و تحسر ناله و نفیر بکرهٔ اثیر میرسانیدند و آه جزع و فزع دلگدازشان را
بدرد می آمیختند و زار زار گریسته این نوحه ادا میکردند ✤ دردا که هیچ گلبن شادی
و احسرتا که شاخ طرب بار در نماند ✤ چونکه بملک متعلقهٔ علیخان بلوچ یعنی سرحد سیستان
بادیه پیمای عزیمت شدیم ارباب سرکرده هر منزل الی قلعهٔ خاش که چهار پنج یوم در آنجا توقف
روی نمود احدی سر از خدمتگاری و اطاعت پذیری نپیچید از آنجا که قلعهٔ لاش و قلعهٔ جوین
تا آن سرزمین قریب الحد بودند هرگاه بندگان ما از قلعهٔ خاش حرکت فرمودند در اثنای راه
علیخان بلوچ والی سیستان و غلام سولخان ولد بزرگ صالو خان اسحاق زائی والی قلعهٔ
لاش و جوین بتقبیل رکاب همایون شرف اندوز شده تا موضع کده که یکی از قصبات عمده

سیستان است بخدمتگاری حاضر و بجان سپاری حاضر علیخان مذکور در ورود بندگان همایون

فتوح کار و بهبودی روزگار خود دانسته چون گل در شگفتن آمد و هزار دستان اخلاص

در سرائیدن بعد سه چهار روز خود صالوخان اسحاق زائی نیز سعادت اندوز حضور شده

زبان بعرض کشود که لاش و جوین مکانیست خالی از خلل هرگاه بندگان همایون در تسخیر آنجا

چند روزه غمهای گذشته را بتدبیر آینده بدل سازند چشم معاندان کور و وجود نابود شان

زنده در گور خواهد شد علیخان و باقی سرداران بلوچ و سیستان جملگی محکوم بحکم اعلیحضرت

خاقان اند الحال علیخان متوقع فرمان که در رکاب سعادت نمون حاضر بود و یا در مکان

خود برگشته متصدی امر همایون باشد بندگان ما بتصور آنکه در مآل گفتن ایشان اولا اندیشه

کردن لازم لهذا علیخان را بخلعت فاخره سرافراز ساخته شرف ارتخاص ارزانی فرمودیم

و بندگان ما باراده خالق بشب روز بعد از طی منازل در قلعه جوین رونق افروز شدند.

و عند الورود الهداد خان پیشخدمت سرکار اشرف را بذریعه نامه مخبر آگاهی سوانحات

در هرات ارسال فرمودند فرزند ارشد اشجع اعز کامگار سعادت نشان شاه کامران از

وقوف این واقعه با ملال نهایت حزن و از تشریف آوری بندگان ما بغایت بهجت آگین شده

[illegible] حاجی فیروزخان خواجه سرا را که از بسیاری محرمیت بجمیع

امور نزدیکی وثوقیت داشت با تحفه و تحائف موفور [illegible] بطور ارسال داشته تمنای آن نمود که قیام

دولتمن بهیچگونه [illegible] و دو جای منظور نیست هرات خانه خود آن معمار کارخانه پادشا

و در بندی این امور و نواحی آن [illegible] منتظم [illegible] سپاهی [illegible] بندگان همایون

از راه تفقدات گوناگون تشریف فرمای دار الرفاه هرات شوند اگر حرکت این بهجت آیت

مقتضای خاطر خطیر باشد اقبال آن بالراس و العین است و اگر بنهج دیگر هم بانجام و انصرام
سر تفاخر بفرقدین غرض قریب دو ماه که بندگان ما در جوین رونق بخش بودند متوطنان آنجا
شب و روز چون عید میگذشت و بصالوخان و گلزارخان عم او مانند نوروز بل مزید توقف
بندگان ما در جوین که گوش زد نزدیک و دور شد خانزادگان درانی چون محمد حلیم خان
ولد میر علم خان نورزائی معه عم و برادران و فرزندان و نزدیکان و محمد عظیم خان ولد محمد
نوفلزائی و سیف الدینخان ولد یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان ولد مهر علیخان امیر آخور
اسحاق زائی و غلام یحیی خان ولد علم خان علیزائی و غیره از خرد و بزرگ هر طائفه که شرح
آن موجب درد سر است بحضور حاضر و بدرگاه ایزدی شاکر شدند بعده چون نوشتجات
سیاست سمات از هرات بکرات و مرات رسید بندگان همایون زمام مقصد بسوی فراه کشیدند
بندگان ما در تلاش و تهیه آن که جمعیتی بهم رسد تا که این عم جان گداز واقعه تند بار را
[illegible] بندگان همایون اولا
هرات را از دست فرزند [illegible] کامران و ثانیا انتقام از معاندان بکشند
و نوشتجات قائم مقام از مشهد مقدس هم بتمنای [illegible] میرزا ولد [illegible] ایران عباس میرزا
بجهة صالوخان میرسید که بهر صورت که توانند مهمان خود را یعنی بندگان همایون را در مشهد
مقدس بیاورند که آنچه مقتضای خاطر خطیر باشد بعمل خواهد آمد صالوخان در حقیقی نهایت
شائق و کمر میگفت که رفتن آنطرف بسیار مناسب و لائق است بندگان ما چون ملاحظه
فرمودند که خوانین درانی و آیماق اتفاق آن دارند که هرات از دست فرزند معظم الیه
برده و هر انصاف خوانین و امرای هرات پنهانی و گفت و گوی اکثری بقسمهای لسانی نیز

میرسد که بندگان همایون تسخیر هرات را مرکوز خاطر خطیر نمایند با همگی در خدمتگاری استوار

و پایداریم و فرزند سعادتمند نشان شاه کامران از جهد عدم تجود اعتبار با کسی در جمیع مقدمه

معاضد نمیتوان شد و نوشتهای پیاپی از مشهد مقدس علی مشرفها التحیة و السلام متضمن شرط

میرسد مبادا خوانین درانی و هراتی بساطی دیگر گسترانند که موجب خرابی بنیان ارکان دولت

فرزند سعادتمند نشان شود علاوه بر آن اینمعنی نهایت بر ضمیر الفت پذیر بندگان ما گران آید

که جهانیان چه خواهند گفت که کمند تسلط بندگان همایون بگردن دشمن طناب نگردید بلکه از

دست خود خانه دوست را خراب ساخت و نسبت قوت بندگان همایون در گرفتن ملک اسلامیه

بیگانه نرسید علم سطوت در گرفتن ملک خود از خود افراشت فرزند سعادت نشان خوشحوش

که آنقدر طمانینت و خاطر جمعی از ملک و لشکر خود ندارد بهتر و صلاح وقت آنست که بندگان ما

سهام مطالب را که در کیش ضمیر انباشته به بیان کمان هلال از راه ریگستان سیستان از کوه

چچی و بلوچستان سر کشیده مردم آنجا و لشکریان و غیره را که در میدان اطاعت و خدمتگاری

سر جان را قربان نمیدارند باجتماع ساخته سینه معاندان را هدف ناوک مراد سازیم و آن

ضرور در جاهائیکه کوشش در چله بیگاهی تیر مراد به هدف ناکامی دیده سر انجامی نخواهد افتاد

لهذا فی الفور عنان عزیمت را بسوی دشت بکوا معطوف فرای جهانبانی را در تعب و سختی

قطع راه سیاه کلاه منصور و فتح فرموده بیم نعوذ بالله منه آن راه چه راه که بدر رفته فوکل در

رفتن راهش اندیشناک و تیر خرد از شنیدن نامش سینه چاک و در وسعت بیابانش از

چشمه خورشید تف آتشین میخیزد و تشنهای ریگ جبالش مانندش شاید از غربال فلک ملائکه

اولین و آخرین میریزد از چه روست که فیاض ازل نظر احسانی از روی شن گرفته که گیاهی نمیروید

و آب سحابِ لطف بدنش از ریگ نمیشوید منازلش آنقدر دور که منزل قیامت در پیشش یکقدم است
آبهای لیش آنچنان تلخ و شور که آب حمیم در نظر ره نوردش دمبدم عرض تا که بمدد رقمِ عنایت ایزد
پاک بعرصه چهارده یوم ازان منازل وهمناک گذشته در اول موضع منکوچر من مضافات
بلوچستان قریب بکلات نصیرخان متعلقه محراب خان بلوچ منزل گزین شدیم و فردای آن
از انجا حرکت فرموده در آخر موضع مذکور گرمی روز گذرانیده هنگام شام از انجا طبل
رحیل کوفته تمام شب ره نورد بوده فردا چاشت در نخلستانی که کلات نصیر تخمیناً از انجا
بقدر یک میل فرق است زینت بخش گردیدیم فی الفور عالیجاه محراب خان از فروغ انوار حضور
دیده خود را فروغ آگین ساخته بقاعده ادب شناسان زبان نیازمندی کشود که کلبه ویرانه
بلوچ از مرحمت معمار کاخ ایجاد دولت عمارت یافته و کلباس نام ونشان ما طائفه بطراز عنایت
خداوند این شوکت دوخته شده اگر از انقلاب فلکی و دور چرخ چنبری کهنه و فرسوده شده
لله الحمد که باز بنزول اجلال همایون از نو نوی یافت و دل پر امید در میدان این نوید
علم مباهجت و خوشی افراخت متوقعم که بندگان همایون از همکان اکنون انتقال فرموده
متصل کلات بسوی مقصد زینت اجلال نمایند چراکه چون دائره دولت و اقبال قریب
عجب بیمانه قدوسیت سگالی بود هر لحظه مقتبس انوار جلال خاقانی میگردم بندگان با اجابت
فرموده بمکانیکه تمنای او بود رونق افروز شدیم دریتا [illegible] بمسامع جلال رسانیدند که
رحمدل خان با گروهی از بیخردی و بوالهوسی معه پانصد سوار تعاقب بندگان همایون نموده
بخیال باطل اینکه ملازمان رکابی بندگان همایون سختی و تعب این منازل بعیده بسیار کشیده
که اسپها رفتار و آدم از گفتار مانده شاید دستبردی کرده باشم در منزل یوم گذشته

فرو گذشت بندگان ما از استماع این معنی مانند سیماب بیقرار گردیده فرمودند که نظر با آیهٔ کریمهٔ
اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون عمر زیاد و کم شدنی نیست همگی سوار و
پیاده مستعد و آماده شوند تا آنچه خواست خدا باشد خواهد شد شاید که محراب خان را
دیروز بوی فتیله بدماغ رسیده بود که بندگان ما را تکلیف کوچیدن از آن طرف با نظر
نمود همین که محراب خان شنید که ارادهٔ بندگان همایون چنین است سراسیمه دویده بزبان
معذرت کشود که ما فدویان هنوز هلاک نشده ایم که بندگان همایون با این نمکحرام بد انجام
مقابل شوند اگر مراعات عهد و پیمان که فیما بین این اخلاص نشان و آن نمکحرامان سراسر
بحسب تقدیر و اتفاق رو داده نمیبود ازین آمدن متنفسی جان بسلامت نمیبرد اگر فردا
چون بخت برگشته خود برگشته رفت بهتر و الا ما طائفهٔ بلوچ تا همگی از سر نگذریم
همایون را کسی نخواهد گذاشت که بروی سپاه و تباه آن نمکحرام نظر فرمایند اگر بسبب
بندگان همایون بمارنجی رسد بهتر از آنکه ما همگی شهید شویم که بما رسد ناچار بندگان ما عنان از قصد
کشیده در جادهٔ صبر ایستادند و از بی‌مهری فلک خیره چهر
میگذشتند خبر — زمانه نیک و بد آبستن است ؛ ستاره گهی دوست گه دشمن است ؛
بفضل الله با بشارة و تحکم ما برید که آن نمکحرام خائب و خاسر برگشته رفت و محراب خان
بشرف عرض رسانید که شهسوار خان و فتح خان از وابستگان فدوی که تا این زمان نزد
فدوی محبوس بودند گریخته و به حیله رفته باتفاق سمندر خان آتش فتنه و فساد روشن ساختند
و تمام الوس را بجود گردانده الطاف آن از فدوی بسبب مشکل هرگاه از سحاب عنایات و احسان
بندگان همایون ترشحی شود البته الطاف آن بوجه کامل خواهد شد بندگان ما مشار الیه را

مطمئن ساخته بعد از چند یوم از آنجا نهضت فرموده از راه دره مولا منزل فرسا شد عجیب دره
که تنگی راهش چون دل بخیلان تنگ و در نشیب و فرازش فرس طاقت و توانائی لنگ و از ارتفاع
کوههای طرفینش سر برج افلاک کشیده بل چشم مهر و ماه عمقش ندیده با وجود یکه از سنگ گشته
و از گرانی سنگهای جانبینش سینه گاو زمین چاک گردیده آنکه در راهش افتاده شاید در
برداشتن آن کمر کوه شکسته غرض بعد قطع منازل نه گانه چون در موضع کوترو بندگان ما
زینت بخش شدند ملاحظه فرمودند که شهنواز خان و فتح خان بدستیاری سردار سمندر خان
نهایت کار و امور محراب خان را خراب کرده اند بلکه نزدیک است که شهر بهاگ را برابر بخاک
نمایند لهذا فرمان همایون شرف صدور یافت که سردار سمندر خان احرام بند کعبه حضور شده
شهنواز خان و فتح خان تا ورود مسعود بندگان همایون در بهاگ مقدمه را معوق گذارند
چون سردار مسطور بموجب امر حضور مشرف اند و رشد بندگان ما بعد قطع منازل زینت افزای
موضع بهاگ شدند شهنواز خان و فتح خان با طائفه بلوچ که قریب بهاگ هنگامه شور و شر
با فلاک افراشته بودند بندگان ما باستخاطر محراب خان آنها را از آنجا واپس کرده نایره شرارت
و جمعیت ایشانرا باب تدبیر و موعظت منطفی ساختند بعده بندگان ما در تهیه جمع آوری
لشکر و در فکر آنکه آلات حرب و اسباب ضرب چگونه بدست آید شدند سردار سمندر خان که
شروع بکوشش مطلب بود بشرف عرض رسانید که اجتماع لشکر و اسباب پادشاهی بدون فرصت
درین ملک و نواحی غیر ممکن الوسات اینجا طریقه و راه اند که امروز اینجا آمدند و فردا گروهی
رفتند درین صورت مبالغ کثیره باید تا بشمار در ایشان رسید و با وجود آن ایشان تمام
کس نشوند و مخالفان در کمال [illegible] دست [illegible]

خبر باطراف و جوانب انتشار یابد لشکر قلمی مجتمع گردد لیکن با مردم الوس بی ساختگی جنگ و
جواب دشمن آراسته داده شود همدر آن فرصت سردار مذکور نیز نهایت علیل که از شدت
مرض بر بستر ناتوانی ذلیل افتاده بود بندگان ما فرمودند که شما در یحال سوی نزد
عیال و اطفال خود بروید شاید که بسبب آرامی چند روز صحت یابید ان شاء الله تعالی
بعد عافیت عقدهٔ خاطر بناخن تدبیر کشوده خواهد شد چون سردار مسطور از حضور فیض
ارتخاص یافت باول منزل بندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة روح روحانی را
از کالبد جسمانی بسیر ملک جاودانی پرواز داد و چون این خبر بمسامع جلال خاقانی
رسید از نهایت افسوس سبحان شربت غم نوشیدند چراکه سردار مغفور درین سفر گوی سبقت
در میدان خدمتگاری از همه مقربان حضور ربوده و در جانفشانی سرکار فیض مدار و رضاجوئی
صغار و کبار نالی در بار عقده از دل هر کس میکشود زهی استقامت و پردلی که برادر و
برادرزادگانش در قندهار نقد جان را نثار بندگان همایون آثار نمودند و آهی از دل نکشیدند
و خود را بهمین منوال رسید اما افسوس که طغرا نویس دیوان ازل نامهٔ حیات از دستش
برده در پیش بندگان همایون بعد از افسوس فراوان معتبران را فرستاده که آن گنج خداداد
را در کنج زمین مدفون ساخته عیال و وابستگان او را مالی رنج در بهاک سکنی بخشند
بعد این واقعه بخاطر خطیر خطور نمود که بدست خالی و کیسهٔ تهی بنای هنگامه و فراهمی لشکر و
سامانه اگر بالفرض گذاشته شود پیشرفت کار چگونه خواهد شد لازم که باز بلود یا سند
بسیر برای دوستان اندمال جریحهٔ سینهٔ افگار نمائیم لهذا از بهاک قطع منازل مقصود
نموده اولاً بخاطر خطیر رسید که از حدود مزاری اگرچه راهیست غیر آباد که از عدم آب

و وفور زحمت و خواری مرکب قوای انسانی با وجود پابندی طویله هستی از شنیدن بوی سواد
باافسار نفس ره نورد منزل نیستی میگردد چونکه قریب المسافه است بهتر که مرحله پیمای منزل
مقصود شویم ثانیاً عقل مصلحت سنج چنین رهنمون شد که ع ره برو لی ره مرو هر چند
ره پیچان بود ؛ فلا جرم نهضت فرما بسوی لارکانه . توابع شکارپور شدیم چون لارکانه
که بدخل و تصرف حیدرآباد یانست رونق بخش گردیده چند یوم بسبب ماندگی و تعب راه اقامت
پذیر فتیم میران خیرپور بشرف عرض رسانیدند که هرگاه آفتاب عالمتاب سلطانی از مطلع
خیرپور نور افشان منزل مقصود میگردد ما در خدمتگاری قامت خود را چون رایت سپهر
خواهیم افراشت مقارن آن میران حیدرآباد نیز معروض داشتند که طی منازل مقصود
از هر راهی که خاطر بیضا مظاهر مقتضا نماید در جانفشانی خود را چون ماه انگشت نمای
جهانیان خواهیم ساخت بندگان ما که والا شوق و نیاز بطرف زیارت اهل شهر سیهوان
بود عنان مقصد بجانب حیدرآباد معطوف فرموده بعد حصول مقصود در حیدرآباد بر کنار
رود قلیلی در باغ میر زین العابدین مشتعل کننده میر اسمعیل شاه در ۲۹ شهر رمضان المبارک
سنه [illegible] نزول اجلال فرموده هم میران مذکور خود را در خدمتگاری معاف نداشته همگی [illegible]
وقت صرف نموده و پیشکش از نظر فیض اثر گذرانیده چند روز که بندگان ما رونق افروز
بودند در استحصال دولت حضور و ذخیره اندوز تمنای خود گردیدند و بندگان ما نیز
بتلطفات شاهانه مطمئن و بانواع خسروانه بهجت آگین ساخته حسب مصلحت وقت از راه
جیسلمیر بیکانیر عزیمت ناگور [illegible] گردیده بتاریخ هشتم شهر ذی قعدة الحرام سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه هجری [illegible] ساحه [illegible] گردیدیم تا بر ضمایر اصحاب دانش و ارباب بصیر

## آغاز دفتر سوم

### وقایع سی و پنجم عزیمت نمودن بندگان سکندرشان دارا دربان چراغ دودمان شاه دران شاه شجاع الملک کشورستان بهمراهی و مددهی صاحبان عالیشان بامر ملکه انگلستان بجهت تسخیر ملک افغانستان و گوشمالی جماعه سرکشان

بر ضمائر ارباب بصائر و نظائر مخفی و مستتر نماناد که چون کوکبه شاهی و طلیعه رسیده
کشورکشای شهنشاهی بتجمل و سامان نامحصور در ملک شکارپور رسید و لوای ظفر
التوای افواج بحر امواج جهان پیمای انگلیسیه رونق پیرای آن سرزمین سعادت قرین
گردید راقم این اخبار صحت اشعار المسمی بمحمد حسین تجار که از ساکنان دار الفتح
هرات هست قبل از نزول طلیعه منصوره در بلده مذکور بار اقامت انداخته بودم
از قضا و حسن اقتضا عند ورود جنود مسعود بجمعی از سران سپاه و بعضی از مقربان و
محرمان بارگاه فلک اشتباه پادشاه والاجاه طرح موافقت و رسم اتحاد درست افتاد
و شیوه محبت و مجالست و شیمه اخوت و موانست فیما بین بی شبهه و شین دست داد
حتی که این بی خطر و خالی از زیان همسفر با ایشان شده در قندهار و از آنجا در کابل رسیدم
بلکه تا زمان اختتام فتنه بلوا و برهمی خاندان رفیع الشان شاه والاجاه از کابل و
جلال آباد راقم را اتفاق سفر بجائی نیفتاد از آنجا از شیوه وقایع نگاری دست بعضی
کما ینبغی داشتم جابران همگی بمدد داد و باعث ایجاد صلاح و فساد که در نزول اجلال

شاه شجاع الملک پادشاه افغانستان و افواج بحر امواج پادشاه انگلستان درآن دیار
ورود صورت پذیرد و ظهور نموده بود همه را در صحیفه خاطر مرتسم و مستشم دید اشتم در زمانیکه
دوست محمد خان برخصت و رعایت صاحبان انگلستان از کشور هندوستان آمده
کابل فتنه خیز شد و غربال فلک بر ساکنان کابل از تنور شرار انگیز مکر و نفاق آتش بیز گردید
چندی از مردم تجار ایران که هر یک اظهار اخبار بلاخلاف از احوال صلح و مصاف
انگریزی و شاهی حسن گفتار و لطف اشعار بل تحفه مستور برای شائقین در دسایر
دیار خویش مید انستند هرچند که از روی طبع گستاخ بنا بر جست و جو قدم زن هر کوچه کا
شدند پای خود را جز در سنگلاخ ترهات شاخ در شاخ ندیدند عاقبة الامر بنا بر
اظهار راقم عقده خاطر صدق مآثر را کشودند و چهره رعنای صحت این اخبار از آئینه
یقین هر یک اظهار نمودند و بالهام طبع انصاف گزین این مجموعه را افسوس ناظرین
نام نهادند الحق این احوالیست که راقم بچشم خود دیده و این مقالیست که از محرمان
پادشاه جمجاه بگوش خویش شنیده ارباب غرض را درین کلمات صدق آیات دخل
کردن جز داغ فضولی بر ناصیه حال خود نهادن دیگر حاصلی نیست چه آغاز

## حال حرکت بابرکت پادشاه جمجاه از هندوستان بولایت افغانستان

چون بعد از تقریر و تصدیق عهد نامجات که حق آیات مثبته
۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجری که تمامی مضامین فلاحت تضمینش اتحاد و
یگانگی دوام سرکارات ثلاثه یعنی سرکار جهاندار انگلیسیه و سرکار گردون اقتدار حضرت
شاهنشاهی و سرکار تهور شعار مهاراجه رنجیت سنگه بهادر در امور خیر و شر و نفع

وضبط سلوک دوست و دشمن وغیره مطالبات صلاحیت سمات که باستصواب

والاجناب لارڈ آکلنڈ بهادر بذریعه و واسطه عالیجاه معلی جایگاه سفیر با تدبیر

مستر جی ولیم میگناتن صاحب بهادر صورت ترتیب و زیب توثیق یافته که صورت

عبارتش این است نقل دفعات عهدنامه که صاحب والامناقب

مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر از مهاراجه رنجیت سنگه بتحریره

۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجریه نوشته آورده از آنجا که سابق

ازین فیمابین سرکارین یعنی سرکار والاقتدار خالصه جی و سرکار گردون اقتدار شاه

شجاع الملک عهدنامه مشتمل چهارده دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسبب

از اسباب ملتوی مانده اکنون که صاحب والامناقب مستر ولیم جی میگناتن صاحب بهادر

که بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارڈ آکلنڈ گورنر جنرل صاحب بهادر با اختیار

کل جهت توثیق و تکمیل عهدنامه مسطور از راه دوستی مؤتلفه قدیمه معهوده هر دو سرکار

عالیمقدار یعنی خالصه جی و کمپنی انگریز بهادر در حضور انور خالصه جی تشریف آوردند

عهدنامه مذکور از سر نو با اضافه چند فقره دوستی آیات و چهار دفعه شرائط جدیده که

جمله هژده دفعه باشد باتفاق و صلاح دوستانه سرکار یکرنگی آثار کمپنی انگریز بهادر مقرر

و مستند گردید که بموجب دفعات و شرائط مرقومة الذیل فیمابین مغایرت و جدائی متصور

نیست و نخواهد شد فقط ❊ آنچه ممالک متعلقه این روی آب سنده و آن روی آب سنده

که در تحت و تصرف و در علاقه سرکار خالصه جی داخل است صوبه کشمیر معه حدود شرقی و

غربی و جنوبی و شمالی اتک چهچه و هزاره و کهبل و انب و غیره توابع آن پشاور معه

(حواشی دستی در حاشیه:) خالصه جی — لقب رنجیت سنگه — مقرر و مستند — قدیمه معهوده — افزودن را گویند

یوسف زائی وغیره وخٹک وهشنگر وپچھنی وکوهاٹ وهنگو وسائر توابع پشاور تا حد
خیبر بنو ودوڑ ووزیری وٹانک وگرانگ وکالاباغ وخوشحال گڈه وغیره توابع آن
ڈیره اسمعیل خان معه توابع آن ڈیره غازیخان وکوٹ مٹھن وعمرکوٹ وغیره معه
جمیع توابع آن وسنگهر ومنڈ واجل وحاجی پور وراجن پور وهرسه کچهی تعلق منکیره با تمام
حدود آن صوبه ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف وسائر خاندان سدوزائی را
در ممالک مرقومة الصدر هیچ دعوی وسروکار نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن نیست و
نخواهد شد همین عنوان مدام تعلق مذکور ملک مال خالصه جی نسلاً بعد نسل وبطناً
بعد بطن هست وخواهد بود ۞ شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و
رهزنی ودنگه وشور وفساد باینطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد و اگر احیاناً کاردار از
سرکارین که معامله خورد وبرد نموده رو بفرار نهاده غیر حاضر باشند از جانبین واپس سپرد
شوند و آنچه آب نالهٔ کوه خیبر برای مصارف قلعه فتحگڈه وغیره بموجب قدیم میرسد
احدی مسدود نسازد فقط ۞ عبور کسانیکه مطابق آئین مؤلفه دوستی سرکارین
عالیین خالصه جی وصاحبان کمپنی انگریز بهادر از دریای ستلج متعلق بچٹهی واجازت
سرکار خالصه جی است همچنین از دریای سند که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام
بچٹهی واجازت سرکار خالصه جی خواهد بود وشاه موصوف بغیر اجازت وچٹهی سرکار
خالصه جی عبور شدن نخواهد داد ۞ در مقدمه شکارپور وملک سند این روی دریای
ستلج باشد هر آنچه فیمابین سرکار خالصه جی وسرکار شاه موصوف مطابق رضامندی
دوستی ویکرنگی قدیمه وآئین مؤلفه سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی وسرکار کمپنی

انگریز بهادر آنچه معرفت کپتان کلاد و مارتین وید صاحب بهادر پلتیکل ایجنت بهادر دو قبضه
صمیمی و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین مؤلفه معهوده قرار
خواهد یافت بسرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود فقط ؛ شاه موصوف
بعد ظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نوعمر عمده و اعلی و خوشرنگ و خوشخرام پنجاه پنج
راس و یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده و هفت قبضه پیشقبض اصیل ایرانی و بیست و پنج اسپ
قاطران عمده بالاقد و میوه ولایت چه خشک و چه تر و شترهای عمده شیرین در تمام
ازراه جالها وغیره در الکای پشاور و انگور و انار بیدانه و ناک و سیب و بهی و بادام
کشمش بمقدار وافر سال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ و بکرس
و چوخهای سمور و کمخاب زربفتی و قالین ایرانی جمله یکصد و یک پارچه سال بسال علی الدوام
بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند فقط ؛ القاب مراسلات بموجب مساوات فیمابین
سرکارین عالیین ممدوحین جاری خواهد ماند فقط ؛ آنچه سوداگران اسپان وغیره
بیوپاریان طرف ولایت عازم سری امرت سر جیو و لاهور و تمام ممالک محروسه سرکار
خالصه جی خواهند بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تاکید و تاکید بعمل خواهد آمد
و از جانب سرکار خالصه جی هم همین نهج در ینباب بظهور خواهد رسید فقط ؛ سرکار خالصه جی
تحائف بطریق دوستی از قسم پشمینه وغیره بموجب تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف
خواهد فرستاد — از قسم پشمینه ۵۵ پارچه — ململ ۲۵ تهان — کمخاب ۲۵ تهان — دوپته بنارسی ۲۵ تهان — کهیس پیارسی ملتانی [illegible]
دستار سفید ۲۵ تهان — پنج پاره ۵ اثار ؛ آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خرید اسپان وغیره

[illegible]

و یا برای کاری دیگر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف بملک پنجاب وغیره ممالک

محروسه برای خرید و فروخت بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی و پشمینه وغیره اجناس

مامور شوند سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش با آنها و سرانجامی کار

آنها متوجه خواهند بود فقط ❁ هرگاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف

باتفاق حسنه یکجا شوند شاه موصوف کار بد در حق گاوان هرگز هرگز اصلاً

مطلقاً شدن نخواهد داد فقط ❁ هرگاه سرکار شاه موصوف فوج سرکار خالصه جی را

بنابر امداد همراه برد آنچه از رفتاندان بارکزائی وغیره مال و اسباب جواهر و اسپان

و اسلحه و اسباب خورد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار

خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اگر سوای فوج خالصه جی

بدست شاه موصوف آید شاه موصوف اسپان عمده و اشیا نفیسه از آنچه خورد و کلان

جواهرات وغیره بطریق تحفه مصحوب وکیل معتبر بسرکار خالصه جی ارسال دارند

مدام معتبران شاه موصوف به سرکار خالصه جی معه رسائل و تحائف تحفه و هدایا

هر یک بطور حاضر و مامور خواهند بود فقط ❁ هرگاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار شاه

موصوف بدنظر تکمیل مرکوزات عهدنامه هذا نماید شاه موصوف فوج با سرداران

کلان ارسال دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب الضرورت شاه موصوف بدنظر تکمیل

مرکوزات عهدنامه هذا فوج مسلمانان معه سرداران کلان تا کابل مامور خواهند نمود

سرکار خالصه جی در وقت برای پشاور شود از طرف شاه موصوف یکشهزاده بجهت ملاقات

سرکار خالصه جی بیاید تعظیم و تکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید فقط

دوست و دشمن هر سه سرکارات ممدوحین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر
و شاه موصوف واحد شست نقطه ۹ مبلغ دو لک روپیه ضرب نانکشاهی امرتسری
یکلدار سال بسال بالضرور از ابتدای ماموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه
موصوف در کابل جهة تعین فوج خالصه جی اندرون علاقه دار الملک پشاور بقدر
پنجهزار سوار و پیاده از قوم مسلمان بنابر پشت گرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای
کومک شاه موصوف هرگاه که در صواب دید سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر باتفاق و
صلاح سرکار خالصه جی بهیچ کومک ضرور متصور شود خواهند رفت در سرکار خالصه
مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رو نما شود
پس تدارک آن باتفاق و صلاح سرکارین عالیتین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز
بهادر بموجب توقع بظهور خواهد رسید در صورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه
موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جی حاضر باشد منجمله مبلغ
مشخصه مسطور بموجب حساب مجری خواهد شد سرکار کمپنی انگریز بهادر مادامیکه امری خلاف
شرایط عهدنامه هذا از سرکار تحقیق بظهور نرسد متکفل ادای مبلغ مشخصه مذکور سال بسال
بلاناغه بسرکار خالصه جی خواهد بود نقطه ۱۰ آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سنده
انحصار هست شاه شجاع الملک و سایر خاندان سدوزائی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد
بطن بابت تعلق داری یا باقیات معامله یا از کلی وجه حال و مستقبل آن ممالک
هیچ دعوی و سرکاری نیست و نخواهد بود و ممالک مذکور مال میران سنده نسلاً بعد نسل
هست و خواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانکشاهی امرتسری

باکلدار بموجب مجوزهٔ سرکار کمپنی انگریز بهادر بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از
جملهٔ آن مبلغ پانزده لک روپیه نقد بسرکار والا اقتدار خالصه جی رسانیده دهد و باقی مبلغ
پانزده لک خود بگیرد هرگاه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس آنوقت دفعهٔ چهارم
عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه چیت سمت ۱۸۹۰ که شرح آن مطابق اصل در صدد مندرج است
منسوخ خواهد گردید و مراسم رسل و رسائل و تحائف فاخره عمدهٔ اعلیٰ فیمابین سرکار خالصه جی
و میران سنده بعادت قدیمه جاری خواهد بود فقط ۔ هرگاه شاه شجاع الملک در ملک کابل
و قندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه با ممالک محروسهٔ والی
هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض و دست انداز نخواهد شد فقط ۔
شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالیتین
سرکار خالصه جی و سرکار کمپنی انگریز بهادر معامله و سروکار با احدی از سرکاران غیر
نخواهند کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکرکشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان
انگریز بهادر نماید بقدر مقدور خود بمقابلهٔ آن پردازند فقط ۔ آنچه دفعات مرقومة الصدر
مرقوم شد سرکار خالصه جی و سرکار انگریز بهادر و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی
[illegible] تمام منظور [illegible] عهدنامه بشرط ثبات دفعات مسطوره بنام
[illegible] والا اقتدار شرائط
عهدنامه بعمل خواهد آمد تحریر پانزدهم ماه [illegible] سمت ۱۸۹۵ در لاهور فقط ۔
۱۸۹۵ [illegible]
[illegible] شاه شجاع الملک [illegible]

پس شهزاده موصوف از طرف مهاراجه صاحب بهادر مورد تعظیم و تکریم مطابق شان جلیل خود
خواهد گردید شهزاده موصوف را اختیار خواهد بود که منجمله صاحبان عالیشان همراه لشکر
مهاراجه صاحب بهادر یکی را همرکاب گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب بهادر که مسلکیر
باشند بطرف کابل قدم پیش نهند در صورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملک
نمایند با لوجوهات دیگر پیش رفتن شهزاده موصوف در نظر صاحبان همراهی لشکر با ارکان
مهاراجه صاحب بهادر که حسب الحکم مهاراجه صاحب بهادر مشیر و شریک این امر آنها باشند
انسب و اولی متصور باشد اگر شاه شجاع الملک بدنظر رجوع کنانیدن بسوی خود سرداران
افغانستان را برای انجام مرام خود و حصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد
که سلطان محمد خان هم همرکاب خود بطرف قندهار شود پس مهاراجه صاحب بهادر اجازت
رفتن بخدمت شاه از سرداران موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک
عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان نگهدارد و اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب بهادر
بعبور حدود ممالک محروسه خود باتفاق و صلاح صاحبان عالیشان که در لشکر مهاراجه
صاحب بهادر موجود باشند مناسب متصور گردد در آن تقدیر اتفاق و صلاح صاحبان
همراهی لشکر که با صاحبان همرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت
واجب متصور خواهد شد هرچند که اینهمه مراتب پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب بهادر
رسیده است تاهم برای رفع شک و شبهه آینده انسب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر و تفهیم
درآید بجناب فیضمآب اشرف همری مهاراجه صاحب بهادر گزارش شد ۱۴ ماه ... مبارک
سمت ۱۸۹۵ فقط ؛ نقل مقتضیات بندگان ظل الٰهی که نوشته اش میکناتن صاحب بهادر برده

اول آنکه از اولاد شاه دُرّان و فرزندان و متعلقان بندگان ما هر کس باشد و رعیت سپاه و افسر و سران دُرّانی و که و مه که در ولایت باشد در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندگان است در این امر از صاحبان و غیره هیچ کس متعرض نخواهد شد ❊ ۲ هرگاه بندگان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات توابع کابل و قندهار و شکارپور لشکرکشی نمایند و یا بجهت تفریح آورند در این امر ممانعت نخواهد بود ❊ ۳ هرگاه کابل و قندهار و شکارپور متصرف بندگان ما باشد باید که توابع آنها که در زمان سلطنت [illegible] تعلق به بندگان ما داشته باشد ❊ ۴ در زمانیکه بندگان ما در کابل متمکن شوند و صاحبان عالیشان هم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت و اگر چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور [illegible] بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود ❊ ۵ در میان صاحبان [illegible] هیچ از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما امری [illegible] نخواهد آمد ❊ ۶ در خصوص دادن دولت [illegible] و چیزی دادن از شکارپور [illegible] بندگان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چراکه اول آن ملک گنجایش آن [illegible] نواحیات بندگان ما و سپاه بعمل آید و دیگر که [illegible] مالگزاری و مالیه دهی منظور صاحبان می آید [illegible] صاحبان است هرگاه گنجایش آن در آن ملک ببینند و یا مناسب و صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان ما تعلق بصاحبان عالیشان است ❊ ۷ چونکه سلطنت رو بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک و ولایت را غصب نمودند همچنان سندیان شکارپور

مفتوحی [illegible]

کفایت از دولت [illegible]

بتحت تصرف آمهند درین امر ممانعت نخواهد بود ۰ هرگاه کابل وقندهار بتصرف بندگانها

درآید باید که توابع آنها که درزمان سلطنت قلمبند بود بدستور سابق ۰ درزمانیکه بندگان ما

درکابل متمکن شوند وصاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگر

چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندگان ما خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود

درمیان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان ما

بوقوع نخواهد آمد ۰ چون سلطنت رو بخرابی آورد همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را

غصب نمودند همچنان ... ان در سرکار پدر آورمان خود نشانیدند آمعنی بندگان ما نهایت

سخت وشاق میشود که سندیان نیز ضبط ملک پادشاهی نمودند بخاطر بندگان ما مدام همین بود

که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابر مصلحت

و از روی خیرخواهی آوردن ذکر سکارپور را در دفعات مطلوبه جائز نداشتند و در خصوص

دادن دو لک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنگه هم بندگان ما شاق بود صاحبان عالیشان

عذرات آنرا نیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر بیگانگی که صاحبان عالیشان دارند

ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی چند دفعه مطلوبه مرقومة الصدر بمهر و دستخط مزین

گردد از آنجا که فیما بین بندگان ما و صاحبان عالیشان اتحاد و یکوجهی میباشد سر موئی

جدائی متصور نیست بازی از ثبت گردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلوبه مرقومة الصدر تشفی

تسلی بندگان ما میگردد و نیز از بن مبادا چیزی درمیان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد فقط

اجوبه دفعات مطالب شاه ذیجاه شجاع الملک پادشاه از طرف نواب

مستطاب معلی القاب گورنر جنرل بهادر مرقومه ششم ماه اگست سنه ۱۸۳۸ عیسوی مطابق پانزدهم

اجوبه دفعات مطالب شاه از لارد صاحب بهادر

شهر جمادی الاول سنه ١٢٥٤ هجری سوال اول انکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندگان با هر کسکه باشد در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندگان ستا درین امر از صاحبان و غیره هیچ متعرض نخواهد شد جواب ١ درین ماده خاطر مبارک جمع باشد زیراکه اصلاً ارادهٔ سرکار دولتمدار انگریزیه نیست که در پرداخت و عدم آن و خیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد و اعتلا مداخلت نماید در هیچ امر آن سلالهٔ دودمان عز و علا مختارند ٭ سوال ٢ هرگاه بندگان در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنگی ملک بسمت بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحیات و توابع کابل و قندهار لشکرکشی نمایند یا بتحت تصرف آورند درین امر ممانعت نخواهد بود ٭ لفظ شکارپور محو شد ٭ جواب ٢ یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت و ارادهٔ سرکار دولتمدار انگریزیه مصروف تاسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که دوست قدیم و محب صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهد بود و بهر وجوه و طریق که درینما مقتضای مصلحت باشد حسب تقاضای وقت بمشوره و کنگاش هر دو سرکارین عمل خواهد شد ٭ سوال ٣ هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندگان باشد باید توابع آنها که در زمان سلطنت تیمور شاه متعلق بندگان بود داشته باشد ٭ لفظ شکارپور محو شد ٭ جواب ٣ سرکار دولتمدار انگریزیه را نسبت بتحریر صادر بجز قوت تام و رونق بالاکلام گرفتن سلطنت آن خلاصهٔ خاندان عز و علا خواهشی دیگر نیست فاما مبرهن خاطر عاطر باشد که بانقلاب روزگار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکار میگردد و در بعضی احیان ممالک سلطنت وسعت می پذیرد و وقتی من الاوقات برخی از ممالک و مضافات سلطنت بدست دیگری

اهل حکومت دیگر درمی آید هما نا آن سلاله دودمان مجد و اعتلا روا و پذیرا فرموده اندکه
والیان پنجاب و سند بر ملکهائیکه سابقاً بدخل و تصرف سلاطین افاغنه بوده اند و
درین زمان بید تصرف والیان موصوفین اند موصوف الیهم قابض و متصرف
خواهند بود ؛ سوال ۴ درزمانیکه بندگان با در کابل متمکن شوند صاحبان عالیشان
عزم مراجعت نمایند یکصاحب بنابر وکالت واگر چند نفر دیگر که بجهة تمشیت امور
لشکر بندگان با خواهش نمایند صاحبان مضایقه نخواهند نمود ؛ جواب ۴ اخلاصمند را
بتمامتر خوشی و رغبت و خیلی خرمی و مسرت ماندن یکصاحب بطریق وکالت و چند نفر
دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظورست ؛ سوال درمیان صاحبان و مردم
ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندگان با امری بوقوع
نخواهد آمد ؛ جواب ۵ اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالاکلام این معنی
منظورست که درمیان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از
رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصهٔ خاندان عز و علا امری بوقوع بیاید ؛
سوال درخصوص دادن دو لک روپیه و چیزی دادن از سرکار پوسیند بندگان با
بسیار سخت و شاق معلوم میشود چراکه اول آن مملکت گنجایش آن ندارد که خرج و
اخراجات بندگان با و سپاه بعمل آید و دیگر اینمعنی مالگزاری و مالیه دهی منظور حضرت
نمی آید بخاطر صاحبانست هرگاه گنجایش آن در آن ملک می بینند و یا مناسب و
صلاح میدانند چه مضایقه اهتمام امور بندگان با تعلق بصاحبانست ؛ جواب ۶
یقین خاطر عاطر باشد که هرگز هرانچه اراده سرکار رفعت مدار انگریزیه بوده که

باآنسلاله دودمان مجد و اعتنا تکلیف در امر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بر
خاطر عاطر سامی گران و شاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش ریختهٔ خامهٔ آنوالاتبار
گردیده است بپاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده می آید که سرکار دولتمدار انگریز
در تعمیل و تکمیل مراتب عهود لابدیه و مستلزمهٔ ذات ستوده صفات هرگز ضیق و تنگی
افتادن آنوالاتبار روا و گوارا نخواهد داشت و هرچه درباره دادن زر بهارا جه
بهادر مالگزاری و مالیه دهی بنظر جهانیان درآمدن رقمزدهٔ کلک گهر سلک شده
بجواب آن همین قدر کافیست که در ادای مالگزاری و مالیه دهی و اجرت سپاه بونه
بعید یکه هست نمایان بل تفاوت زمین و آسمان ظاهر و عیان چه اکثر احیان اتفاق
می افتد که سرکار توانگر و قوی تر خرچ برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلی بسرکار
ادنی ازین قسم معامله و رویه را برروی کار می آرد پس تطویل کلام خصوص درینطور امر بیجا
محض است چراکه آنخلاصهٔ خاندان عظمت اینمعنی را روا داشته بمنظوری تصحیح شرائط عهد نامه
ثبت مهر و دستخط خود برغبت و رضا پذیرا فرموده اند ؛ سوال چونکه سلطنت ارو
بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک و ولایت را غصب نمودند همچنان بستدیان در شکار
پور آدبار بخود رانشاندند الحال که بندگان عالی در ملک و ولایت متمکن شوند باید همراه ایشان سند
شکارپور را هم واگذار شوند که ملک پادشاهیست متعلق به سرکار عالی است ؛ جواب
درباره دو دفعه نسبت شکارپور اینقدر کافی و بسنده است که در عهدنامه
حال طی بالانفصال یافته آن والاتبار آن استلزاق بقبول آمده ؛ این دفعه
شکارپور است محو گردیده چراکه در عهدنامه تجدیدی نوع دیگر نموده ؛ سوال

تطویل کلام
دراز کردن سخن را
مقصد پذیرا
پذیرفته

در تاریخ ۲۳ شهر شعبان المعظم سنه الیه پرچم کشای سمت سکارپور گردیده پس از
انقطاع منازل و انتهای مراحل و ملاحظه انواع بند و بست که از جانب مهاراجه
پتیاله والا معه عرائض تهنیت و از طرف مهاراجه رنجیت سنگه بهادر معه مراسله
مشعر تهنیت موصله که هر یک بوسائل و ذرائع وکلای خویش بجد و جهد ارسال داشته
بودند و شرفیابی عالیجاه نواب بهادر خان عباسی در بهاولپور بدربار کیوان اقتدار
و گذرانیدن انواع پیشکش از قسم اسپان تازی و اشتران عماری با سازهای طلا و
نقره کار و زر نقد و اجناس زری و ابریشمی بیشمار و موازی سی ضرب شهنگ معه
اشتران تیز رفتار و بالاپوشهای زرین و پیشانی پر نقش و نگار و دو ضرب توپ دشمن کوب
جلوی و ضیافت اساطین و اراکین دربار شاهی و سران و افسران سپاه شوکت دستگاه
انگلیسیه و باقی نفائس عرائس انتظام که معمول قدیم آبا و اجداد آن خلوصیت انجام بوده
و ممتاز شدن هر یک از وکلا و نواب موصوف حسب لیاقت و صداقت خود با خلاع
فاخره و اجوبات عرائض و مراسله و نفاذ دستخط و ارقام مطاعه در تاریخ شهر ذی الحجه
الحرام سنه الیه زینت بخش ملک سکارپور گردیدند صاحبان عالیشان استجازت ادای
سلامی سپاه نصرت پناه انگریزی که از جانب کلکته و بمبئی ملحق رکاب نصرت انتساب
شده بودند بسمع پادشاه والاجاه رسانیده در ترتیب افواج بحر امواج حسب ضابطه خودها
قیام نمودند غرض آنچنان آراستگی و پیراستگی در ادای سلامی مشاهده شد که ناظران
از فور حیرت از خود رفتند از همین که آیا در کوه قاف نشسته ایم که روحانیان جلوه
مینمایند و یا از هوش رفته ایم که در عالم بیهوشی عالم دیگر بنظر در می آید حضرت شاهنشاهی

از مشاهده استحال آنقدر خوشحال و مرفه البال که گویا ربع مسکون در تصرف ملازمان او
درآمده بعد از اتمام این تماشای عجیب افسران افواج را بشمینه و سپاه نصرت پناه را
نقدینه اکرام و انعام فرمودند پنج پلتن تلنگه و دو رجمنت سوار نوآموز که سرکار
انگریزی باسم سامی و نام گرامی شاه شجاع آراسته و پیراسته بودند از ملاحظهٔ آراستگی
آنها بکار قواعد شاه ممدوح زبان بتحسین گشودند چون مقتضای مرکوز خاطر صاحبان عالیشان
این بود که با میران سند شرائط مطلوبه خود را توثیق داده بعد حسب العهود شاه شجاع
و مهاراجه رنجیت سنگه بهادر مبلغی هم بجهت سرکار ازین ممدوحین بگیرند مگر میران سندیه اولا
بخیال محال باطله در اجتماع لشکر ابتر بسیار خود کوشیده که شاید صاحبان انگلیس بمعیت
سرداران افغان از انبوهی شکوه ایشان خائف و ششدره گردیده در امور مرکوزه خود
تساهل ورزند که ناگاه افواج بحر امواج انگریزیه چون تلاطم امواج دریای بیکنار و تراکم
شدت ابر بهار از دو جانب یعنی از سمت بحری و بری بحدود رسیدند در آنصورت دانستند که
هرگاه در مقابل نهایت الطاف ایشان نشینیم ضرر و غرق آب شمشیر ملازمان تهمتن توان ایشان
خواهیم شد و سوخته آتش التهاب و نزع نیران ایشان خواهیم گشت لاچار رشتهٔ مصلحت
نمود را حسب المصلحة [illegible] بیست و هشت لک روپیه نقد را
[illegible] که پنج صاحبان والاشان بموجب تقرر مبلغ پانزده لک بسرکار
مهاراجه رنجیت سنگه بهادر رسانیده سیزده لک روپیه را بشاه شجاع دادند ٭

## احوال کوچ از مقام شکارپور بعزیمت قندهار چون کوکبهٔ شاهنشاهی

و افواج بحر امواج انگریزی از شکارپور [illegible] شاه شجاع [illegible] از آنجا

بلوچ نوشته که سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب حاصل سازد آن بی نصیب بنا بر
تمرد و عدول عذرات ناواجب غیر معقول در میان آورده اگرچه معتمدان خود را بحضور
شاهی فرستاد آخوند مشکه دران ایام از شان او میبایست بظهور نرسید و نسق
بندوبست رهزنی و خیانت طوائف بلوچ نیز نتوانست نمود حتی که مردمان بلوچ درین
همین مقام و کوچ مردمان زر و مانده لشکر را بی خطر معرض تلف میرسانیدند آخرالامر
بمجرای همان خسران بود که فوج پاسبانی بعد از تسخیر کابل هنگام مراجعت بهندوستان
تا دیر با دست قتل و غارت صحرا انجان و ساکنان قلات نصیرخان و اموال آنان درازی
بملکت او و اولادش سبب خرابی و تباهی رسانیدند حتی که تا بانزاد اولادش در ظل عاطفت
دولت زوال انگلیسیه استظلال نجستند روی آرامی و عزت ندیدند غرض کوکبه شاهی
و لشکر ظفر پیکر انگریزی هرگاه از ملک صحرا انجان منزل بمنزل عبور فرموده در محال
کدلی که تا شهر قندهار مفاصلت [illegible] گروه وارد رسیدند چون آن قندهار بهوای کارزار
با سپاه پیاده و سوار جرار خود قریب محال مذکور در قلعه فتح الله خان منزل نموده همدران روز
کدو خان نام همنه یکی از سواران جرار دلاوران نامدار سرداران مذکور بود مگر بجبیر
تفنگ [illegible] صاحب بهادر را از چراگاه گرفته برد شب که بر سر دست آمد سرداران
مذکور از روی مصلحت در مقابله نمودن با افواج بحر امواج انگریزیه خیر و عافیت خود ندیده
آوازه شهرت دروغ در لشکر خود دادند که امشب بر فوج انگریزی شبخون میزنیم چنانچه
این خبر در لشکر صاحبان عالیشان نیز رسید بنا بران مردمی که خیمه‌های آنها بیجا بود
آن همه را جا بجا نموده نهایت در خبرداری و حراست بردند جنگ که سرداران مذکور

بعزم دروغ سوار شدند بطریق فرار عطف عنان بجانب شهر قندهار نموده بعد ورود شهر
عیال و اطفال خود را بر اسپ و اشتر سوار نموده بسمت ایران هزیمت اختیار نمودند حاجی تاج محمد خان
کاکری از همانجا از موافقت سرداران مذکور پا کشیده با سواران خود همان شب بجبهه سائی
عتبهٔ علیهٔ شاهی در کنار لشکرگاه انگریزی از جهت عدم اجازت حارسان و طلایه داران
فرو کش شده علی الصباح بحضور شاه شجاع مشرف شده با صاحبان عالیشان ملاقات
نمود از تقدیم شاه شجاع و صاحبان بهادر نهایت مسرور گشته مشار الیه را بخلاع فاخره
و مواهب لا تعد ممتاز ساخته بخطاب مستطاب نصیر الدوله سرافراز فرمودند صاحبان بهادر
از ورود حاجی خان مذکور بشاشتی ما لا تحصی نمودند با ینمراد که اگر سرداران قندهار ده چند
سپاه خود لشکر ها میداشتند و حاجی خان مذکور نیز شامل ایشان میبود هم در مقابل فوج
ظفر موج در شهر قندهار تاب استقامت و طاقت استدامت نمیداشتند لاکن از پایداری
چند روزهٔ آنها البته موجب قتل و غارت خلق الله بلا اشتباه واقع میگردید چونکه حاجی خان
کاکر بحضور شاه شجاع مشرف شد و استقامت سرداران در شهر قندهار میسر نگشت در حقیقت
خلق خدا از قتل و غارت نجات یافت در حقیقت این هم فتحی بود که از قدوم حاجی خان
کاکر میسر شد غرض فردای آن از آن منزل کوچ نموده در قلعهٔ فتح الله خان و از آنجا بسوم
منزل در تاریخ ۲۴ شهر صفر المظفر یوم یکشنبه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج
هجری خارج شهر قندهار رونق افروز شده فردای آن یعنی بیست و پنجم شهر مذکور یوم دوشنبه
حضرت شاه شجاع با مکناتن صاحب بهادر و مصاحبان ایشان در ارگ شهر مذکور
رونق بخش گردیده افواج انگریزی را از سواره و پیاده و توپخانه بکمال تزئین آراسته

وسلح وکمل ساخته وشاه زمان شاه را از خارج شهر واقع دشت عیدگاه بتخت ارتقا بسمکر
نموده از همه افواج سلامی ادا کرده و از همه صاحبان وافسران نذرانه گذرانیده تحیتهای
تازه ومسرتهای بی اندازه نمودند شاه زمان شاه از مشاهده اینچنین تعظیمات وملاحظه
اینهمه تکریمات ممنون ومرهون گشته آنچنان در رضاجوئی صاحبان عالیشان میکوشیدند
که در قید قلم نمی گنجید وحسب الرضاء صاحبان والاشان خوانین درانی را از هر طائفه بمنصب و
جاه شان سربلند میفرمودند چنانچه برخلاف عصر بارکزائیان کسانیکه طاقت جر بستن
بخانه خود نداشتند هر یک در بستن وآراستن کمندهای اسپ واشتر قدرت یافته از دولت
وجود اسباب حشمت وبزرگی همه ارجمند شدند ومرد سپاهی که مدام دست نارسا برای
بخواستن وام دراز بود ورعیت که همیشه سر خود را بر زانوی بی روزگاری میسود کیسه
ایشان از درمهای عشرت پر ودل ایشان از غمهای محنت خالی گردید شاه زمان شاه تخمینا
دو لک روپیه بدعت وزیاده خراجی ایجاد بارکزائیان را برعیت ناتوان واگذار فرموده
بخشیدند در عصر حکومت بارکزائیان جوال گندم را که بوزن نه من پخته هند غله میداشت
بیک روپیه میدادند مردم خریدار بحامل آن میگفتند چه آورده چون نام گندم میگرفت دشنام میدادند
که چرا چنین هم نیاوردی یعنی آن نسبت بآن عزیز تر است باوجود اینچنین افراط غله مردم رعایا و
سپاه از وفور تنگدستی صورت روپیه را بچشم نمیدیدند در زمان شاه زمان شاه وصاحبان
عالیشان که فی روپیه دو آثار هند گندم فروخته میشد ساکنان آنجا را آنقدر رسا فرخ بود
که کودکان در کوچه وبازار با روپیه ودینار بازی میکردند غرض حضرت خاقان وصاحبان
عالیشان در اهتمام سپاه ورعیت آن ملک مخصوص پرداخت خوانین درانی بکمال اتفاق و

ومهربانی میکوشیدند حاجی دوست محمد خان نام اسحاق زائی را که از نامداران آن ممالک بود
از سرحال گرم سبیل طلب فرموده در ظل عاطفت داشتند حضرت خاقانی رعایت و پاس خاطر
این دو نفر یکی حاجی خان کاکر و دیگر حاجی دوست محمد خان اسحاق زائی را که نامدار و صاحب
جمعیت و وقار بودند البته بغایت منظور مینمودند ۞ احوال تجدید عهدنامه
مفصل بفصول هشتگانه و وقوع واقعه دختری از آنجا بمقام قندهار
و آمدن میگناتن صاحب بهادر بغیر وثیقه که در لودیانه زیب ارقام یافته بود و عهدنامه
جدیده محتوی بر دفعات هشتگانه بمقتضای خاطر خود تقیید تحریر آورده بمهر حضرت خاقانی
مزین نموده گرفتند که نقل مفصلش این است ۞ نقل عهدنامه دوستی و محبت
فیما بین سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر و شاه ذیجاه شجاع الملک پادشاه که بمعرفت
میگناتن صاحب بهادر ایلچی و وزیر انگلیس از طرف دولت باهره هند و پادشاه ذیجاه
شجاع الملک شاه ممدوح برای ذات والا صفات و اخلاف شاه ممدوح الیه بتاریخ [illegible]
۱۸۳۹ عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر [illegible]
یافت ۞ دفعه اول روشن و مبرهن باشد [illegible]
چون [illegible] ۱۸۳۱ فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ذیجاه شجاع الملک و مهاراجه
بهادر [illegible]
مذکور [illegible] ۞ دفعه دوم [illegible] ارتباط و استدامت اتحاد و [illegible]
فیما بین سرکار دولتمدار انگلیسیه و شاه ممدوح الیه که صاحب ایلچی انگریز از طرف سرکار انگلیسیه
[illegible] بخدمت شاه ممدوح الیه حاضر بوده و خواهد ماند و در صورت [illegible] مصلحت
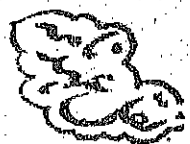
احوال تجدید عهدنامه

نقل عهدنامه

متصوّر ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی از طرف خود جهة اقامت بخدمت گورنر جنرل
بهادر معیّن و مأمور خواهند فرمود ❊ دفعهٔ سوم بعوض و بدل معاونت و مواحدت
دیرینه و نظر بر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولتمدار انگلیسیه و کیفیت
شاه ذیجاه شجاع الملک روبظهور آورده است و بلحاظ یگانگی و یکجهتی هر دو سرکار اعلیٰ
شاه محتشم الیه گاهی احدی را از قوم اهل فرنگ در زمرهٔ نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد
و کسی اهل فرنگ را اجازت استقامت بملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای
سرکار انگلس عطا نخواهند فرمود ❊ دفعهٔ چهارم فوجی منتظم و مرتّب که صاحبان
انگلس سرکرده و سرداران آن باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفتخر الیه دایم
جهة اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام در ملک افغانستان مقرّر و معیّن خواهد شد و هر
که بصوابدید شاه و ایلچی مذکور مناسب و ضرور متصوّر گردد از فوج مزبور گرفته آید ❊
دفعهٔ پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده هم بهمان اسلوب خواهد ماند
و تعداد سرداران انگلس متعینهٔ لشکر مذکوره زیاده از پنجاه نفر نخواهد بود بشرطیکه پادشاه مفتخر الیه
خواهش ازدیاد آن و ازدیاد فوج مذکور نکنند ❊ دفعهٔ ششم شاه شجاع الملک مفتخر الیه
مشاهرهٔ فوج مذکور حتی الوسع و الامکان از خزانهٔ خود مؤدّی سازند ❊ دفعهٔ هفتم
در خصوص امر تجارت شاه ممدوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتفاع آن
فرمایند و هر تدبیر که در رای صواب نمای شاه مفتخر الیه بصلاح ایلچی انگلس برای رفاه مردم
تجار قرار پذیرد جلوهٔ ظهور خواهد گرفت ❊ دفعهٔ هشتم مضامین دفعات هفتگانه
مرقومه بالا ابداً و انتهاً تا بقای حکومت سلطنت خاندان مسدوده الی بحال و برقرار و مستقل

پایدار خواهد ماند فقط ؛ درین اثنا واقعهٔ غریب رو داد که دختری از نجبای شهر از راه
عبور مینمود ناگاه یکی از سپاه گوره بر آن برابر شده بزبردستی و تسلّط آن عاجزه در کاریزی
که قریب بآن موقع واقع بوده برده بکار زشتش را برگرفت ازینمعنی بواسطهٔ شور و افغان آن
دختر مضطر مردمان رهگذری اطلاع یافته باقوام او خبر رسانیدند تا جمعی کثیر از سادات و
علما فراهم آورده بدربار شاهی استغاثه نمودند چونکه اینواقعه بهمه کس خصوص بمردم
افغان نهایت مکروه و نا ملائم بود اگرچه شاه موصوف و صاحبان عالیشان معذرت
بیحد و بسیار فرموده آتش فتنه و شرارهٔ بلوای عام را خاموش نمودند اما کینه و غیرت ناموسی
از دل آن مردم مظلوم معدوم نگشت بلکه خیالاتی چند بخاطر آنها جا گرفت که هرگاه در ابتدای
ورود این شاه و سپاه اینچنین مقدمهٔ ناسزا بناموس شرفا رو داد در صورت استقامت و
استدامت آیا بر ناموس جماعت چه پیش خواهد آمد ظاهرا پادشاه را جز نام شاهی
دیگر اختیاری نیست از ناصیهٔ حال خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکر و حاجی دوست محمد
خان اسحاق زائی نیز آثار رنجیدگی و ندامت خوب معلوم و مفهوم میشد لاکن ظاهرداری
از دست نداده میگذرانیدند بعد از کوچ افواج بحر امواج بقصد تسخیر کابل در اثنای راه
از حرکات ناصواب آنها بشاه شجاع متیقن میشد که خفگی خوانین درانی اوّلاً از سبب آن
دختر مذکوره است و ثانی حاجی خان کاکر که بحضور خاقانی مشرف گردیده امید آن داشت
که برتبهٔ وزارت ممتاز و بمختارکاری افغانستان سرفراز گردد متحیر شده و حضرت خاقانی
که اینمعنی منظور نفرمودند و جهتش آن بود که طائفهٔ درانی تقرب ظاهری او را دیده همه حسد
میبردند چه جای آنکه بمنصب وزارت فائز میشد و حل و عقد امور مملکت بقبضهٔ اختیار

مفوض میگردید ۞ **نیابت شهزاده فتح جنگ در قندهار و عزیمت کابل**
**و واقعات اثنای راه** در تاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و
دوصد و پنجاه و پنج هجری که اعلیحضرت خاقانی و صاحبان عالیشان از قندهار بعزیمت
کابل پرچم لوای عزیمت کشودند شهزاده فتح جنگ حاکم قندهار گردیده سردار محمد عطا خان
ولد سردار سمندر خان درانی بامیزائی بنیابت شهزاده موصوف سرافراز شده در قندهار
قرار یافتند حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحاقزائی و محمد تقی خان وکیل و
نور الدین خان و کد یحیی خان بامیزائی و باقی خوانین درانی سوای سکندر خان بامیزائی
بعذر عدم وجود طیاری سامان سفر رخصت چند روز حاصل نموده در قندهار ماندند
اعلیحضرت خاقانی تا رسیدن بغزنین هر چند گوش بآمدن خوانین مذکورین داشتند
آوازه آمد آمد میرسید و خود آنها نمیرسیدند تا پنجاه متیقن گشت که مضمون
اشتهار دوست محمد خان مشعر بر اینکه پادشاه را جز نام نیست بلکه گروه نصارا خود
صاحب طلب اند بآنها اثر کرده که قدم گرفته می آیند باین اراده که هرگاه صاحبان انگریز
برقوه ور بود در [illegible] قلعه غزنین را بتصرف در آرند و از استماع این واقعه دوست محمد خان
بی ثبات گردیده راه فرار پیش گیرد بهتر و الا در صورت محاصره غزنین طوالت افتتاح
آن همگی خوانین مذکورین با دوست محمد خان ملحق گردیده شبخون در افواج انگریزی آورده
مشغول قتال و جدال شوند اما غلط دانسته بودند زیرا که صاحبان بلند شان را بقهر بود
که بمجرد ورود تسخیر حصار غزنین خواهیم نمود چون بهفدهم شهر ربیع الثانی سنه الیه
کوکبه شاهی و دبدبه افواج بحر امواج انگریزی رونق بخش غزنین شد روز اول

صاحبان بلندشان در اطراف و جوانب حصار غزنین گشت و سیر فرموده اظهار نمودند که
شاید میجر لیچ صاحب و میجر ماڈ صاحب در زمانیکه نقشهٔ حصار غزنین را بقلم تحقیق آورده
بودند در خواب بودند یعنی هرگاه نقشهٔ قلعه بوضعی که حال مشاهده می درآید [illegible]
البته توپهای قلعه شکن را در قندهار نمیگذاشتیم مع ذلک البته امروز افتتاح قلعه متعذر
لاکن فردا در اواخر چهار ساعت بعد از نصف شب دروازهٔ حصار را مفتوح مینمایم
سامعان افغانستان را ازین حرف پر تعجب می آمد زیرا که اینچنین قادر اندازی و شعبده
کاری ندیده و نشنیده بودند غرض آنروز بسیر و تماشا و تحقیقات احوال قلعه گذرانیده
شبش جانب شرقی حصار مخیم سرادقات جاه و جلال شاهنشاهی و مضرب خیام کواکب
احتشام افواج انگلیسیه گردید و زوالش که صاحبان بلندشان در تهیهٔ تسخیر حصار بودند
در نصف النهار خبر رسید که محمد موسی نام شخصی از قوم غلزائی متوطن [illegible] زرمت با
جمعیت سه ده دوازده هزار غازی از راه جبال [illegible] قتال می آید و محمد افضل خان ولد
دوست محمد خان مع دو هزار سوار بفاصلهٔ دو کروه نشسته منتظر [illegible]
میباشد درین اثنا ملاحظه شد که فوج جبال جنوبی و شرقی را همه پیادگان غازی
گرفته و مملو ساخته [illegible] آنکه صاحبان فوج انگریزی با اندک [illegible]
فوج سوار و پیاده حضوری خود را مع چند ضرب توپ جلوی بمقابلهٔ آنها فرستاده
چونکه محمد موسی با جمعیت خود بلا تأمل سبیل تعجیل می آمد بتقابل طرفین دست داد و از
که جنود تائیدات الهی باستقبال اولیای دولت شاهی دو اسپه میدوید جمعیت غازی را
هزیمت روداد همدرین فرصت چیزی از فوج انگریزی از سوار و پیاده که موسوم [illegible]

ججاه و متعینه کپتان نکلس بهادر بود نیز رسیدند از دیدن آنها آن مردم زیاده بی استقامت
گردیدند حکم حضرت خاقانی در آغاز مقابله شرف نفاذ یافته بود که هر کسیکه ازین
بهائم خصلتان زنده و اسیر یا سر آنها را بریده بحضور آرد یکصد اشرفی بعوض عنایت
خواهد یافت دلاوران معرکه کارزار بسیار آدم زنده و سرهای بریده آورده اشرفیها یافتند
بعد ازانکه آن گروه اکثری فرار دشت ادبار و بعضی کشته شمشیر آبدار گردیدند از اسیران
هشتاد نفر بحضور شاه ججاه بودند که بحضور شود سر هر یک از قلعه بدن شان جدا فرمودند
ازین بیمعنی همه صاحبان متحیر شدند چون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت شاه سکندر نشان
گردید در آخر شب همان روز در نواخت دو ساعت از نصف شب ولیم جی میکناتن صاحب
بهادر بشرف عتبه علیه حضور خاقانی شده عرض نمودند که در عرصه چهار ساعت حصار
غزنین از یورش افواج انگریزی مفتوح خواهد گردید حضور خاقانی خود بدولت نیز به کروه
زیارت حضرت بهلول دانا تشریف آورده تماشا فرمایند شاه ججاه فی الفور با چند نفر
از خواص تشریف فرما شدند بمجرد ورود بندگان ثریا مکان ازانطرف شروع شدن ابواب
صاعقه بار انگریزیه و ازینجانب بصدمه نقب از بیخ برکنده شدن دروازه قلعه و وقوع
دو لا و دهان [illegible] توان انگریزی باین تهور و دلیری خود را در حصار انداخته دست تغلب
دراز کردند تا که ساکنان حصار غزنین صدای الامان بذروه آسمان بلند نمودند البته کسیکه
ساغر عمرش لبریز باده اجل شده شد مابقی از ذکور و اناث در قید اسیری و هراس درآمده
مال و مواشی آنها بحیطه ضبط [illegible] رسید و غلام حیدر خان ولد دوست محمد خان
مع عیال و متعلقان دستگیر [illegible] صاحبان [illegible] بحضور خاقانی

آورده زبان عجز بیان در عفو تقصیرات او کشودند اعلیحضرت خاقانی نظر بر علو خویش فرموده
و از خون او درگذشته بصاحبان بلندشان سپردند و برای حفاظت زن و فرزند و عیال او
با قوت خان وغیره خواجه سرایان از حضور خود گماشتند ازین فتح عجیب و نصرت غریبه
عام و خاص را حیرت افزود از دلاوری دلاوران انگلیسیه و شجاعت و تهور بهادران انگریزیه
هر یک زبان مدح کشودند و چون خبر این فتح و فیروزی که در عرصه دو ساعت نجومی
نصیب روزی نبرد آزمایان انگریزی شد بدوست محمد خان که در آنوقت در نواح ارغنده
با سپاه و اسباب [illegible] بود رسید ثوانی جبهانی او از استماع این آفت ناگوار
و مخافت جانی زائل گردیده و [illegible] احوال این [illegible] که از
نصرت انتساب حضرت خاقانی بجمیع [illegible] اسباب بارد از عقب با لگرفته می آمدند و از
وقوع امر باطل [illegible] هرگاه گوش زد گردید [illegible] گشت
و محمد افضل خان ولد دوست محمد خان که در نواح غزنین با ده هزار سوار [illegible]
هم این حال دریافته [illegible] برگشته فرار اختیار کرد دوست محمد خان بعد از استماع
خبر فتح غزنین نواب جبار خان برادر خود را [illegible] و عیال
و اطفال برای دریافت احوال [illegible] صاحبان عالیشان فرستاد نواب مذکور گفته
شنیده [illegible] کرده از صاحبان بلندشان همین جواب یافت که دوست محمد خان مع عیال خود
به هندوستان برود سالیانه یک لک روپیه برای اخراجات او از سرکار دولت قرار
انگلیسیه عنایت خواهد شد نواب مذکور بعد از دریافت احوال افسرده حال و شکسته بال
گشته یک شب در آنجا گذرانیده بعده برگشته در لشکر دوست محمد خان رسیده گفته

سخنان قبیح و بیداد صریح از جانب صاحبان و افواج انگلیسیه که سراسر کذب و بهتان بود
بیان نمود که بشرح در نمی آید دوست محمد خان بعد از استماع آنهمه اهتمام نواب نامبرده را
در کابل فرستاد تا وابستگان و زنان او را بیارد و برسیدن آنجا نیز سخنان دروغ بی فروغ
خود را بخاص و عام شهرت داد چنانچه از بیهوده درائی او سکنهٔ کابل مضطرب و متوحش
گردیده مع عیال و اطفال فرار بنواحیات و کوهستانات گردیدند بعد از آن اعلیحضرت
خاقانی و صاحبان بلند شان هفت یوم در غزنین زینت بخش بوده و مال و مواشی
غزنین را در تحت فروش در آورده و اسیران را رها ساخته متحرک بسمت کابل شدند
دوست محمد خان که از خود و بیگانه را از این خبر یکسان دید و روش مردم را برخلاف مراد
مشاهده نمود و محمد اکبر خان پسر خود را از سبب بیماری قریب الموت دانست و خبر فتنه
انگیزی غلام خان ولد اعظم خان نسقچی باشی را در کوهستان کابل بتواتر شنید لهذا
لاچار شده عیال خود را برداشته بجانب ترکستان فرار اختیار کرد خوانین قندهار نیز
بحضور سلطانی رسیدند شاه جمجاه و صاحبان بلند شان کپتان اترم صاحب بهادر
و حاجی خان کاکر را مع سوار خوانین قندهار و هم کسانیکه در آنحال از خوانین کابل
مشرف حضور سلطانی گردیده بودند در عقب دوست محمد خان برای گرفتاری او مقرر
فرموده فرستادند نامبردگان بدوست محمد خان قریب شدند لاکن در گرفتنش
حاجی خان کاکر تهاون نموده چشم پوشی کرد لهذا بی نیل مقصود مراجعت کردند چنانچه
کپتان موصوف اظهار این معنی بحضور خاقانی در حین ورود کابل بوضاحت تمام ادا نمود

احوال سوانح بخشی دار السلطنه کابل و واقعات آن چون مشیت ازلی

نهایت مهربانی و پرورش داشتند چنانکه در تحت امیر اصلانخان جوانشیر که معروف
بخان شیرین است هفتصد سوار مقرر فرموده‌اند که در وقت ضرورت خدمت یکسواره هم
بعمل نیاید و بدیگر طوائف نیز علی هذا القیاس چون بندگان شهزاده محمد تیمور باتفاق
کلونیل کلاد مارتین و ید صاحب بهادر از جانب پنجاب به پشاور و از آنجا بقلعه و فرودگاهی
از خیبر گذشته وارد کابل شدند ملا عبد الشکور خان نام که در مدت سی سال در لودیانه
مختار کار شاه شجاع و وکیل بحضور صاحبان والا دستگاه بودند و در نزد صاحبان
مستحسن الوصف و کثیر الحوصله و در سرکار سلطانی مقرب و معتمد الدوله بود همرکاب
شهزاده موصوف نیز در کابل رسید بمجرد ورود از حضور شاه بخلعت نائب الحکومه کابل
سرافراز شد خان مذکور با وجود آنکه مبتلای امراض لا دوا بود مگر شب و روز باصلاح امور
خلق [illegible] مشغول است که در ادای مال دیوانی سعی میکنند و برفاقت عساکر
نواحی ملک خود که در حین نزول موکب خاقانی جبهه سای عتبه علیه نگردیده بودند بلکه
[illegible] شعار را هزنی مینمودند کپتان اثرم صاحب بهادر مع چیزی فوج
توپخانه بنابر هدم قلعه جات آنها مقرر شده و خوانین قندهار که بمراجعت قندهار مشرف
از تخاصم با حاصل کرده بودند نیز با صاحب بهادر موصوف مامور شدند که بعد از انجام مهم
قندهار بروند چنانچه بنده او رفته چند قلعه آن گراهان را منهدم و وجود بلکری از آن مفسدان
بدار نیستی منعدم ساخته خود از آنجا بطرف شال و کوئته ملک بلوچ روانه مقصد شدند
شاه شجاع همیشه ذکر مینمودند که قریب سال است که در خانه دوستان یعنی صاحبان
بلند شان سکونت میداریم جز قدر دانی و اهتمام عالیشانی هیچ مشاهده نکرده‌ام [illegible]

انقراض شب لیل و نهار نسلاً بعد نسل ادای جزای این احسان نخواهد شد بل قصه همایون
پادشاه هند و رفتن او با ایران و مددگاری و مهمانداری نمودن شاه عباس صفوی
شاه ایران و دوباره تسلط یافتن همایون شاه در هندوستان نمونه ایست ازین
کارنامه که سرکار فیض مدار بهیه انگلیسیه بها نموده اند چنانچه در قندهار بعد از تخت نشینی
و در ابتدای ورود کابل بدفعات باواز بلند بر سر دربار عام میفرمودند تمامی حضار انجا
چه درانی و چه غیر آن تصدیق و تحسین مینمودند هرگاه بقیام کابل اعلام که طائفه بارکزائی
از ضبطی سرکار بتوجهات صاحبان بلند شان خلاص و باامان ماندند و بارکزائیانی که فرار
شده بودند هریکی چون محمد زمانخان با پسران و برادران و محمد عثمانخان ولد نواب
عبد الصمد خان و ولدان امیر محمد خان با جمیع لواحق و عشائر باز آمده بعزت و اعتبار
خود برقرار مانده امورات و مطالبات خود را حسب المرام بتلطفات صاحبان بلند
شان سرانجام مینمودند اگرچه دران زمان حضرت ظل الهی بنابر استرضای صاحبان
از شیعی هیچ بخاطر خاطر نمی آوردند لیکن ارکین(?) دولت چه از درانی و چه غیر انها از بهات(?)
این روش شاق و ناگوار مینمودند بلکه پیوسته بهمدیگر در سفر و حضر میگفتند که اکنون که طائفه
بارکزائی [illegible] باعتبار و احترام خود باقی و بر حال ماندند در اندک فرصت مادهٔ شرارت
بلوا بلند خواهد شد صاحبان انگلیس با وجود رسائی عقل و تدبیر و ازموده کاری و جهانداری
چگونه دشمنان دیرینه خود را پرورش میدهند در نتیجه آخر ندامت و غرامت دست
خواهد داد چنانچه شخصی از واردین پشاور بیان نمود که او بطابیه(?) صاحب ناظم پشاور
روزی استفسار احوال کابل نموده پرسید که در دربار شاهی کدام کدام طائفه

از خوانین با تمکین میباشند بیان کردند که از هر طائفه یعنی بارکزائی وغیره همه حاضر میباشند
صاحب مذکور بحاضران دربار خود مخاطب گردیده گفت خدا شاه شجاع الملک را [illegible]
حاضران مجلس تعجب نمودند که شاه شجاع الملک زنده و قائم است صاحب چه میفرمایند
آویطابیله صاحب گفت که شخص نامداری را که دشمن خونخوار پهلونشین و بعزت و اعتبار
بحال و برقرار باشد زنده بودن او را عقل سلیم تجویز نکند عنقریب خبر اجلش خواهید شنید که شاه شجاع
الملک از دست همین بارکزائیان کشته شد غرض اعلیحضرت خاقانی و صاحبان عالیشان
الی چهار ماه بکابل رونق بخش بوده در آغاز موسم سرما در تاریخ بیست و چهارم شهر شعبان
سنه ۱۲۵۵ هجری بسمت جلال آباد نهضت فرمودند و بندگان شهزاده محمد تیمور را
نایب السلطنه کابل فرموده ملا عبد الشکور خان را بدستور نایب الحکومه ماندند بعضی
صاحبان چون [illegible] صاحب بهادر و مانند او در شهر کابل ماندند بندگان
اعلیحضرت خاقانی که زیب آرای باغ شاهی شدند شهزاده محمد اکبر که دُر صدف خواهر
دوست محمد خان و ولد ارشد شاه سکندر نشان بود و بهار جوانی شتاب رسیده و از نخل
جوانی هنوز کامیاب نگردیده ناگاه بیمار شده درد بیدوا راه مملکت مغفرت پادشاه
لایزالی پیش گرفت از مصیبتش شاهنشاه را باغ دل داغ سینه گشت و از قضیه این شهزاده
صغیر و کبیر را دل در آتش غم بگداخت شاهنشاه تابوت آن مرحوم حضرت یزدان را در لمغان
بمزار با انوار حضرت مهتر لمک علیه السلام فرستاده خود بدولت نهضت فرمای جلال آباد
شدند چون شهر جلال آباد مخیم سرادقات جاه و جلال و مضرب خیام سپهر احتشام
اعلیحضرت خاقانی و صاحبان عالیشان شد چند ماه اقامت در آنجا بخوشی گذرانیده

## انتزاع و افتتاح قلعجات محال کنر از قبضهٔ سید هاشم و تسلیم آن بسید بهاء الدین خان

سید هاشم حاکم محال کنر که دست نشاندهٔ دوست محمد خان بود هرچند طلب حضور نموده شد حاضر نگشته سر از خط فرمان بازکشید آخر الامر بوقوع لاچاری چیزی فوج انگریزی مع چند ضرب توپ با یکصد سوار عبدالله خان اچکزائی بکمان افسری جارج سیکر صاحب بهادر بنابر اخراج سید هاشم و نصب سید بهاء الدین خان که بجمیع وجوه موصوف و باوصاف محموده معروف بود مقرر گردید سید هاشم از ورود رستم صفتان انگریزی تاب مقاومت بجای نیاورده نگر در قلعه تشبث چند روز پایداری برخود واجب ساخت دلاوران تهمتن نشان انگریزی خواستند که چون دروازهٔ غزنین در القلعه را با تمکین با بصدمهٔ نقب از بیخ برکنند و داخل قلعه شوند اما بیورش اول چونکه در آنشب شدت باد و باران بنهایت و ظلمت ابر و هوا بغایت بود بردن نقب در قلعه راهی پیدا نشد زیرا که بعقب دروازهٔ قلعه دیواری دیگر بر محکم بنا گذاشته بودند بعده چون دلاوران تهمتن نشان بحکم افسرکان قدم پستر کرده و از سبب وفور باران در خیمه‌گاه رفتند سید هاشم از دلاوری دلاوران انگریزی مخوف گردیده و فرصت وقت را غنیمت یافته همین که راه گریز یافت فی الفور از دریا که قریب قلعهٔ مذکوره میباشد بسواری جاله عبور نموده فرار کرد پس کپتان افسر مذکور ملک کنر را سپرد سید بهاء الدین خان کرده و خود مراجعت نموده وارد موکب همایون گردید

## احوال عبدالعزیز خان جبارخیل

عبدالعزیز خان جبارخیل قوم غلجائی که یکی از معتبران دوست محمد خان بود بلکه همشیره اش در عقد نکاح دوست محمد خان منعقد و برقرار بوده در قوم خود نیز نامدار و با اعتبار میبود بعد از چندگاه اولاً از اعلیحضرت

قافل

خاقانی استمالت یافته و از صاحبان بلندشان خاطر جمع گشته جبهه سای عتبهٔ علیه شد ثانیاً خود بخود متخوف گردیده کوه نشینی اختیار کرد هر چند دلالت بر رجوع و رزیدنش بدربار عالم پناه شد از فتور هراس بی سبب باز نیامده بدستور عاصی ماند لهذا حکم اشرف و صلاح صاحبان بلندشان در هدم قلعجات او بنفاذ پیوست چنانچه در جکان قلعه داشت که از حاکم غلجائی انهدام آن متعذر بود بنابران چیزی فوج مقرر گشته تا منهدم و منعدم ساختند

**احوال طوائف خوگیانی** رعایای خوگیانی سکنهٔ جنوبی ملک جلال آباد از تمرد و جهالت در ادای مالیات دیوانی نمی پرداختند نیز فوج انگریزی بهمان افسری کانلی صاحب بهادر تقرر یافته قبل از آنکه گوشمالی یابند قبول ادای مالواجب نموده استدعای چیزی تخفیف نمودند چنانچه یکهزار و دوصد روپیه تخفیف یافتند راه خیبر که مدام مسدود و میمود یا حدود غلجائیان از کابل تا گندمک یا تا جلال آباد که مترددین بدجمعی آمد و شد نمیتوانستند کرد بندوبست بوجه احسن یافته که اجرای قوافل و تردد خلق الله از پشاور الی کابل بکمال رفاهیت حاصل

اعلیحضرت خاقانی از جلال آباد بعزم زیارت مرقد منور حضرت مهتر لمک علیه السلام زینت بخش لمغان شدند حاکم تاجکیه لمغان که میرزا ابراهیم خان منشی باشی سرکار اشرف بود سیورسات شاهی و ضیافت ارکین دولت را از خاص و عام چنانچه میبایست اقدام نمود حضرت خاقانی بعد از حصول زیارت مراجعت بجلال آباد فرموده از نظم و نسق جلال آباد فراغت کلی حاصل ساخته عنان رایات دولت بصوب کابل معطوف فرمودند ؛ **مراجعت بدار السلطنه کابل و بندوبست غلجائیان سکنهٔ اولان رباط** ؛ در تاریخ هفدهم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۵۶ هجری بندگان اعلیحضرت خاقانی و صاحبان بلندشان نهضت کابل

وزیر اگر خوانین درانی را در عهد سلطنت بندگان شاهزمان خوار و بیوقار میکرد و سران
از طایفه را انگشت نمیداد چرا سلطنت شاهزمان خراب میشد حقا کسی را که لیاقت اینچنین
منصب بزرگ و دولت سترگ بی پرسش برسد علاوه بر آن ولیم حی میکناتن صاحب بهادر
که وزیر مختار کار دولت بهیه انگلیشیه بی زوال باشد بدون آزمودن و حصول تجربه
وزارت نسل بعد نسل باو بدهد او چگونه بخیر آقای خود نظر کند مخصوص میکند برنس صاحب بهادر و
میکناتن صاحب بهادر را رفتار ملا عبدالشکور خان پسند خاطر نیامد درین اثنا میرزا امام
وردی معتمد دوست محمد خان که در منافقت و شیطنت ابلیس کمینه شاگرد مکتب او است
از بخارا خود را دیوانه ساخته بصورتیکه گوشت بدن خود را بدندان میکند و باین حیله
از آنجا نجات حاصل نموده بکابل آمد چونکه در خانه ملا عبدالشکور خان پیشرفت کار خود
ندید و در آنوقت عثمان خان نظام الدوله که در سرکار شاهی در شالشان عمال مقرر و برجا
شده بود لهذا باو پیوسته در اندک ایامی کار بجائی رسانید که همه درانیان در غیبت
و بدگوئی و بدخواهی ملا عبدالشکور خان زبان کذب ترجمان بخدمت پادشاه جمجاه
در خلا و ملا گشوده و میکناتن صاحب و سکندر برنس صاحب بحضرت خاقانی ظاهر نمودند
که ملا عبدالشکور خان بامر حکومت نمیرسد دیگری را قایم مقام او باید ساخت شاه جمجاه
هر چند تعریف و توصیف ملا عبدالشکور خان بمبالغه میفرمودند که ازین آدم بهتر ناظم و حاکم
شدن بدست نمی آید چون آنها بالیقین بحکومت دیگری راغب بودند لهذا بدلائل و
حکایات لاطائل میپرداختند حتی که اوصاف بی اثر میگذشت از آنجا که حضرت
خاقانی پیوسته برضای صاحبان بلندشان قدم زن طریق استقامت بودند بملاحظه

ظاهر حال عثمان خان ولد وفادار خان سدوزائی را بخطاب نظام الدوله مخاطب فرموده حل و عقد امور مملکت را باو واگذاشتند و ملا عبد الشکور خان را از حکومت معزول کردند چنانچه بتحریک نظام الدوله حسب خواهش صاحبان بلندشان چنان قدغن شدید اجرا یافت که احدی از رعایا و برایا و خورد و بزرگ نزد ملا عبد الشکور خان آمد و رفت ننماید بلکه سوار و پیاده که در تحت او بودند هم از وی جدا ساخته او را خانه نشین کردند درین حین خبر رسید که دوست محمد خان از بخارا گریخته در تاشقرغان که موسوم بخلم است آمده از آنجا بجمعیت مردم اوزبک مقدمه سر بامیان آورد چونکه در آن زمان ڈاکٹر لاٹ صاحب مع چندی از سواران جانباز و پیادگان پلٹنی با چند ضرب توپ در بامیان مقرر بود دوست محمد خان با جمعیتی که از مردم ترکستان با خود داشت مقابل لشکر ظفر پیکر شده دو سه دفعه حمله نموده چون فائده در کار خود ندید بل هر وقت که مقابل شد هزیمت یافت آخر الامر صورت بهتری کار خود بآن تصور دید که در کوهستان کابل رفته باتفاق رعایای آنجا محرک سلسلهٔ فساد شود شاید که کاری بکند مردم کوهستان نیز خبر مخلصی دوست محمد خان شنیده بدهوا شده در صدد آن بودند که بکدام بهانه آتش فتنه و فساد در کوهستان روشن سازند مگر در عهد حکومت ملا عبد الشکور خان که شخصی نیک محضر و نیت پرور بود محرک فتنه نشدند همین که عثمان خان سدوزائی بر روی کار آمد اول میر مسجدی خان نامی ولد خواجه اسحاق که نامدار و صاحب جمعیت و وقار کوهستان بود سر سرکشی از گریبان بغی بلند کرده متواتر خطوط والطلب دوست محمد خان فرستادن گرفت چون این خبر بحضرت خاقان و صاحبان بلندشان رسید بندگان

شهزاده محمد تیمور و جرنیل سیل صاحب و سکندر برنس صاحب مع افواج انگلیسیه و سواران درانی
بقلعه‌های تامور کوهستان شدند اوّلا در موضع خواجه خضری بر قلعه میر مسجدی خان
مقدمه پیش آمد چنانچه میر موصوف در آن قلعه با چهل پنجاه نفر پیاده تفنگچی تلکی استقامت
ورزیده دست جلادت و مردانگی دراز کرد جرنیل فوق الذکر بضرب گلوله‌های توپ یکطرف
دیوار حصار را مسمار ساخته بلشکر نصرت اثر حکم یورش داد قضارا دیوار حصار آنقدر
مسمار نشده بود که دلاوران تهورنشان باندرون قلعه درآیند با وجود آن حمله نموده
بپای دیوار پیوسته کمال تهور بکار برده قدم بر دیوار گذاشتند قلعه‌گیان از درون قلعه
تفنگ و تیغ بیدریغ میزدند کار بجائی رسید که دلاوران فوج انگریزی بسنگین تفنگ و قلعه‌گیان
بکارد و خنجر و چنگ بر سر و سینه یکدیگر کارگر بودند غرض از باعث بلندی دیوار قلعه
[illegible] مقتول بسیار از دلاوران سر فرود در پای دیوار گذاشتند و کاتلی صاحب بهادر
نیز از زبردستی دست اجل رخت حیات هم در پای قلعه از برکشید جرنیل بهادر چون دانست
که بر قلعه [illegible] غیر ممکن است لهذا دلاوران فوج را حکم مراجعت و ترک مداخلت داد
چونکه [illegible] از طرف [illegible] بر سر دیوار قلعه [illegible] مقتول و مجروح شده بودند
[illegible] دلاوران از کار رفته لهذا استقامت آنجا
[illegible] شب از حصار برآمده [illegible] کوهستان رفت
دوست محمد خان [illegible] در کوهستان رسیده جمعیت نموده در موضع پروان
هنگامه آرا شد [illegible] افواج نصرت امواج اوّلا قدری سوار هندوستانی بمقابله
او رفت چون دوست محمد خان سواران هندی را بدون پلتن و توپ یافت محمد افضل خان

پسرش را با چند سوار که همراه داشت فی الفور بر سواران مذکور حکم مقابله و حمله داد
بکار بردند سواران هندی روی خون دیده استقامت بر خود دشوار یافتند بعده چون
افواج انگریزی مانند امواج سیل فنا در رسید دوست محمد خان با محمد افضل خان در میدان
گریز اسپ انگیز شدند هرگاه دانست که فوج انگریزی چون سیلِ اجل از عقب مرا نخواهد گذاشت
و از شهرت دادن صاحبان بلند شان که هر کسیکه دوست محمد خان را گرفتار نموده بیارد مبلغ
دو لک روپیه انعام داده میشود ترسید که مردم این ملک که برای پنج روپیه پنج نفر را میکشند
مرا از دست ایشان هیچ جا جان بسلامت نخواهم برد مقتضای خرد آنست که بپای خود نزد
صاحبان رفته از روی عذر و التیام سرانجام مرام خود نمایم هنوز بخیال مردم آن سرزمین
این بود که دوست محمد خان در این ملک چندین مقابله و کارزار خواهد نمود لاکن دوست محمد خان
بعد از این از مآل کار کسی را اطلاع نداده خود را مع سه سوار که یکی از آن محمد افضل خان پسرش
بود بوقت شام متوکلاً علی الملک العلام بخدمت میکناتن صاحب بهادر رسانید
صاحب ممدوح در آنحال از بالا حصار بجهت هوا خوردن سوار شده میرفت که ناگاه شخصی
آمده مصافحه نمود صاحب ممدوح پرسید که شما چه کسید گفت من دوست محمد خانم میکناتن صاحب
از این معنی نهایت منشرح الحال گردیده با او مراجعت بمکان خود نموده بجد محبت و سلوک را
مسلوک داشته غایت فرمان پذیرائی اختیار کرد ؎ یکی بچهٔ گرگ را پرورید
چو پرورده شد خواجه را بر درید ؏ طرفه اینکه دوست محمد خان از سعادت اندوزی
سلام حضرت خاقانی ابا کرده و سر باز کشید و میکناتن صاحب نیز بحسب رضاجوئی او
عمل ورزید سبحان الله کسیکه آبا و اجدادش همیشه متابعت کرده باشند و از ریزهٔ چینی

حسب الطلب حضرت خاقانی در کابل آمد و شهزاده صفدر جنگ برادر عینی او را قائم
مقام مشار ساخته در قندهار حاکم نمودند ٭ **عزیمت فرمودن شاه جهان**
**بجلال آباد در سال دوم** چون در کابل موسم سردی پیش آمد اعلیحضرت خاقانی
شهزاده محمد تیمور را در کابل گذاشته خود بدولت و سعادت با صاحبان بلند شان
بنهضت فرمای جلال آباد شدند درین سال تا زمان رونق بخشی جلال آباد واقعه مشهور
نباید مگر واقعه سنگ جمیل چند مردم کوهستانی سرحدی مردم سپاهی سواری را باعث دشمنی خانگی
که با آنها داشتند شبانگاه کشته بردند از جهت فوجی از سپاه نصرت پناه انگریزی با چند
سواران جانباز رفتند با وجود اینکه آن مردم خود را در جبال آنجا کشیده بخود واری
آنجا بخوبی گوشمالی داده قلعجات آنها را یکسره مسمار و منهدم ساخته مراجعت نمودند
**کیفیت دستخطهای جعلی بنام شاه جهان** روزی سه قطعه خطوط دستخط
مهری شاه جهان را انگریز صاحب بهادر بحضور شاه ممدوح آورده نمود چون
شاه جهان آنها را بدیدند دیدند که باسم خوانین کوهستان متضمن تحریک فتنه و فساد
و بنیاد جهاد با افواج صاحبان انگریز نهاده بود از مطالعه این مضمون چونکه سراسر خلاف
مکنون ضمیر خاطر بود رنگ از روی شاه جهان پرید و هر چند مهر و دستخط خاص خود
بود ملاحظه فرمودند هیچ اشتباهی در میان نبود و هر کس بقدر حوصله خویش رای میزد
و تخمین بحال مراد ادا مینمود اما هیچگونه تسلی خاطر شاه جهان نمیگردید چنانچه تمام آن روز
متفحص و تجسس گذشت و هیچ پی بحقیقت حال نمیگشت روز دیگر علی الصباح شاه جهان
میرزا ابراهیم خان منشی باشی حضور خود را طلب فرموده و دستخطهای مذکور یاد نموده

و برای تحقیق حال جعل تاکید فرمودند منشی باشی مذکور بمجرد ملاحظه دریافت که نوشته
اول را مفسدی از راه تحریف از روی کاغذ شسته بعد بجایش حسب مراد خود جابجا
که بانی مبانی فساد باشد نوشته است چون کیفیت این جعل بحضرت خاقانی از روی تحقیق
منکشف گردید غنچهٔ خاطر اقدس همایون تر از چمن بشکفتن آورد فی الفور میگیر مکر حسب
طلبیده چگونگی صورت حال دستخطهای جعلی را باو نشان داده بر آثار و علامات نوشته
اول که هنوز بعضی از روی کاغذها هویدا بود آگاه فرمودند صاحب موصوف نیز
بعد توقف حال تصدیق کمال نمود لهذا مسکنت صاحب کاغذها را بصاحبان نامه توجه
ظفر توجه نموده و بحقیقت جعل بر یک یک راه وقف گردانید همگی فرمهای که شده بود بلکه
متمکن بود طرف شان گردیده بود بالکل رفع نمودند شاه جمجاه بدفعات بصاحبان چند بار
فرمودند که احسان نمودن شما در حق طائفه بارکزائی و بودن آنها باین عزت و اعتبار
در نهایت آخر نتیجه اش جز فتنه و فساد نخواهد بود و از این نوع کاغذهای بسی خواهند ساخت
بلکه شنیده میشود که قوم بارکزائی چون جبار خان و محمد عثمان خان و محمد زمان خان و امثال
اینها شب و روز در صدد شعله زنی آتش فتنه و فساد میباشند خصوصا الحال که نظام الدوله
مستقل است دوست محمد خان را چون میرزا امام وردی و مستوفی عبد الرزاق و میرزا احمد
و نائب امین بارکزائی و مانند ایشان را کارگذار و مختار خود ساخته است همین شهرت
داده اند و میگویند که پادشاه را جز نام هیچ دخلی نیست بلکه در ملک اختیار تحریک و
تصرف بیرون کاری ندارد سرکار انگریزی که در لودیانه در دفعات ملفوظه خود نوشته ایم
که صاحبان عالیشان را هیچ امر از امور مردم ولایت سروکاری نباشد و صاحبان

پذیرائی این مطلب نموده اند مراد اصلی ما از طائفهٔ بارکزائی و متعلقان شان بود الحال برعکس
خلاف آن ملاحظه میشود انسب آنست که قبل از آنکه فتنه از خواب بیدار گردد تدارکش
کرده شود نگارش این احوال از جانب شاه جمجاه برای نواب گورنر جنرل لارد اکلند بهادر
نموده شده شاهد این مقال است اما آنچه صاحبان عالیشان بمضمون اینکه ع عدو را
باحسان گشت گردن بباید عمل نموده اند تدارک این معنی نشد عمل بفحوای مصراع مذکور
در غیر افغانستان لائق است و در افغانستان تعمیل بدین مضمون اوجب و احسن تواند بود
که ع عدو را بشمشیر گردن بزن ۞ الحق که اگر پادشاه را اختیار میبود منتقمی از اولاد
پاینده خان بارکزائی را در ملک افغانستان نمیگذاشت بلکه خود از بارکزائیان احدی
نمیماند و ظاهر است که اگر پادشاه را دست تسلط بر طائفهٔ بارکزائی دراز میبود خرابی
بربادی مال و جان باعث شنائی بهترین سرکار عالیشان رو نمیداد غرض اگرچه شاه
جمجاه را اضطراب و پریشانی خاطر از اعتبار بارکزائیان و تلطف صاحبان درباره ایشان
بهر باب بود میدانستند که از اطوار ناشایسته و نوکاری نظام الدوله و بر سر کار آمدن
معتمدان او دست محمد خان نقیب آتش فتنه و فساد روشن خواهد شد اما چون صاحبان را
پرداخت احوال بارکزائیان و منسوبان ایشان منظور بود شاه جمجاه تقدیم رضای صاحبان را
اقرب بصواب میدید غرض شاه جمجاه را کمند اخلاص و شوق بزیارت مرقد منور حضرت
علیه السلام و تربت شهادت که نواب عالیه عظمی والدهٔ ماجدهٔ فردوس مقام کشیده
رونق افروز لدهیانه شدند میرزا ابراهیم خان شیخ باشی که حاکم آن محال بود لازمهٔ خدمت
سرکار شاهی و ضیافت آرایی دولت از خاص و عام بسپاهی بجا آورد چونکه

رسیدند صاحبان عالیشان تهیهٔ اسباب و لوازم سفر از خیمه جات و سواری و باربرداری بوجه احسن نموده برای رسانیدن و حفاظت در راه میجر براڈفوت صاحب بهادر را مقرر کرده بودند عالیجاه موصوف آنچنان حفاظت در راه نموده و اعزاز و احترام و تبجیل و اکرام صغیر و کبیر را بجا آورده بودند که بشرح در نمی آید یعنی که هر یک از خدمه و ماموران شاهی بسیار شکرگزار میبودند **کیفیت بدسلوکی نظام الدوله و خرابی دولت** چون مکناتن صاحب بهادر ورم خبث باطنی نظام الدوله را فریبی ظاهرش اعتبار نموده بدرجهٔ کمال با او موافق شد همین که چندماه از مختارکاری او گذشت از روی خودبینی و استکبار با صغار و کبار رفتار و گفتار ناهموار و بدگوار اختیار نمود و بخدمت شاه جمجاه در نهایت استغنا رفت و آمد مینمود هرگاه دید که حالا در دربار شاهی از خدمتگاران قدیمی کسی آب و اعتبار خود نماند که برخلاف من دم زند یا سخن گوید دست در مخالفت خوانین دراز کرده چند نفری که در دربار شاهی اسمی و رسمی داشتند اول احوال آنها بخدمت مکناتن صاحب بهادر باقبح وجه وانموده بعد از آن در تنقیص مواجب هر یک چه درانی و چه غیر آن کمر بست بعضی از خوانین که خود را از ارکان سلطنت میدانستند و حکومت بارکزائی را ترک کرده مطیع و مشیر و بر سریر آرائی شاه جمجاه شکرانهای ایزدی بجای آوردند هرچند بحضور شاه جمجاه عرض نمودند و شاه جمجاه بنظام الدوله فرمودند که تنقیص مواجب اینها و مرا لازم نیست فایده نبخشید بلکه روزی در دربار شاهی که اهل دربار مجموعاً علی قدر مراتبهم بحضور شاه جمجاه هر یک بمقام خود قائم بودند صمد خان نبیرهٔ زال بیگخان درانی بادوزائی بعرض رسانید که مواجب غلام نمیرسد شاه جمجاه بنظام الدوله اشاره فرمودند چه عرض میکنید نظام الدوله در جواب گفت که

غرض آنچه معتمدان طائفهٔ بارگزائی که در نزد نظام الدوله بودند و باو میفهمودند همان بعمل می‌آورد

بارگزائیان و معتمدان شان در تدارک آن بودند که اعتبار پادشاه از صفحهٔ خاطر خاص و عام

محو و منسی شود تا که فتنه از خواب بیدار گردد و نظام الدوله از کوته اندیشی هیچ نمیدانست

نمیدانست که گرمی بازار من امنیت ملک و رعیت همه موقوف و مودع باعتبار پادشاه

جمجاه است و الا آفتابی باین بزرگی را پارهٔ ابری ناپدید کند عاقبت کار بجائی رسید که

شاه جمجاه یکفلوس از مالیهٔ ملک بکسی داده و بخشیده نمیتوانست اوقاف مزار پر انوار

حضرت عاشقان و عارفان که از زمان سلاطین رضوان مکان سابق الی یومنا هذا احدی

آنرا موقوف نساخته بود شاه جمجاه بباعث عدم اختیار نتوانستند که مقرر داشته مجاوران

و مشائخان آنمزار پر انوار رسانند اگر شاه جمجاه میخواستند تا تر پور صاحب کدام سواری

بنوکری بحال دارد بدون رضای نظام الدوله حکمش بجا نمی‌آمد مردمان رعیت و سپاه

چون استغاثه یا عرضی از احوال خود بحضور شاه جمجاه مینمودند شاه جمجاه بنا بر عدم اختیار

جز حرف امر میشود از زبان جوابی بر نمی‌آوردند از جهة آنکه تا پرده در کار برقرار باشد

شاه جمجاه میدانستند که حکم من بجائی نمیرسد پس ناچار بدون لفظ امر میشود دیگر چیزی نمیفرمودند

در آن اوقات حکم سرکار ذوالاقتدار انگلیسیه در بدلی میکناتن صاحب بهادر اصدار یافت

که صاحب ممدوح تدارک رفتن داشتند شاه جمجاه از ملالت بی پردگی و بدنامی خود میفرمودند

که الحال میکناتن صاحب که شخص خردمند و دانشور است میرود و قائم مقام او سکندر برنس صاحب

است هرگاه در وقت او هم همچنین بدنامی و سبکی شاملحال اولیای این دولت باشد پس

راه عیبت ... ... ... که بجائی نمیرسد که مبادا اصحابان بلندشان بعضی ازینها

نیک دانسته اختیار دارند اوّلاً از طائفه غلجائی مطالبه چهل هزار روپیه بابت مواجب
ایشان نمودند خوانین غلجائی زبان بعذر کشادند که در هیچ عصری از مواجب ما مردم نقصان
نشده زیراکه بعهدهٔ ما خدمت و محافظت طرق و تهانجات راه و غرامت اموالیکه
بسرقت رود مقرر و لازم است و این مواجب مقرری را کسی با مردم رایگان نمیدهد بلکه
در عوض خدمت میگیریم پس تنقیص مواجب بر خود بکدام وجه روا داریم نظام الدوله عذر ایشان را
کمتر شنیده بلکه [illegible] استرداد مبلغ مذکور اظهار نمود خوانین غلجائی هرگاه این معامله
مشاهده نمودند از حضور او رخصت شده بوقت شب از شهر کابل فرار نموده بمأوای خود
رفته در تحریک فتنه و فساد و انسداد راه شدند چنانچه افواج انگریزی که با جارج [illegible]
صاحب بهادر در آنحال عزیمت جلال آباد داشت چون بمنزل خورد کابل رسید طائفه غلجائی
سدّ راه شده فیما بین فریقین مقابله و محاربه واقع شد بعد ازانکه آنمردم باهم [illegible]
باصلاح آمدند و فوج انگریزی از حدود ایشان گذشته بجلال آباد رسید نظام الدوله حاکم
سابق غلجائی را معزول ساخته محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را بحکومت محال غلجائی منصوب
ساخت این معنی زیاده بر طبیعت خوانین غلجائی ناگوار افتاد همدرین حال نظام الدوله
بر معمولی خود نوشته از جانب میکناتن صاحب بهادر بحضور شاه شجاع آورد که چنین خوانین
درانی چون غلام احمد خان ولد مختار الدوله و عبدالله خان اچکزائی و محمد عطا خان ولد
سردار سمندر خان بامیزائی و برادر او سردار سکندر خان و عبدالسلام خان ولد محمد اکرم خان
بامیزائی امین الملک از شهر کابل بیرون شده بروند و در کابل نباشند شاه شجاع فرمود
که ایشان چه خطا کرده اند محمد اکرم خان امین الملک و سردار سمندر خان سر خود را بکار با نداده اند

وبا خود پسران آنها خدمت نکرده اند تقصیر ایشان همین است که از جهت نقصان موجب خود
بالتو گفت و شنید کرده اند بارگزانیان و متعلقان آنها دوست شدند که پهلو نشین تو شده اند
و این همه خوانین دشمن گردیدند که اخراج شان باید کرد آخر الامر شاه جمجاه بعد تأمل بسیار
بملاحظه تقدیم رضای صاحبان بلند شان برضای خود حکم دادند که خوانین مذکور را
از شهر کابل اخراج سازند خوانین مذکور ازین واقعه سراسیمه و مضطرب گردیده بحضرت
خاقانی عرضداشت نمودند که هر یک ما غلامان در ملک کابل املاک و عیال و زندگانی
بقدر حال داریم اکنون از کابل برآمده بکدام سمت رویم و چه کنیم حضرت خاقان بالینه
معروضه آنها را بمیکناتن صاحب رسانیدند صاحب موصوف گفته فرستاد که مناسب همین است
که اخراج شوند و زیاده از سه روز درینجا نباشند و بیرون ملک شاه در دیگر جائی بروند
چون این حکم بخوانین مذکور رسید دانستند که ما را بسبیل قید بطرف هندوستان میبرند

## بلوا و خروج نمودن خوانین درانی بجهت خلاصی خود از قید اخراج

چون خوانین مذکورین از حمایت شاهی مایوس شدند بجهت نجات خود از آوارگی و
بیچارگی کنکاش کردند و با دیگر قوم و بزرگان [illegible] آتش هنگامه شدند شبیکه علی الصباح
رفتنی بودند [illegible] شخصی [illegible] ایشان [illegible] اینکه فکری بحال خود
بکنید که فردا همچنین گرفتار و اسیر بهندوستان خواهید شد نوشته بخانه هر یک از
خوانین [illegible] انداخته رفت
هر یک آن نوشته را دیده سراسیمه و پریشان گشته از آورنده کاغذ هر چند جستجو کردند نیافتند
خوانین مذکور از اضطراب [illegible] دیگر رفته [illegible]

فتنه بلوای عام از روی عهود و اقسام با همدیگر باتفاق پیمان و میثاق بستند عجب از
بیخبری صاحبکار بسیار هوشیار که اینچنین اشخاص نامدار را از شهر فتنه زای اخراج
میسازد و از احوال شان بالکل غافل و بی پروا باشد باوجودیکه خوانین مذکور از جهه
صلاح جمعی کار خود همگی شب و روز بیکجا میگذرانیدند و بخانه همدیگر و باقی مفسدان
آنشهر تردد میکردند و او بیخبر نشسته قطع نظر از آن در شب صبح بلوا او را خبر دادند
و او از مستی تدارک آن نکرده بخواب غفلت رفت و شاه شجاع نیز اطلاع نداد علی الصباح
تاریخ هفدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵۷ هجریه که هنگامه بلوا برپا شد شاه شجاع مضطر
گردیده اولا چاپچیان و نسقچیان در شهر فرستادند تا منادی و قدغن کردن گرفتند هیچ
فائده حاصل نشد چون در احضار خوانین مفسد ارشاد رفت سر باز زدند و بالاجماع
بجواب گفتند که از سلوک و افعال نظام الدوله الحال کار از اختیار رفته ثانیا فوج تلنگه
و هندوستانی رکابی حضوری خود را مع شهزاده فتح جنگ و چند ضرب توپ بجهه تخلیص
سکندر برنس صاحب و پراکندگی جمعیت فسادکیشان فرستاده برای سکندر برنس صاحب
پیغام فرمودند که از میان شهر خود را کشیده یا در چهاونی انگریزی برود یا در بالاحصار
بحضور حاضر شوید سکندر برنس صاحب که با تیغ اجل دست و گریبان بود سخن نشنیده راه
بیهوده فوج تلنگه و نجیبی هندوستانی که با شهزاده ممدوح رفته بود قریب هفتصد نفر مقتول
و مجروح شده باقی با شهزاده ممدوح مراجعت ببالاحصار نمودند شاه شجاع میرزا
ابراهیم خان منشی باشی بچهاونی در نزد میکناتن صاحب بهادر فرستادند که در توقف
و تعطیل بکار نیست فوج را حکم بدهید که از چهار طرف داخل شهر شوند چراکه هنوز اتفاق

جمعیت اینهمه مردم مفسد چندان نیست البته اطفای شرارهٔ شرارت فسادکیشان بالکل

وجه تواند شد و همه دستگیر پنجهٔ تدبیر خواهند گردید میکناٹن صاحب بخاطر آن رسید

که شاید پادشاه را خوف گرفته یک پلٹن تلنگه و هشت ضرب توپ فی الفور در بالا حصار

بجهة خاطر جمعی حضرت خاقانی فرستاد که مقیم بالاحصار باشند حضرت خاقانی گفته فرستادند

که جمعیت ما در بالاحصار با حسن وجه هست تشویش با از جهة ناخیر است که اگر بزودی تدارک

فتنهٔ شهر نشود از خیره چشمی این مردم جهال آن واقعه مقدمه جدال و قتال بطول خواهد کشید

در جواب معروض داشت که شتابی بکار نیست از آنجا که حضرت خاقانی مدام رضای

صاحب موصوف را مقدم بر رضای خود میداشتند مجبوراً سکوت اختیار فرمودند الحق

که فکر حضرت خاقانی در خیال آنحال نیک بجا و قابل اعمال بود هرگاه میکناٹن صاحب

بفرموده حضرت شاه بجا عمل مینمود که پلاتن انگریزی در روز اول از هر طرف داخل شهر

نموده چند خانه مردمان مفسد و مفسد پیشه را آتش میدادند یقین که فسادکیشان فی الفور گرفتار

والا در عالم مجبوری از شهر فرار میشدند و مردم شهری از خوف تباهی مال و عیال خود امان

میخواستند و چون تاخیر و تسویف بعمل آمد در عرصه دو سه روز مردمان نواحی در شهر آمده

جای گیر شدند و همگی خوانین و عوام از رعیت و سپاه بر پشت مصحف شریف بعهد و قسم همه کرده

با معتبرین آن شهر آشوب بحضور شاه فرستادند که بندگان اقدس مالک و پادشاه و ما همه مطیع و فرمان

بردار هستیم امید که بندگان اشرف خود را از طائفهٔ فرنگ جدا فرموده با یان مبوند نماید

حضرت خاقان ارشاد فرمودند که وجود ما از طائفهٔ فرنگ سوا نخواهد شد کسیکه در خانهٔ کسی

سی سال عمر بگذراند و بجز قدردانی و صدر نشانی و بغیر مهمانداری و غمخواری چیزی دیگر ندیده

یکدام مذهب و ملت مخالفتش با او نمیرا باشد خصوصاً پادشاهان که حق شناسی لازم این
شان است اگر از بیخبردی و ناقابلی مختار کار من خفت و بدنامی چند روزی حاصل گشته لاکن
خاطر من از ایشان نرنجیده آنچه بر سر ایشان بیاید بر سر من نیز خواهد بود چونکه فرستادگان
بی نیل مقصود مراجعت نموده بار بار عرائض موکد بعهد و میثاق بمتنامی اول با معتبران
دیگر فرستادند و حضرت خاقانی همان ارشاد اول را تکرار فرمودند لاچار گشته در عالم
مایوسی محمد زمانخان بارکزائی را که بالداری معروف بود بخلافت اختیار نمودند و حضرت
خاقانی را بکفر نسبت دادند بعد آن محمد زمان خان مذکور و امین الله خان و غیره حسدان
با گروه غازیان هر روزه قریب چهاونی رفته غوغا و تفنگ زنی میکردند انقدر جرات
انتها نمود که علانیه بر چهاونی یورش بردند بآنکه همینکه میدیدند که فوج انگریزی از چهاونی
بدر شد خود را از میدان میکشیدند و بوقت شام همگی در شهر بجاهای خود می آمدند تا زمانیکه
افواج انگریزی در چهاونی بودند مدام همین معامله هر روزه داشتند روز اول مقدمه
سه شنبه هفدهم شهر رمضان سنه هجریه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت بود خانه سکندر
برنس صاحب را که در نفس شهر بود آتش زدند و قریب خانه او خانه جانشین صاحب خزانچی
بود از آنجا یک لک و پانزده هزار روپیه کشیدند که هر کس مبلغی برد و دیگری بنهبت
بعضی بدست هر بیسر و پا افتاد بعد از آن بر قلعه نشانخان که مابین ده افغانان و شهر بود
رفته حمله نمودند چونکه صاحبان گودام قلعه مذکور را خریده برای سکونت آراسته بودند
چند تفنگ رد و بدل نموده چون اقامت خود را غیر ممکن دیدند لهذا بجمعیت پادار
مردمان چند اول خود را بسلامت کشیده در چهاونی رسانیدند آنچه غله و اسباب نشسته

ذخیره در آنجا بود غازیان بغارت بردند تریور صاحب بهادر که یوم اول در برج وزیر
فتح خان بمکان خود بود چون این واقعه رو داد سواران جانباز بسبب آنکه صاحب مذکور
لشکر نویس و مختار کار شان بود پیوسته سر و کار باو میداشتند نگهداری او چند ساعت
نمودند چون تریور صاحب در خود دست پایین بذریعه نوشته خود از مکناتن صاحب
نمود و جوابی نرسید و غازیان میخواستند که او را گرفتار سازند مردمان محله اندرابی جمعیت
نموده او را از آنجا کشیده در چهاونی رسانیدند بعده چون غازیان از شهر فارغ و
ظفریاب شدند در گرفتن قلعه جعفر خان کابلی که قریب بچهاونی بود و گودام یعنی ذخیره
غله و غیره آذوقه تمام فوج در آن فراهم میبود متوجه شدند با وجود یکه در آنجا مردمان
تلنگه مسلح برای حفاظت مقرر بودند مگر مردمان غازی هجوم آورده متصرف شده غله
و اسباب آن را نیز تاراج نموده عمارات را آتش دادند بعد از آن در گرفتن قلعه شریف که
متصل چهاونی بود شدند و در آنجا باشندگان [illegible] بهر طرف آن قلعه مورچه ها برده داخل
آن شده آتش دادند و تسخیر قلعجات مذکور غازیان [illegible] گشت که همگی
[illegible] شهر بودند و [illegible] باغات نیز متصل بود و در گرد و نواح اشجار و انهار [illegible]
[illegible] قلعجات اگر [illegible] بخسارت [illegible] میتوانستند کرد که باین سهولت
از دست دلاوران افغان [illegible] گرفتند از قضای کردگار آن سال زمستان آنقدر صعب
سرمایش سخت بود که کسی باین مرتبه در قرنها کم یاد میدهد یعنی از کثرت سردی هوا ایشان گرمی
از طبیعت آتش برده بود و از افراط بارش برف راه آمد و شد خلایق بسته گردیده از سختیه
بود که اهل کابل دست بجانه زنبوری انداختند و در دلاوری خود را علم میساختند تاریخ

بیست و چهارم ماه رمضان یوم سه‌شنبه بهنگام نماز عصر بر پشتهٔ ده بی‌بی ماهرو که قریب قلعهٔ
چهاونی بود سواران انگریزی سیرکنان با انتظام خود میگشتند که سواران کابل نیز قدم جسارت
پیش گذاشته بگوشهٔ پشتهٔ مذکور برآمدند سواران تهور نشان انگریزی که قدری خود را بعقب
کشیدند سواران کابل بیباکانه خودنما شدند درینحالت سواران انگریزی بحسب ضابطه رو بآنها
آورده دست تهور بیکدیگر دراز کردند سواران کابل را پای ثبات نمانده راه گریز در پیش
گرفتند چند دفعهٔ دیگر نیز در خیابان باغ شاهی که طرفین آن دیوار و اشجار دارد مقابلها
اتفاق افتاد مگر بحملهٔ اول دلاوران تهمتن نشان انگریزی جمعیت کابلی گریخته داخل شهر میشدند
یکدفعه چهار هٔ غلجائی نو وارد خارج شهر و آنانکه سکان شهر و موسوم بغازی بودند باتفاق
همدیگر در اطراف چهاونی غوغا بر داشتند تا آنکه چیری سوار انگریزی مع چند ضرب توپ جلوی
از چهاونی بیرون شده بهر طرف که حمله نمودند آن مردم مانند رمهٔ گوسفند که از حملهٔ گرگ پراگنده نیز
گردد بهیچ طرف تاب اقامت نیاورده راه فرار پیش گرفتند بلکه آنچه قلعجات در نواحی
چهاونی بود سوای قلعهٔ موسوم ریکاباشی که قدری مستحکم بود تمامی از هیبت و صدمت
آمد آمد دلاوران انگریزی خود بخود خالی گردیدند وقتیکه غازیان و طوائف غلجائی در قلعهٔ
ریکاباشی واقعهٔ سمت شرقی چهاونی جاگیر شدند دلاوران هنرپرور انگریزی متوجه آن
شده گوشهٔ آنرا بضرب گولهٔ بم منهدم ساختند و بنوعی بتغلب و تسلط اندرون قلعه شدند
که نظارگیان را کمال حیرت دست داد خلاصه اینکه مردمان غلجائی و کابلی در آنمقدمه بسیاری
ضائع شده بسوی شهر از راه گریز در خزیر شدند و دلیران بیشهٔ انگریزی بفتح و فیروزی
مراجعت بچهاونی خویش نمودند ❊ **محاربهٔ سپاه انگریزی و غازیان در کوه**

بنگاه

**دره بی بی ماهرو** دفعهٔ دیگر چون بر پشتهٔ دره بی بی ماهرو مقابله رو داد و جنگ
رستمانه اتفاق افتاد و چشم زخم عظیم بر افواج انگریزی رسید از این انگریزی بود که
مردم پیادهٔ کوهستانی شب همه شب در تدارک و سعی شده در دره بی بی ماهرو که متصل چهاونی
واقع و سر آن بود جا گرفتند و علی الصباح صغیر و کبیر و برنا و پیر از شهر و قریات آمده سوار
و پیاده که چون مور و ملخ مینمودند بمقابله پیش شدند پلاتن انگریزی خارج چهاونی شده
قریب بدیوار چهاونی ایستادند سواران انگریزی با چند ضرب توپ دشمن کوه بالای پشته
عروج نموده دلاورانه بآخر پشتهٔ مذکور رسیدند اوّلاً که سوار و پیادهٔ کابل بجانب
شمالی پشته قدم پیش گذاشتند دلاوران انگریزی بحملهٔ اوّل آنها را در پیش انداختند بلکه
آنچنان پس شدند که هزیمت تصور میتوان کرد چونکه از گوشهٔ شرقی پشته بده بی بی ماهرو
تفنگ زنی شروع کردند و در گوشهٔ مغربی جمعی کثیر فراهم شدند و دو ضرب توپ انگریزی مع
سواران که بطرف مغربی پشته ایستاده بودند چند نفر پیادهٔ کابلی آهسته آهسته از جانب
مغربی خزیده خود را بجائی رسانیدند که آنها را از سبب پناه بودن کسی ندیدند و آنها از توپچیان
توپ امید نکرد لهذا خود را از انتقام محکم ساخته بضرب تفنگ توپچیان را از سر توپ کناره
ساختند حتی که توپ بجا ماند و از باعث تفنگ زنی مخالفان توپچیان مذکور را دست
جرأت از عمل توپ کوتاه گشت ناگهان سواران کابل که در قفا و مستعد حمله بودند چندی
دست از جان شسته خود را بر سر توپ رسانیدند در آنحال توپچیان بدون توپ پیش رفته
کار را معدوم یافته با سواران انگریزی عطف عنان نموده بچهاونی در آمدند چون متصل
چهاونی پلاتن و توپ دیگر طیار بودند مردم مخالف نتوانستند که زیاده مبادرت ورزیده

داخل چهاونی شوند لهذا یک توپ انگریزی را بقبض آورده مراجعت بجانب شهر نمودند لیکن بد[ا]ز

هیچ مقابله بمیدان در فریقین دست نداد صاحبان چهاونی در تمهید صلح و صلاح متوجه

شدند ظاهر است که اگر یک ضرب توپ مذکور در معرکه مزبور سر شده نمیشد مردم مخالف

هرچند که غالب میبودند از کثرت و سطوت آنها این واقعه رو نمیداد بهر صورت شجاعت و

دلاوری و شهامت و بهادری فوج انگریزی هویدا صد بار زدند و بردند اگر یکبار

نزدند و خوردند چه مضایقه آخر از رسال دوم چون که جنرل پالک صاحب بهادر از جلال آباد

بکابل می‌آمدند در خورد کابل تا تیزین محمد اکبرخان و طوائف غلجائی وغیرهم چندین

سنگر بابسته بودند و تیز محمد اکبرخان تقریباً با پنجاه هزار سوار و پیاده مقابل بوده سا[عتی]

نایستاد و سابق بر آن که در جلال آباد با جمعیت کثیر هنگامه آرا بود هم تاب مقابله یک

پلتن انگریزی متعینه جلال آباد نیاورده فرار و دشت ادبار گردیده بلکه تا تیزین هیچ جا

آرام نگرفته و تیز در زمان ورود جنرل پالک صاحب بهادر موصوف در کابل که تمامی سکنه

کابل و کوهدامن و کوهستان در استالف که محل صعب است جمع شده بودند از رسیدن چند

پلتن انگریزی مال و ناموس خود را گذاشته فرار نمودند انصاف و رحمدلی صاحبان بلند شان

این درجه که بناموس آن مردم متعرض نشده اگر بعضی در حین [حمله] استالف بدست سپاه

افتاده بود آنرا نیز رها نمودند محمد اکبرخان و غلجائیان ظلم اساس در صلح و صلاح طرفین

بحین رفتن افواج انگریزی بعزم جلال آباد از حدود قلعه تاج خان الی فرود منزل جگدلک

که مسافت بیست و چهار کروه است چه جفاها نمودند که احدی را از صغیر و کبیر و آزاد و اسیر

زنده و باقی نگذاشتند و بر صاحبان چه سختیها در میان آوردند الحق آنچه پرورش و نوازش

طائفهٔ بارکزائی بیرحم نموده بودند نتیجه اش دیدند ع یکی زاده گرگ میپرورید ؛
چو پرورده شد آخرش بر درید ؛ در زمان مراجعت افواج انگلیسیه بجانب هندوستان
جنرل پالک بهادر بر سکنهٔ کابل نهایت ترحم نمودند اما فوج قندهار بجنبیکه قلعهٔ غزنین را
مسمار نموده بکابل می آمدند چون دروازهٔ مقبرهٔ حضرت سلطان محمود مرحوم را کنده
بهندوستان بردند اهل خرد را تعجب رو داد که آیا چرخ کبود را با سلطان محمود چه عداوت
بود که بعد از چندین صد سال بمقتضای آن دست جفا در اهانت مزار پر انوارش کشود
یقین که همین معنی موجب کراهت و ملالت طبع پادشاه کیوان بارگاه انگلستان شده باشد
رجعنا الی المطلب ؛ **طلب داشتن میکناټن صاحب بهادر محمد اکبرخان را
و او را از خود دانستن و مبالغ کثیره دادن بدست خود مستعد
کشتن خود ساختن** چون قبل از وقوع هنگامهٔ بلوا و فساد میکناټن صاحب بهادر
در طلب محمد اکبرخان خطوط چند مبنی بر خاطرجمعی ارسال داشته بود محمد اکبرخان از استماع
اخبار این هنگامه منشرح الصدر گردیده همان طلب را ذریعهٔ آمدن یعنی ترویج خود ساخته
در کابل آوازه های رسل و رسائل با میکناټن صاحب بهادر نهاده صاحب موصوف را
از [illegible] باطن و حقیقت آنچنان بخود مائل و مطیع نمود که بدون اطلاع و صوابدید شاه
شجاع بنای عهد و میثاق با او گذاشته [illegible] انصرام و انتظام داد که اختیار ملک و
مال و تمامی رعیت کابل و توابع آن من بعد بمحمد اکبرخان باشد و افواج انگلیسیه مراجعت بهندوستان
نمایند اگر پادشاه اقامت کابل را منظور نظر نمایند سالانه یک لک روپیه برای خرج پادشاه
دهند و اگر بهندوستان بروند اختیار دارند کسی متعرض نشود و قلعهٔ بالاحصار نیز سپرد

محمد اکبرخان

محمد اکبرخان شود چون شاه شجاع از مضمون اطلاع یافتند برای میکناتن صاحب بهادر مکرر نوشتند
که شما مرا در این ملک برای همین آورده بودید که سپرد دست دشمن کنید از بدعهدی طائفه
بارکزائی و شکننده این ملک هنوز واقف نشده اید چرا خود را و مرا هلاک میسازید عجب است و بیهوده
مبلغان خود را باین مردم میدهید و بامداد خود اینطائفهٔ پرکینه را بر قتل خود مستعد میسازید
این شرط عقل نیست میکناتن صاحب بهادر که یقینش بر راستی و یگانگی محمد اکبرخان حاصل
گشته بود چنین جواب فرستاد که الحال قول طرفین به میثاق قسمتین انجام و اختتام یافت
ترک آن نمیشود شاه شجاع از مضمون شب و روز سیماب وار بیقرار و در اضطراب و اضطرار میبودند
و دست تحیر و تحسر بیکدیگر میسودند که میکناتن صاحب را چه پیش آمد که با وجود عقل و دانش
کارش از جادهٔ صواب بدور می افتد اولاً عثمان خان را از مسوده بجائی رسانید که از بیم قوتی
رفتار زشت او باین روز رسیدیم الحال محمد اکبرخان را در کنار گرفته که عهد و پیمانش مختصر
تدارک هلاک من و اوست بعده میکناتن صاحب بهادر حکم بیرون شدن پلتن و القواب متعینه
بالاحصار داد بمحمد اکبرخان گفته فرستاد که فوج و اسباب مردم از بالاحصار بیرون میشود سپاهیان
خود را تقرر ستید که در بالاحصار تصرف و دخل نمایند محمد اکبرخان فی الفور دو هزار نفر پیادهٔ غلجائی
و جزائرچی روانهٔ بالاحصار نمود آه از ملاحظهٔ اینحالت صغیر و کبیر و برنا و پیر شهر کابل زبان عجز بیان
بدرگاه دارندهٔ هر دو جهان بدعا کشودند که پروردگارا بالاحصار در تصرف محمد اکبرخان
نیاید که سر و مال و ناموس و عیال شاه شجاع الملک پادشاه بباد فنا میرود حضرت خاقانی
جای فکر است که درین یکدو ساعت سر و ناموس و مال و منال من همه بغارت و تاراج رفته گرفتار
دست دشمن میشوم مستغرق گرداب غم و الم میبودند ساکنان بالاحصار که اکثر از آبا و اجداد و بیشتر

در جهادولی گذران شما نمیشود در بالاحصار بیائید که باتفاق ایام زمستان را خواهیم گذرانید
واگر از آذوقه تنگی رو دهد در نواحی بالاحصار بحسب ضرورت مجبوری و اضطرار بقدر کفاف
تاخت و تاراج نموده بهر صورت زمستان را میگذرانیم این معنی نیز قبول خاطر صاحبان نشد لهذا
با فوج مقیم جهادولی بعزم جلال آباد بیرون شدند محمد اکبر خان خود تعاقب اینها نموده و مردمان
اطراف و جوانب را ترغیب و تحریص بر قتل و غارت داده تا آنچه در تقدیر بود بظهور آمد یعنی ازینهمه
مخلوق حضرت خالق یکنفر هم نتوانست که بجلال آباد برسد یعنی تمام هم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ذکور و
اناث حتی اطفال شیرخواره بمعرض هلاک آمدند مگر برخی که از منزل بتخاک و قلعه تاج خان گریخته
در شهر کابل رسیدند که یکی هم پای رفتار نداشت که از باعث برد و برف همه ریخته و سوخته
بود و صاحبان بقیة السیف با عورات و اطفال خود بغایت بدحال اسیر دست غلجائیان نکوهیده
خصال شدند خدای سبحانه اینچنین روز نصیب کس نکند محمد اکبر خان ظلم بنیان را آه یک مظلوم هم
گریبان گیر نشد حقا که در بارگاه حضرت کبریا هیچ جای چون و چرا نیست چونکه مقدمه جهادولی
خلاص یافت فردالش صغیر و کبیر بر سر بالاحصار جمعیت نموده بقصد آنکه تا مانند جهادولی در تخلیه
آن نیز بپردازند بعضی اشخاص از راه خیرخواهی بعرض حضرت شاهی رسانیدند که تا وقتیکه امین الله خان
لهوگردی را مطیع خود نسازند جمعیت مردم فساد اندیش پراگنده و بنیاد فتنه کنده نخواهد شد
حضرت خاقانی چون دانستند که بیقین خاص و عام پیوسته که پادشاه در حقیقت عین فرنگیست و باین بهر
بار از مفسدان فتنه انگیز قوم بارکزائی سرد شدنی نیست ناچار بنا بر التفاتی نواب ملوا و تسخیر بابینا
نایب امین الله سلاله دودمان سلطنت و شهریاری خلاصه خاندان ابهت و بختیاری فرزند ارجمند
سعادت ظهور شهزاده سلطان شهپور را که در دیده جهان بین شاه ممدوح چون مردمک دیده

مطیع خود فرمودند همین که امین الله خان را میلش بجانب شاه جهجاه رونق کاربار گرائید
رو بزوال آورد و محمد زمان خان از اخذ دو لک روپیه اوّل ابا آورده گفت من خلیفه ام بدون
خارج کردن شاه شجاع الملک از قلعهٔ بالاحصار صلح نمیکنم امین الله خان که رغبتش از
تصرفات باطنی شهزادهٔ موصوف بجانب شاه جهجاه مصروف گردیده بود در جوابش گفت که
خلافت تو در آنحال بود که پادشاه از مسلمانان دست کشیده بود الحال که حضرت پادشاه
مالک و مختار اند ما را خلیفه درکار نیست و وزارت نیز مرتبهٔ بلند است البته از حضور پادشاه
جهجاه برای تو میتوانیم حاصل نمود و الّا فلا چونکه اکثر خوانین طوایف فوق الذکر بواسطهٔ خلعت و منصب و
جاه و شوکت گردن بستهٔ عقیدت شهزاده والا همت بزرگ همت گشته همه مستعد دولتخواهی
شاه جهجاه میبودند باستماع این جواب مؤید قول سراسر صواب امین الله خان گشته و تهیه
وزارت را در حق محمد زمانخان اولی و احسن دانسته رجوع بخدمت شاه جهجاه نمودند

## صلح نمودن شاه جهجاه با محمد زمانخان و امین الله خان بباعث تشریف بردن شهزاده شهپور و آمدن ایشان و افتتاح دروازهٔ حصار

در تاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری نور دیدهٔ شوکت و
سرور یعنی بندگان شهزاده شهپور با جمیع خوانین و سران درانی و فارسی و غلجائی و کوهستانی
و کابلی و غیرهم و امین الله خان و محمد زمانخان و سایر اکابر و اصاغر آن دیار در بالاحصار
بدربار جهانمدار حاضر شده جبهه سای عتبهٔ علیه گردیده شرف استلام سریر فلک احتشام حضرت
خاقانی حاصل نمودند و از حضور فیض ظهور حضرت خاقانی بخلعتهای [illegible]
و اقبال فدویت و خاکساری مورد و مخاطب بکلام تفاخر انتظام احسنت و آفرین گردیدند

بارکزائی باز آمدن محمد اکبر خان را روا از نمودند حیله چند در چند در میان می آوردند تا آنکه
صلاح وقت بهمین منعقد شد که محمد اکبر خان همه در آنجا باشد لاکن بجهه صاحبان دستخط
فرستاده شود چنانچه حضرت خاقانی مرتبه اول سردار عنایت الله خان درانی با میرزائی و در
ثانی دین محمد خان پیشخدمت خاص حضور خود را بظاهر الصورت وکالت با نمراه که صاحبان
از جلال آباد کوچیده بروند و باطناً برای استمالت و اطمینان او هوشیار نمود از ینشان
که محمد اکبر خان شخصی بسیار بدعهد و صد طبیعت پیشه است زنهار بقول و قرار او اعتبار ننمایند
که همچون واقعه میکناتن صاحب در حق شما نیز پیش نیارد بذریعه نوشتجات موکده فرستادند
و در همه جا مراد و مقصد حضرت خاقانی آن بود که چند گاه باین آمد و شد سفیر و دستخط سخن
بتعویق افتاده زبان عوام از مقدمه تحریک جلال آباد بسته شود چون مرتبه ثالث بخفیه نوشتند
که حقیقت مکاری و غداری مردم کابل بر همنوال است که شنیدید و دیدید پس چنان باید کرد
که ما و شما از شر و فساد این مردم کذب بنیاد ایمن و آباد و بخاطر جمع و آزاد باشیم
و زیاده خرابی بایشان نرسد مکرر صاحب بهادر نوشتند که حضرت خاقانی از روی تعقد
و مهربانی بوجهی که ممکن بیندازند تا عرصه پانزده روز از کابل حرکت نفرمایند که فوج با مردم
عنقریب از پشاور در جلال آباد میرسد حضرت خاقانی نظر بنوشته صاحب موصوف لیت
و لعل و امروز و فردا تا عرصه دو ماه از کابل حرکت ننمودند و بارکزائیان بهمه مردمان
همین میگفتند و شهرت میدادند که پادشاه عین فرنگیست فریفته نشوید و با عقیده همین باشید
که قصد جهاد بطرف جلال آباد میکند حضرت خاقانی بسبب الحاح خطیر بیرون شهر پا داده تعجیل
بر خلل هر یک بدست آورده رفتن جلال آباد را بانواع حیل در تعویق میداشتند تا آنکه

بهر کس خوب متیقن هویداست که پادشاه هرگز عزم جلال آباد بطوع جهاد ندارند لهذا بتعلیم و تحریک
بارکزائیان عوام کالانعام و بعض خواص خدیعت اساس میرحاجی نام پسر میر واعظ را که
یکی از اکابر سکنه کابل است مقدم نموده علمها برداشتند و چندین مصحف با تبرکات که
در زیارتگاهها بود بر سر برداشته فوج فوج و جوق جوق با صوفیان حق گوی و فقیران
مست خوی که بحقیقت اینهمه افعال شما از فریب و مکر بود از کابل بعزم جلال آباد بیرون
شدند شاه جمجاه چون دیدند که جماعه فتنه انگیز بارکزائیان شعبده دیگر بر روی کار
آراستند اگر حالا من از شهر بیرون نشده شامل اینجماعه نشوم بلا تامل مقدمه بلوای
عام بر من برپا خواهند نمود ناچار بند و بست نموده بندگان شهزاده فتح جنگ را
پیش قراول فوج مقرر ساخته مرخص فرمودند شهزاده موصوف در دِه خداداد در
خیمه گاه قیام پذیر بودند و حضرت خاقانی از قلعه بالاحصار با فوج مانند مور و مار یعنی بیشمار
بتاریخ بیست و دوم ماه صفر یوم پنجشنبه با سامان شاهی و دبدبه عالم پناهی در دامنه
کریوه سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند لاکن با محرمان و مقربان تکرر میفرمودند که
در عرصه یکماه بجلال آباد خواهیم رسید و اگر در این مدت هم امداد صاحبان بهادر از طرف
پشاور بفوج مقیم جلال آباد نرسیده باشد ناچار چون قریب بجلال آباد شویم ضرور از این
مردم مفسد فتنه اندیش خود را کشیده با صاحبان عالیشان یکجا خواهیم شد و چون با صاحبان
ملحق و متفق شویم ایشمردم خود بخود پراگنده خواهند شد البته این اراده تحقیق مصمم بخاطر داشتند
زیراکه آنچه جواهر عمده دانگی از قسم الماس و لعل و یاقوت و زمرد داشتند که بمحول قیمت
چهل پنجاه لک روپیه بود همه را از جواهرات عمده و نخانه انتخاب کرده در کیسه خود

گذاشته بودند چنانچه بعد از واقعهٔ شهادت شان آنهمه بدست محمد زمان خان افتاد قصه

چون شاه جهان‌پناه از بالاحصار برآمده بگریوهٔ سیاه سنگ نزول اجلال فرموده دربار عام

نمودند در ساعت با عزت و تمکین یعنی هنگام نماز پیشین فرزند بدل پیوند سعادت ظهور

شهزاده شهپور را که سابق آن نور دیدهٔ مروت و فتوت در مقدمهٔ قلعه‌بندی اقامت خانهٔ

امین الله خان در باب ارجاع خاص و عام و احضار خوانین و سران هر طائفه از انام

بدربار فلک احتشام اظهر من الشمس و ابین من الامس شده بمحک امتحان درآمده بود بحضور

پرنور خود طلب نموده فرمودند که الحال بندگان ما عازم جلال‌آباد اند شما را بعهدهٔ نیابت

دار السلطنهٔ کابل سرافراز و ممتاز و قائم مقام حضور فیض دستور خویش فرموده حکم

رقم حکومت کابل را بنام نامی و اسم گرامیش بدستخط خاص مزین فرموده عطا نمودند و

نصر الله خان پسر امین الله خان را بمختارکاری و نیابت شهزاده مقرر نموده از زبان الهام

بیان ارشاد فرمودند که زنهار زنهار غفلت را بخود راه نداده از احوال شهر و حصار خبردار

و خبردار باشید البته تا زمان حالی کاری نامشروع از شما بسمع همایون نرسیده

خشنودی بندگان اشرف از شما حاصل است اگر چنین نبود شما را از آن بسمع ... بعد از

بعد از آن اهل دربار را مرخص فرموده بخلوت تشریف فرما گشته بوقت شام برای انجام

و تفهیم امورات واجبهٔ ضروریهٔ خود در پالکی نشسته و شهزادهٔ موصوف را روبرو در پالکی

حکم نشستن داده داخل بالاحصار شدند و حکم اشرف قبل از آن به مستحفظان دروازه

صدور یافته بود که شهزاده بوقت شام در بالاحصار آمده باز علی الصباح روانه شیرگاه

میگردد هر یک بکار خود هوشیار و خبردار باشید بعد از رونق افزائی شبستان عظمت

کامرانی یعنی حرم سرای سلطانی از زبان محرمان خاص معلوم شد که شب همه شب بندگان والا
ناآرامی و بیقراری داشتند بلکه تمام شب را قدم بحرکت رفتار و دم بذکر اسم پروردگار
گذرانیدند و هر لحظه و هر لمحه از خواجه سرایان استفسار میفرمودند که شب چه وقت است
بعد از آن بهنگام آغاز صبح صادق دو رکعت نماز سنت فجر را در آنجا گزارده فرض را معطل
داشتند که در خیمه گاه ادا کرده شود و در پالکی نشسته کهاران را مکرر اشارت فرمودند
که بسرعت تمام رفته در خیمه گاه برسانند که نماز فرض فجر را تاخیر نشود و بوقت خود گزارده
آید با چند نفری معدود از خدمتگاران روانه خیمه گاه گردیدند سبحان الله و بحمده قضای حضرت
کبریا برای ترقی مدارج ایشان چه سامان مهیا داشت که مابین سنت و فرض فجر سبحان الله
و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله خوانان بدولت شهادت و سلطنت سعادت
فائز گردیدند

## واقعهٔ شهادت حضرت شاه غفران پناه از دست ظالم بدعهدان بیحیا و روسیاه شجاع الدوله

و لیکن [illegible] فریب داده بود که پادشاه امشب در بالاحصار
[illegible] خیمه گاه خود خواهند آمد با اطلاع این خبر تمام شب
[illegible] با چندی سوار و پیاده [illegible] در کمین نشسته با
[illegible] هنگام صبح [illegible] حضرت شاه [illegible] بالاحصار و منزلگاه [illegible] چونکه [illegible]
پالکی [illegible] مشغول بذکر خداوند و پالکی [illegible] کمینگاه آن
ظالم [illegible] آن شیر [illegible] از [illegible] یکدفعه صد ضرب تفنگ
[illegible] بر پالکی سرداد از وقوع این بیداد [illegible] با جسم [illegible] و [illegible]

بی اختیار از پالکی برآمده خواستند که خصم نابکار را گرفتار کنند یا از وار شمشیر ذوالفقار شعار
بدار البوار بفرستند اول آن حرامی نمک حرام از هیبت و شوکت حضور حضرت خاقان والا مقام
تاب استقامت و آرام نیاورده بخوف تمام چون سگ گمنام از ضرب غلام پا گریز نهاده آن مطرود
و مردود حضرت ودود خواست که بی نیل مقصود برگردد دیگری جعفر نام برید انجام همراه حرامی
که با آن حرامی باین حرکت بی برکت بحصول جاه و سپاهی دو جهانی مشارکت جانی داشت
او را نگذاشت و گفت ای بدبخت جای اندیشه نیست و درین بیشه و صحرا جز این شیر ارکان
افتاده کیست برگرد و کارش تمام کن و الا اگر زنده رفت شیرخواره خاندان ترا هم زیر تیغ
بیدریغ خواهد کشید لهذا آن حرامی بدگهر با جعفر کافر بیشتر مکرر بر سر شاه جم افسر بی جرم و
گناه که زبانش ذاکر کلمه طیبه لا اله الا الله بود و از ضرب گرزهای آهنگ فرا این جانگاه
از تاب و توان مانده و در غایت درد الم بیچاره و بی پناه آمده بزخم شمشیر بدرجه شهادت
رسانیدند و خود گریختند شهسوار نام پیشخدمتی که در آن وقت برکاب شهادت انتساب
حاضر بود دو نفر را بزخم شمشیر مجروح ساخت لاکن چون میدان از اغیار خالی و کیسه‌ها
جنت آرامگاه را پر از جواهر و لآلی یافتند فرصت وقت را غنیمت انگاشته هر دو کیسه پر
جواهر گران قیمت آن مستحق جنت را بریده راه حرمان پیش گرفتند و آن دو حرامی از
پاس و استیلای یاس و هراس که خاصه متعلقان جنایت اساس است همه آن جواهر
گران سنگ بیش بها را در یک درزی از دیوار کهنه انداختند تا از بی نصیبی نصیبش
نصیب بی نصیبی دیگر گردیده و از آنجا کشیده بچند مبلغ فروخت آخر الامر بشجاع الدوله
حرامی رسید القصه نعش پادشاه جمجاه همچنان در میدان بخاک و خون غلطان افتاده بود

بسامان جهانگیری کرو ... — از سه کس دزد شود کشته شبخون افسوس

آنکه در حشمت و اقبال بد افسانهٔ دهر — از حشم دور رسیدش اجل افسون افسوس

آنکه در تاجوران بود چو جمشید بجاه — دیو تختش برد از گردش گردون افسوس

آنکه پیوسته ز دولت بفرح بود قرین — ناگهان با غم و اندوه شده مقرون افسوس

آنکه کیخسرو به بزم آمد و اسکندر رزم — بزم و رزمش بچه انجام شد اکنون افسوس

آنکه روا ز عمل فرض خدا داشت سفید — سر غمر و گشت بخون بر زده مسنون افسوس

کان گوهر بکر پادشه کوه وقار — سر پی تیغ چه بنهاد بهامون افسوس

در دُرّان بگهر گوهر کان دُرّان — در کف بدگهران چون شده مرهون افسوس

یاد میداد فریدان جهان را بحشم — شوکت و ثروت و آئین فریدون افسوس

بیرق دولتش از بس بهوا بود بلند — بیکی باد اجل چون شده وارون افسوس

زد بهم رای خطا از ید و فوج قضا — بخت اسکندر و شد بیر فلاطون افسوس

رهزنی چند گدا خو چو غریبش کشتند — مخزن نقد [illegible] از مخزن قارون افسوس

تن سیمین سمن برگ مثالش مجروح — ز آهن سنگدلان لعل شده از خون افسوس

بسکه بخون رفت گل [illegible] — [illegible] شده گلگون افسوس

گرد چون در گرانمایه اگر سیل بآب — چون گل آلوده شد آن لولوی مکنون افسوس

دوست خاک از بر نعش شست و نگهبد [illegible] — دشمنش گنج صفت ساخته مدفون افسوس

چشم سیلان بود روان از پی نعش تا یکسال — آنقدر خون که ز طوفان غم افزون افسوس

بد ز دیدار خوشش جهان [illegible] دل شاد — چون ز هجرش نشود پر غم و محزون افسوس

| | |
|---|---|
| داغم از سینه چو خون از کفنش شسته نشد | رود چشم از چه روان بود چو جیحون افسوس |
| بازم روز زر کس از قاتل او خون نگرفت | نشد ارمان دل غمزده بیرون افسوس |
| تا در این قصه غصه‌ست نگردد منظوم | رشته نظم نتابد در مضمون افسوس |

القصه چون این خبر قیامت اثر بسمع شهزاده شهپور رسید روز روشن در نظرش مانند شب دیجور گردید و در نهاد صغیر و کبیر و برنا و پیر آتش حسرت و نفیر در افتاد در آنحالت شهزاده نامدار با وجود حدوث اینچنین حادثه مصیبت بار چار و ناچار متوجه باستحکام حصار شده نگهداری قلعه و برج و باره بوجهی از روی استقامت و پردلی و شجاعت و مردانگی فرمودند که دران انقلاب قیامت آثار اهالی حرم محترم و طفلان زار و باقی صغار و کبار باحسن وجه از دست تاراج و تصرف قاتلان خونخوار و دیده غدار محفوظ و محروس ماندند مگر در ظهور این واقعه بارکزائیان بدبیان متعلقان شان هر دم بهم مبارکباد پیام گفتند میر حاجی لیسر واعظ با علمها که بعزم جهاد جلال آباد آراسته بود در سپاه سنگین برگشته در شهر آمده از زبان خود بمردم ندا میداد که لارد کلان را بلا رد ملحق ساختیم و بخاطر هر یک شاد و تسلی میداد که الحال بیخ طوایف فرنگی را از بیخ می کنیم شهزاده فتح جنگ که در روز مذکور در خیمه گاه خود بود و ازین خبر قیامت اثر اطلاع یافته [illegible] علام [illegible] خان با خبر شده بعجلت تمام در قلعه خان مذکور رسانیدند و خمسه خان و پسرش از ملاقات شان بیش از پیش حیران گردیدند که شهزاده ممدوح را بسپرد و خود با سپاه دیگر همراه شده بملاحظه اینحال جناب شاهزمان شهزاده و دیگر منسوبان خاندان شاهی که در بالاحصار بودند هرگاه این کیفیت را بجهت

شهزاده سلطان شهپور خالی نمودند بمشهر آن گشتند که الحال کل خزائن و قلعه و دروازهای
حصار بقبضه و تصرف شماست صلاح دولت چنان بزرگوار است که زود بر تخت نشینید
متصرف همه اسباب سلطنت شوید هرگاه شهزاده فتح جنگ از آنجا رها گشته آید چونکه
از شما بعمر بزرگتر است البته تخت نشین خواهد شد سبحان الله زهی همت و ناجوانمردی
و مبارک خوئی شهزاده ممدوح که بمجرد استماع فرمودند که درینوقت ما را آرزوی تخت
نشینی و نفاق خانگی منظور نظر انصاف منظور نیست چراکه هنوز والد بزرگوار ما بدار
در میدان بیکسی خسته و کشته افتاده لازم حال آنست که باتفاق خرد و بزرگ اول قصاص
خون والد را از قاتل بی سامان باز ستانیم بعد از آن بقسمت هر کس هرچه باشد بظهور خواهد
آمد لهذا متوجه نجات شهزاده فتح جنگ شده تا اینکه نائب امین الله خان حسب الارشاد
شهزاده والاشان و نجف بیگ خواجه خانجی و بعضی خوانین قزلباش سوار و پیاده همراه
فرستاده شهزاده فتح جنگ را بالعلبه از چنگ آن مفسدان سنگسار کشیده در بالا
رسانیدند ٭

## احوال تخت نشینی شهزاده فتح جنگ باتفاق مردم

فرو الیش امین الله خان با تمامی خوانین درانی و کابلی و میرحاجی پسر میر واخداد و خوانین
قزلباش در بالا حصار آمده شهزاده فتح جنگ را نظر بزرگسالی نسبت بسایر اولاد شاه
جنت آرامگاه که در آن هنگام در کابل حاضر بودند و بنا بر اتفاق و منظوری شهزاده
سلطان شهپور شاه چراکه اتو الاهمش را حصول قصاص شاه فردوس جاه از منافقان
بدسگاه مطلوب و هوای طبع والا بود و الا اتفاق خانگی در واداری
حضرت شاهزمان و سائر اعیان خاندان بتخت نشینی ایشان پیشتر و پیشتر همعقد گردیده

بر تخت شاهی نشانده بخلافتش مشغول شدند بعد از چند روز از همه خوانین خواهش میثاق نموده
خوانین درانی و قزلباش و کابلی و غلجائی و کوهستانی مگر آنکسی که با محمد زمانخان متحد
ملازم بودند باقی همگی میثاقی که مشتمل بر اطاعت شهزاده ممدوح و قبول پادشاهی او
باشد با انواع اقسام و قسم کلام الله مؤکد و مرتب ساخته نوشته و مهر نموده بشاه ممدوح
سپردند چنانچه شاه ممدوح نیز هر یک را از شال و شمله علی قدر مراتبهم بخلاع فاخره مزین و
ممتاز فرمودند بعد از آن خوانین مذکورین سر مخالفت با محمد زمانخان برداشته چند روز
گذشته مقابله محمد زمانخان و امین الله خان در میان شهر اتفاق افتاد باوجودیکه امین الله
خان را قوتش نسبت بمحمد زمانخان بیشتر بود چونکه امین الله خان را یقین شد که میر حاجی
پسر میر واعظ با محمد زمانخان موافقت و با شاه شجاع جنگ طریق منافقت دارد لهذا در روز
مقابله محمد زمانخان میر حاجی را در خانه خود طلبیده بنابر احتیاط نظر بند ساخت همین که
مردمان کابلی و کوهستانی خبر نظر بندی میر حاجی را دریافتند همگی بتحریک محمد زمانخان
[illegible] خود ساخته [illegible] باطنی خویش گشته [illegible]
[illegible] مخالفت و نفاق با [illegible] محمد زمانخان [illegible]
[illegible]

احوال تشریف بردن شهزاده
شاهپور شاه برای تحکیم قلعه بالا حصار و وقوع محاربه با
مخالفان چون بعد از وقوع این واقعه صلاح کار محصوری و قلعه بندی انجا دید
لهذا ضبط و حفظ اطراف [illegible] و [illegible] آمد و شد غله و [illegible] ظهور افتاده قلعه [illegible]

کر قبض و محکمیش از همه جوانب اولی و اقدم بود و فتح جنگ شاه بصوابدید این ابلهان نزول
بندگان شهزاده شهپور شاه را در آنجا احسن و اقوم یافته مع خوانین و لشکریکه در بالاحصار
حاضر بودند روانه نمودند تا در محکمی قلعه مذکور توجه فرموده بمقابله مخالفان نیز پرداخته باشند
چون شهزاده ممدوح در آنجا استقامت فرمودند محمد زمانخان از مقصد آگاه گردیده
بروز دوم با تمامی سوار و پیاده ملازم و باشنده شهر کابل و غلجائی اطراف از راه چهاردهی
عقب بعقب کوه بوقت شب خود را رسانیده علی الصباح مستعد جنگ شد و محاربه و
مقابله از هر دو جانب بنهایت واقع گردید بلکه اکثر از مخالفین رو بفرار نهادند که علی المتواتر
خبر نصرت در بالاحصار بحضور شاه ممدوح میرسانیدند ناگاه سردار عبدالسلام خان که
یکی از سرداران معتمد شهزاده موصوف حاضر بوده دم از خدمتگاری و جانسپاری میزد
با محمد زمان خان ملحق شده و سازش نموده فوج مخالف را در قلعه خود داخل کرده شکست کلی
حاصل نمود از ینمعنی سپاه مخالف غالب و لشکر شهزاده مغلوب شده از بیدلی و وقوع نفاق
سردار عبدالسلام خان رو بگریز نهادند با وجودیکه شهزاده شهپور شاه دران حین از اسپ
فرود آمده و بکمال استقامت و دلاوری هر یک از مردان بیدل را دلداری داده و تسلی
داده در میدان جنگ بمقابل خصیم بآهنگ درنگ داشته از جا حرکت نفرمودند حتی که
مردمان اطراف و کوه نشین که مقدمات آن جنگ را معاینه میدیدند تهور و پایداری شهزاده
ممدوح را دیده آفرین و بنامردان نفاق پیشه نفرین مینمودند چون سپاه مخالف انبوه آمده
و شهزاده ممدوح نظر فرمودند که از مردم لشکر کسی در رکاب حاضر نماند پس مصداق آنکه
بیت: با قضا کارزار نتوان کرد * گله از روزگار نتوان کرد * روزگار آن کند که خود خواهد

که ما یان همه بدل وجان در خدمت وجانسپاری حاضریم خاطر اشرف را از جانب ما جمع دارند

بعد آن شاه فتح جنگ باتفاق خوانین فوفلزائی چون سردار عنایة الله خان وعلیم گلخان عمرخان

وسردار سکندر خان وصمد خان بادوزائی ومحمد عمر خان بامیزائی وخدمتگاران قدیمی از

سائر خوانین وفوج هندوستانی ودیگر دولتخواهان چون خواجه خانجی عرف شیخ مزار

یعنی مزار حضرات عارفان و عاشقان علیهم الرحمة والرضوان مع پسران خویش ومیر آفتاب و

ساکنان بالاحصار تا عرصهٔ چهل روز که در هر روز و شب جمعی از مردم کابلی و کوهستانی و

قزلباش وغلجائی با محمد زمانخان ومحمد اکبرخان بر سر بالاحصار و بالابرج که مراد از [illegible]

باشد جنگها می آوردند پایداری نمودند وهر هفته که از طرف محمد زمانخان و از جانب کابلیان

وقزلباش ومحمد اکبرخان هم بمعرفت امین الله خان ومحمد شاه خان غلجائی وکیلان بجهت

صلح وصلاح می آمدند جواب سوال هر یک بکاردانی وعقل ورسائی میرزا ابراهیم خان منشی

باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس صورت انجام می یافت وکار قلعه داری از خورد و کلان

نیز باهتمام ایشان پیش میرفت چونکه مخالفان را از جهة عدم حرکت صاحبان بهادر

واعتبار رو بترقی بود باوجود این خوانین پوپلزائی وغیره که در بالاحصار بودند دست از پا

خطا نکردند ودر خدمت حضور فتح جنگ شاه [illegible] سررشتهٔ خود اصلاح

میرزایان موصوف پی در پی در نزد جنرل پالک صاحب بهادر ارسال جلال آباد فرموده

استدعای حرکت شان بجانب کابل مینمودند از جانب جنرل بهادر ممدوح پیوسته

همین جواب بظهور میرسید که عنقریب حرکت خواهیم نمود خاطر خود را جمع دارند چونکه

حرکت فوج صاحبان از جلال آباد بجانب کابل بزودی نشد وزمان محصوری بطول انجامید

و باروت در قورخانهٔ بالاحصار باقی نماند و خبر اتمام باروت در شهر مشهور گردید و
بارکزائیان وقوف یافته قدغن بلیغ نموده گرفت و گیر شدید بکار بردند که هر قدر از یکمثقال باروت
احدی را جرأت رسانیدن در بالاحصار نبود بلکه یکنفر منشی از هندوان شهری که به عرضت
خواجه مزار تعهد رسانیدن باروت نموده بود و قدری قدری میرسانید بارکزائیان
واقف احوالش شده گرفتارش نمودند تا اسلام نیاورد سلامت نماند غرض در بالاحصار
قلت باروت کار بجائی رسانید که اگر یک استار بوزن هند را در عوض یکصد روپیه میخریدند
هم امکان وجود نداشت با وجود اینهمه اشکال میرزایان موصوف بانواع حیل بهر قسم که
میتوانستند باروت از شهر طلبانیده و بشب از برج و دیوار قلعه بالا کشیده نگهداشت
قلعه مینمودند چون از بعضی هم بارکزائیان اطلاع یافتند نهایت در شهر گرفت و گیر نمودن
آغاز نهادند آخر الامر در بالاحصار گوله و بارود عدیم الوجود گردید لهذا نواب شجاعت
مآبی که در سرکار شاهی بمنصب دیوان بیگی سرفراز بود و آن باعث نام اجداد خود یعنی نواب
و غیره در عصر شاه [illegible] بود بحسب ضرورت تعهد ساختن بارود نموده در
بالاحصار شوره [illegible] ایجاد کرده و انگشت و هم ساخته اندک اجرای کار نموده در تدارک
ساختن بسیار شد بود که ناگاه برج [illegible] که متصل شهر و شاه برج قلعه بود مخالفان
[illegible] از برج [illegible] گوله و بارود کار باید ساختن
[illegible] محمد اکبر خان [illegible] شاه جهان
بنای [illegible] گذاشتند محمد اکبر خان [illegible] که از خواندن [illegible] انسان را خوف
می آید چه جای آنکه [illegible] تا خیر و قصور [illegible] این مضمون نوشته داد

## مضمون عهدنامهٔ محمد اکبرخان که بفتح جنگ شاه سپرده است

درینوقت خجسته بخت که بندگان سپهر مکان السلطان ابن السلطان والخاقان
ابن الخاقان سلطان فتح جنگشاه پادشاه این بندهٔ درگاه اله محمد اکبرخان ولد امیر
دوست محمدخان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بندهٔ درگاه اله اقرار نمودم
بخدای واحد و لاشریک عز و جل و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و جمیع پیغمبران
و چهار یار کبار و ائمهٔ اطهار که سلطان ممدوح را از دل و جان بپادشاهی خود
برگزیدم و اختیار نمودم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیاة احدی را بپادشاهی
اختیار ننمایم و بسر و مال و جان در خدمتگاری سلطان ممدوح کوتاهی ننمایم و بکاریکه
شایان پادشاهی نباشد اقدام نکنم و مدام محکوم حکم سلطان ممدوح باشم و نفاذ امر
سلطان ممدوح را بر خود و بر ملک و بر لشکر واجب و لازم دانم هرکسیکه سلطان ممدوح را
بپادشاهی و فرمان روائی قبول نماید مثلکه محمد اکبرخان ابن امیر دوست محمد خانم و دشمن
بسر و مال و جان و ناموس او باشم هرگاه بمال و جان و ناموس سلطنت و عزت سلطان ممدوح
بدنیت باشم و یا ظاهرا یا باطنا و اشارة و کنایة و دلالة و یا بگفتهٔ کسی مخالفت و نقصانا
و نقصان نمایم بغضب و لعنت خدای عز و جل و ملائکه مقرب و نفرین پیغمبر آخر الزمان و اصحاب کبار
و امامان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین اقرار خود ثابت قدم و راسخ
بوده ام از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم امیدوار
باشم لهذا این چند کلمه بر سبیل اقرار نامچه قلمی گردید فقط * بر ورق مصحف شریف بخط
خود نوشته فرستاد و امین الله خان و محمد شاه خان بجای ضمانت نامه نیز بهمان الفاظ

برگزرند با وجودیکه دلاوران طرفین دست وگریبان میبودند و از جهة عدم باروت و گولوله بسی مردم ضائع میشدند و دفع الوقتی کار بانداختن سنگ و کلوخ رسیده بود و از طرف مخالف دو لک تفنگچی بادعای داخل شدن بالاحصار آماده و مستعد ایستاده بودند که هم تفنگ شمشیر برای جنگ و قتال داشتند و هم جوال و رسن برای بردن مال بر پشت و کمر بسته بودند درچنین حال پر اختلال شاه ممدوح بر سر همان برج خراب بر کرسی شجاعت جوانمردی نشسته مردم سپاه را بایثار زر سرخ ترغیب و تحریص جنگ داده با جمعیت خویش بکمال استقلال استقامت ورزیدند که از دلاوری و بهادری شان از دور و نزدیک این معرکه حقیقت حقیقت مسموع میگردید *

## نجات یافتن فتح جنگشاه از حبس محمد اکبر خان و رسیدن بجلال آباد نزد جنرل پالک صاحب بهادر

چون محمد اکبر خان از بدباطنی خود بنامی داغ کردن و عذاب ناصواب نمودن گذاشت فتح جنگشاه مخفیاً با چند نفر از بالاحصاریان عهد و بست فرموده بوقت شب از زندان گریخته در شهر رفته بمحله چنداول پنهان شدند کسانیکه شاه ممدوح را از بالاحصار کشیده در چنداول رسانیدند متحیر ماندند که آنحال شاه ممدوح را چگونه از شهر برآورده بمطلب رسانند همگی رجوع بمیرزا ابراهیم خان منشی باشی و میرزا احمد علیخان لشکرنویس که در آن ایام هر دو آنها در خانه امین الله خان نظربند بودند نمودند میرزایان مذکور بلحاظ آنکه اگر شاه فتح جنگ دستگیر دست محمد اکبر خان شود بجز کشتن نخواهد گذاشت لهذا تمهیدی بکار برده در پی کشیدن شاه موصوف از شهر کابل بصلاح و رفاقت عالیجاه نائب سرافراز خان نامی برادر امین الله خان و خواجه خدا نظر شیخ غرابیه الفور حضرت عاشقان عارفان رحمهم الله

دو پسر خود را با یکصد نفر تفنگچی بخدمت شاه غفران پناه در بالاحصار فرستاد و از طرفین
مکرر حوصله بارگزائیان شکست بعد آن در یوم دوم سردار عنایت الله خان و محمد عظیم گلخان
عرض بیگی وغیره خوانین درانی بحضور پادشاه غفران پناه مشرف گردیدند و هم در همین هنگامه
پادشاه جنت آرامگاه شربت شهادت نوشیده بدار الجنان پیوستند و شاه فتح جنگ را
محمود خان در قلعه خود نگهداشته مستعد سپردن بمحمد زمانخان گشت خواجه فوق الذکر
امین الله خان را بملاحتهای و تدبیر و سعی غیرت کشیر آورده تا نامبرده که همت بسته شاه
فتح جنگ را از چنگ آن سگ پلیدستان برآورده در بالاحصار رسانید و تیر در
محصوری شاه فتح جنگ خود شیخ عزار مع پسران در بالاحصار خدمت میکرد و در وقت
از حبس محمد اکبرخان شاه ممدوح فرار نموده در محله چنداول مخفی شدند شیخ مذکور با
میرزایان سابق الذکر بنجات شاه ممدوح هم شریک و رفیق بود محمد عظیم گلخان عرض بیگی
بعد از خروج صاحبان از چهاونی در حالت شدت و تنگی با عنایت الله خان و سردار
نور الله خان با میرزا و سواران پایتخت خود بروز روشن در بالاحصار بحضور شاه
غفران پناه مشرف اندوز شده و در روزیکه شاه غفران پناه را ظالمان روسیاه مابین قلعه و
لشکرگاه شهید کردند و جسم مبارکش در میدان بیکسی و خاکدان غریبی افتاده بود و از
باعث پریشانی و بی سر و سامانی هر کس بکمال وحشت و اضطراب غم جان خود گرفتار بود و
آنساعت پر ملالت که غیر مهرجانخان درانی اسحاق زئی آبدار باشی احدی از نوکران
قدیم و ملازمان جدید بر سر نعش پاک شاه فردوس آرامگاه از آن جا بنگاه سینه چاک و
دل از غم واه واه آه چهره آلوده خاک نبود هم عظیم گلخان عرض بیگی رسیده بجوانمردی پای

همدست و همباز گشته نعش مبارک شاه را با آن سعادت اساس حمیمی و قدویت اختصاص
قدیمی یعنی آبدارباشی شریک همت و وفاداری و رفیق خدمت و جان نثاری گردید
بر دوش اخلاص کوشش برداشته در بالاحصار رسانید الحق که اگر در آن عالم مصیبت که
هنگامه محشر نمونه از آن ساعت قیامت اقامت است مهتر جانخان آبدارباشی بنابر
ادای حقوق نمکخواری خود را هلاک دیده بر سر نعش پادشاه شهید سعید پایداری و نمکخواری نمیکرد
آیا ظالمان روسیاه و قاتلان گمراه چه خاک خواری هنوز بر سر خود میریختند هزار تحسین و
آفرین بر اینچنین خدمتگاران خاص با اخلاص که در حالت نعمت و احسان و در ساعت خوف و
زیان بصداقت و دیانت خود بدل و جان با ولی النعم یکرنگ و یکسان مانده اند و نیز
چون امین الله خان از مقابله محمد زمانخان مغلوب گردیده در بالاحصار آمد بهر کس که
عهده محافظت بالابرج برای یکشب میداد احدی از غایت بددلی قبول نمیکرد
محمد عظیم گلخان مذکور بدون تامل همچنانکه از شهر مغلوب گشته مراجعت ببالاحصار
داشت خود در بالابرج رفته قیام ورزید معتمد و وافی الشعور بحضور شاه فتح جنگ بنابر
تبلیغ تسلی از محافظت برج مذکور فرستاد و تا زمان حضوری حضور فتح جنگ شاه جانفشانیها
میکرد و نیز چنانکه بندگان سلطان تیمور شاه از کابل باعث آمدن محمد اکبرخان و سایر شرکا
باطنی وزیر بادشمنان بقصد هندوستان شده در کوه کلیجه گرفتار دست دلالله بعد از
تعاقب آن گرفتار گردیدند همه مستحق کشتن گردیدند مگر محمد عظیم گلخان تخلص یافته مراحل
بهای ناچار شدند سه صد با محضر بخشش گناه که دارد چنین حق نعمت نگاه
نائب سرافراز خان برادر حقیقی امین الله خان بعد خروج صاحبان بهادر از جهادی

بغایت خیرخواهیها بجا آورد یعنی امین الله خان را برهنمونیهای خود از محمد زائیخان
بریده بپادشاه غفران پناه پیوند کرد و در زمانیکه فتح جنگ شاه بقید محمد اکبر خان گرفتار
شد بحفاظت اهالیان مشکوی خسروی را از دست درازی غلجائیان بی ناموس و نام
هم سرافراز خان مذکور مینمود و در نجات فتح جنگ شاه با میرزایان در غمخواری شریک بود
و در زمان هزیمت شهپور شاه و گرفتاری اوشان در کوه کرگچه نائب مذکور صورت رفاقت و
یاری و مرافقت و غمخواری کماینبغی بانجام رسانید راجه جیمل سنگه کشتوان از فتح جنگ شاه
در ایام محبوسی و گریختن از زندان و رفتن بجلال آباد لحظهٔ جدائی نکرده نهایت جانفشانی
نمود میرزا محمد علیخان نام قوم تورت که در تحت زیردست میرزا ابراهیم خان منشی باشی نوکر شاهی بود
در هنگام خارج شدن صاحبان بهادر از چهاونی با وجود قدغن با یکصد سوار از اقوام خود
از شهر در بالاحصار بخدمت شاه غفران پناه مشرف شد و در زمانیکه شاه فتح جنگ با صاحبان
بهادر از جلال آباد در کابل تشریف آوردند مال و اسباب محمد میرزا نام جوانشیر معتمد محمد اکبر
خان را از قلعهٔ او که واقع سمت هزاره و بتعداد دوازده هزار روپیه بود هم میرزای مذکور
بفرمان شاه فتح جنگ تاراج نموده آورده تحویل سرکار شاه ممدوح نمود چون تحریر اسم
هر یک از چنین اشخاص وفا اختصاص که در خدمتگاری و اخلاص خود را مانند آفتاب
علم ساخته اند موجب تطویل کلام است و در اجمال تحصیل مرام که بر همین قیاس هر یک
از خدمتگاران حق شناس و هواخواهان حقیقت اساس بقدر حوصله و استعداد خود شهر
باوجود یاس و هراس در خدمتگزاری و جانسپاری حصول نیکنامی بهمگنان نموده اداء
حقوق نعمت را کما حقهٔ مؤدی ساختند آفرین بر چنین مردان مگر نظام الدوله که با وجود همه

صاحبکار و مختار کار بود و زر و مال بیشتر از همه حاصل نمود چنانچه امین الله خان
در زمان مختارگاری خود بکرات بحضور شاه جنت آرامگاه عرض و اظهار نمود که نظام
الدوله از روی تحقیق مبلغ ده لک روپیه از مالیات نقد برده از آغاز بروز مقدمه بلوا
الی انتهاء و مراجعت افواج انگلیسیه بطرف هندوستان هیچ خدمتی نه بصاحبان
بهادر و نه بپادشاه والا دش بجا آورد که بقید تحریر در آید اما افعالی در زمان صاحبکاری
خود بجا آورد که باعث برانگیختن هنگامه فتنه و فساد و موجب بدنامی و حقارت شاه
غفران پناه جنت مکان در ممالک افغانستان شد حقا که اگر تفحص مواجب خوانین غلجایی
بادعای کمال کاردانی که محض حماقت و نادانی او بود نمینمود و علاوه بران پسر هفت ساله
خود را اگر تا بران طوائف حاکم مقرر نمیداشت چرا آنها باغی میشدند و همچنین اگر در وقت اخراج
بخشش خوانین معتمد درانی متوطن اندار و نادار و باعتبار ساعی نمیگشت چرا آنها محرک
بلوا میشدند فی الحقیقه اگر ملا خطاء خیر و لتیری عالیجاه میشد چرا بافعال ناشایسته خود پادشاه
غفران پناه را بدنام ممالک افغانستان میساخت و اگر خلل انداز فیمابین صاحبان و پادشاه
نمیگردید چرا اساس اول وقوع مقدمه بلوا از پادشاه غفران پناه بدگمان میبود آفرین بر این چنین
فطنه که مقدمه بلوا که ظهور [illegible] اعتبار کرا شان بعد از ده سال احتمال داشت او
با افعال ناشایسته خود مواد فتنه و فساد را در یکسال قابل اخراج ساخت القصه شاه فتح جنگ
در زمان [illegible] خود بحسب رای میرزایان موشوف بنابر انتظار ورود افواج صاحبان
والاشان که شاید بر دوی آمده دستیاب [illegible] کامران مقصود شوند قبول خواهش مردم
کابلی و قزلباش و محمد زمانخان [illegible] و اگرنه هر یک معتبران خود را بدفعات بجهت مصلحت

فرستادند هرگاه شاه فتح جنگ عذرات محمد زمانخان را در مقدمه شهادت شاه غفران پناه
سپند برفت وصلت صبیه مخطوبه دوشیزه خود بشاه فتح جنگ منعقد و تعیین کرد اگر صلاحیت
شاه موصوف محمد زمانخان بضمانت کابلی و قزلباش میشد چندان خرابی بعیال و اموال
منسوب و متعلق شاه غفران پناه و خود فتح جنگ شاه نمیرسید مگر فتح جنگشاه چونکه منتظر
ورود جنود صاحبان بلندشان بودند با هیچکس صلح نمیکردند صلحیکه با محمد اکبرخان نمودند
هم بنهایت ناچاری و حالت اضطراری بود که سابق ذکرش گذشت ❊

## بتخت نشستن فتح جنگ شاه در کابل بورود جنرل پالک صاحب بهادر

خلاصه اینکه شاه فتح جنگ باتفاق جنرل پالک صاحب بهادر و افواج انگلیسیه در
هژدهم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هجریه وارد کابل شدند جنرل پالک صاحب بهادر و جارج میگر گر صاحب بهادر
بتجدید فتح جنگشاه را بر تخت شاهی نشانده و بیرق شاهی را برپا نموده بعد از اظهار خوشی
بشلک توپ و تفنگ پرداختند و پس از سه یوم جنرل ممدوح و میگر گر صاحب بهادر بوساطت
میرزا حیدر علیخان لشکرنویس استدعای آن نمودند که بزودی از خوانین درانی وزیری
منصوب شود تا انتظام امور ملک و رعیت نماید لهذا حسب الصلاح امیر اصلان خان
برادر نصیر المعروف بخان شیرینخان و باقی خوانین قزلباش که در آن ایام بنا بر حفظ مال و ناموس
عیال در حین ورود جنرل پالک صاحب بهادر بمقام تیزین و فرار شدن محمد اکبرخان
بجانب ترکستان خود را از همراهی محمد اکبرخان جدا کشیده بدولتخواهی صاحبان انگلیسیه
منسوب ساخته بودند غلام احمد خان درانی با میرزائی را خلعت وزارت پوشانیدند ❊
در آن حین کیفیت استقامت امین الله خان لهوگردی جماعه غازی که از منزل تیزین فرار کرده در

در کوهسار استالف و کوه دامن چاریکار قیام کرده بانی فساد و عناد شده بودند
صاحبان عالیشان آگاهی یافته صلاح وقت چنان دیدند که جناب شهزاده شاهپور را
بافسری مقرر کرده و فوج ظفر موج انگریزی را برکاب سعادت انتساب شان همراه ساخته
برای اندفاع آن انبوه بی شکوه مامور سازند تا دمار از نهاد آن جماعه اشرار کشیده آواره
دشت ادبار گردانند شاهزاده ممدوح بمجرد استماع حال بحال رغبت اقبال اینمعنی فرموده
بمعه خوانین درانی و قزلباشی و فوج ظفر موج سرکاری از شهر کابل برآمده تشریف فرمای
کوهستان شدند از تفضلات جناب کبریا و یمن اقبال شهزاده شجاعت دستگاه عند
الملاقات گروه مجاهدین خود خواه ساعتی مقابله نموده از بیدلی و عدم مادهٔ اتفاق تاب صدمات
آتش‌بار آهن تاب دلیران فوج نصرت مآب نیاورده میدان را از خس و خاشاک وجود خود
صاف و پاک ساخته فرار کوهسار آواره گردیدند لهذا ملک و مال و غله آن مردم بی اقبال
آتش داده عالیجاهان [illegible] صاحب بهادر و مکنزی صاحب بهادر و دیگر صاحبان نجدت سمت
شهزاده والا حاضر گشته حالی نمودند که ملک کوه دامن و کوهستان این حال که بتمام و
کمال از شماست بضبط و ربط عاملان منصور در آورده خود نیز در جلال آباد دار الحکومه رونق
افزا شوند شهزاده ممدوح فرمودند که هر امری که رضامندی و خوشنودی اولیای سرکار عالیمقدار
باشد مرا قبول و منظور است لاکن از کابل خبر رسیده که فتح جنگ شاه از اقامت و تخت نشینی
کابل ابا نموده عزم هندوستان دارند درین صورت اقامت ما در اینجا چه فایده دارد لهذا
از شنیدن اینخبر صاحبان عالیشان گفتند که فی الحال اقامت و ریاست کابل بسوای شما حق دیگری
نیست بنابران از آنجا بمعه تمامی فوج واپس آمده داخل کابل گردیدند و از آنجا که فتح جنگ شاه

خود قصد مراجعت بهندوستان داشتند هرچند که بترغیب ماندن کابل نمودند شاه ممدوح
قبول نکرده فرمودند که افواج بحر امواج انگلیسیه را حکم مراجعت بهندوستانست و من بدون
افواج صاحبان ماندن اینملک را هرگز منظور ندارم البته درصورتی متوقف میتوانم شد که چهار
پلتن از فوج انگریزی نزد ما اینجا بقدر انقضای ایام زمستان بگذارند و اگر این ممکن نباشد قدری مبالغ خواه
بصورت امداد خواه بطور قرض بدهند که درینوقت از وجه نقد هیچ در نزد ما باقی نمانده و اگر
از قسم جواهر چیزی هست درین خرابی هیچ کار روائی ازان نمیشود و عهدی که اکابر و صاحبان
این ملک بیمین و میثاق و قسم و طلاق با من کرده باز خلاف آن معمول مرسوم داشته
اند از آفتاب روشن ترست جنرل پالک صاحب بهادر و میکسکر صاحب بهادر بعد از
استماع اینمقال و ملاحظه اینحال گفتند که ماندن فوج و دادن مبلغ حکم نیست شاه فتح جنگ
عهدنامه که در وقت تخت نشینی از خوانین و سائر سکنه آن سرزمین مهر کرده در قبضه خود
داشت نشان داد مضمون آن را دریافته از بدعهدی آن مردمان نیک واقف شده گفتند
که الحال آنچه خیر خود دانید برفتن هندوستان یا ماندن افغانستان بعمل آرید و مختارید
بعد ازان شاه فتح جنگ با چندی از بیگمات اهل حرم محترم برآمده شامل افواج بحر امواج
انگلیسیه شده روانه هندوستان شدند و جان خود را بملک امن و امان رسانیدند

## اختیار نمودن بندگان شهپور شاه ریاست کابل را و بتخت نشستن شاه ممدوح و مراجعت کردن جنرل پالک صاحب بهند

چون بندگان سپهر مکان شهپور شاه ترک اقامت شاه فتح جنگ و دور
ترغیب صاحبان فرنگ در ماندن او و [illegible] آرامگاه بر ریاست کابل

کابل نافهمند بر همت والا نهمت شاه ترک ریاست و انکار اقامت و رفتن بهندوستان
و دست برداشتن از ملک افغانستان و سلطنت و جاه شاه جنت مکان و رسانیدن جان
خود بملک امان و اندیشه کردن از ظلم و تعدی ظالمان ناگوار آمده بخواص و مقربان حضور
خود فرمودند که جناب والد ما مدام از عهد شباب دولت تا زمان شیب شهادت
از روبه سپهداری و جهانبانی نگذشته و چندین صعوبت و مشقت و رنج و زحمت دیده و آزرده
دست از مقصود بر نداشتند تا دولت شهادت دریافتند اگر یک پسر آن والاجاه هم
درین ورطه جان اندازد یا درین راه خسته و کشته شود جز اتباع سنت آن والا درجت
امر دیگر نخواهد بود مناسب نمی پندارم که روش و راه والد جنت آرامگاه خود را گذاشته
سلامتی و آرامی جان خود را غنیمت شمرم اگر درین راه هلاک گردم نیکنامی بلکه عین بندگانی خواهد
بود همدرین حال جارج میکگر صاحب بهادر بحضور شهزاده موصوف [illegible] بیان نمودند که اگر
درین ملک شما قیام میکنید و ریاست اب و جد خود را منظور وا [illegible] خوشنودی ما
نیز دران میباشد و الا شهر کابل و قلعه بالاحصار مسمار ساخته میشود تا نشانی و علامت
بنیاد باقی نخواهد ماند شهزاده ممدوح فرمودند که اگرچه [illegible] دوستی [illegible] ازانچه بکره
با امتحان طرفین [illegible] صاحبان عالیشان انگلیسیه
و هم بلحاظ جاه و حقداری ریاست آبائیه و اجدادیه [illegible] برفاه ملک و املاک و
خانه و مکان خلق الله و هم بیقین اینکه افواج نصرت پناه انگریزی بلا خلل و بلا نقصان
از ملک افغانستان برآمده داخل هندوستان خواهند شد اقامت و استقامت کابل
ما را منظور است فقط الحق که از قیام شاه ممدوح کابل رفاهیت و آرامی رعیت و سپاه

صاحبان عالیشان رسید یعنی افواج و اسباب شان بخوف و نقصان از ملک افغانستان
عبور کرده بهندوستان داخل گردید مکرر صاحب بهادر بعد از استماع این سخنان تحسین و
آفرین بسیار تکرار نموده گفتند که کیفیت را بجنرل پالک صاحب بهادر بیان نموده بو عنکه [?] بحضور
دلمند [?] بعمل آورده میشود چون صاحب موصوف از حضور شاه ممدوح رخصت یافته بلشکرگاه
رسیده کیفیت بجنرل بهادر ممدوح بیان کردند آن ایشان نیز بغایت پسندیده و نهایت
خشنود گشته آفرین فرمودند فردای آنروز عالیجاه مکنس [?] صاحب بهادر نایب جنرل بهادر
موصوف که توپخانهای خوب داشت در بالاحصار آورده شاه ممدوح را بر تخت سلطنت و
خلافت نشانیدند و دربار معدلت آثار را از خوانین و اراکین رنگین نموده سلامی شلک
افواج بجا نموده نقاره شادیانه را گرم ساختند همه مردم قلعه و شهر زده [?] ؛ بشاه شجاع
بگفتند وزه [?] ؛ رضامند شد هر کس از همتش ؛ که آبادی باشد از دولتش ؛ باین پیرزالی که رنجا
بجا ؛ چه صد بار ووه [?] شهر ماندی کجا ؛ دعاگوی شاه نو هر کسی ؛ همیگرد و خوش بود و خرم بسی
بعد از آن صاحب موصوف امیر اصلانخان جوانشیر عرف خان شیرینجان را که قابلیت سپهسالاری [?]
کار بزرگ داشت مدار المهام ملک نمودند و غلام احمد خان پسر مختار الدوله را که در وقت بهی [?]
وقوف تمام داشت بر منصب وزارت برقرار گذاشتند و میثاق تجدید از کل خوانین و اراکین آن
قزلباشیه و فارسیه و نیز هم گرفته همه را سوگند دادند که نقض عهد نکرده پیوسته در استقلال و
استحکام دولت شاه ممدوح باگاهی و دولتخواهی جاهد و ساعی بوده بجز راستی و خیرسگالی دیگر
امری بخاطر نیاورند همه تصدیق نمودند بعده هر یک از خوانین تنها تنها در زیر تخت شاه
ممدوح طلبیده مصحف مجید بر روی دست شان نهاده قسم دادند و کل خوانین عهدنامه

شیرینی و تلخی زمانه را چشیده ترک بابت نکرده اقامت گزیدند پس در صورت
اگر یک موی استقامت بود * که از خیبر اُردو سلامت نرود * همان عهد و میثاق که شده
با تو هست * نخواهیم این عهد را شکست * بعد آن شاه موصوف یکراس اسپ ترکی
بصاحب والا مناقب ممدوح برای سواری عطا نموده مرخص فرمودند و شاه شجاع و خوانین
و سپاه و رعیت و منسوبان و متعلقان دولتخواه چند روزی بخرمی و خوشحالی گذرانیدند
مردم رعیت نهایت شادمان و دعاگو و نعت خوان پادشاه نوجوان بودند چرا که آبادی
و آسوده حالی و جان خلاصی و فارغ البالی خود بوسیله شاه والاجاه میدانستند بعد از
چندی شهزاده حیدر را معه هزار سوار بندوبست و سامان حاکم بامیان مقرر کرده مرخص
نمودند تا شهزاده ممدوح در آنجا رسیده سد راه محمد اکبر خان شود مبادا که نامبرده در آنجا بود و قیام
کرده فتنه برپا سازد و نامبرده از خوف و هراس جان کوچ در کوچ نموده بطرف ترکستان میرفت
بعد چند روز بمجرد استماع اینکه صاحبان بهادر مع افواج بحر امواج خود ها از دریای اتک
عبور نموده بپنجاب رسیدند اول احوال وزیر بدضمیر تیز و بر [illegible] دیگر منقلب گردید
واضح است که کسیکه نمک حرامی ارث جد و پدر و برادران و [illegible] اختر داشته باشد کی شیوه
راستی و صدق مقالی و خیراندیشی و نمک حلالی از و بظهور رسد بر همه دانا ظاهر و هویداست
که شاه ولیخان با تیمور شاه جنت مکان چه روش پیش گرفته بود و [illegible] نیز [illegible] داشت
و از دولت همین خاندان رفیع الشان بچه منصب رسیده بود بعد آن پسرانش با حضرت شاه
شجاع الملک چه نمک حرامیها کردند که قابل تقریر و تحریر نیست و بار بخدمت پادشاه حاضر شده
عفو تقصیر میخواستند شاه شجاع از فرط رحمی عفو فرموده بمنصب اجداد شان سرافراز نموده

برگشت در هر منزل صد و دو صد سوار از مردم غلام‌خانه و قزلباش و غیره با او ملحق میشدند
روز بروز قوت میگرفت تا آنکه قریب بامیان رسید شهزاده حیدر از استماع این خبر
سراسیمه و مضطر گشته در تدارک حمله طیاری داشت چونکه سواران قبل ازان بندوبست
خود با مخالفان نموده بودند بمجرد شنیدن خبر هر یک بطرف محمد اکبرخان گریخته فرار شدند
و شهزاده حیدر تنها ماند چون شهزاده مذکور رونق زمانه را دگرگون و خیمه بخت خود سرنگون دید
ناچار رو بفرار نهاد و الحق اگرچه بلطف صاحبان شجاعت پناه الی مستقل شدن شهپور شاه
تا عرصه دو سه ماه در کابل یا جلال‌آباد مقیم میبود و زیر مذکور و مردم غلام‌خانه هرگز تابع
محمد اکبرخان نمیشدند و سر بفتنه و فساد بلند نمیکردند اما از کم بختی ساکنان افغانستان است که ظالمان
از سر ایشان کم نمیشوند اگرچه الحال از افعال و اقوال خود منفعلند و یک کودکی از قوم سدوزائی
دستگیرشان نمیشود اما چه سود ع چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

## برآمدن بندگان شهپور شاه بجانب جلال‌آباد و تاراج شدن اسباب‌شان در حدود غلجائی از چپاو محمد اکبرخان

چون خبر آمدن محمد اکبرخان به بندگان شهپور شاه رسید دانست که مخالف یا موافق افغان
کل افغانان از عهد و پیمان برگشته بل از دین و ایمان گذشته بآرزو و ارمان طلبیده اند
فرمودند که حالا مناسب نیست که در حصار قرار یابیم و اقتدار سرمایه و لشکر مختصر نداریم که
قلعه بند شویم چنان نشود که بی‌پردگی عیال والد ماجدم شود با نقصان جان من رسد لازم
که ازینجا کوچ کرده در جلال‌آباد تدارک سامان جنگ نمائیم و نوبت قسمت بخت آزمائی کنیم لهذا
در آنحال بموافقت نائب سرفرازخان و گلیم‌خان و نائب عبدالحمید خان و دیگر افغانان

میفروخت آری صاحب موصوف شنیده بود که کمپو ودار خان فی نفسه بست و بظاهر حال هم از
روی قال و مقال خیرخواهی اعلی حضرت مینمود اما در خوبی و ناکرده کاریهای او غور نکرده بود ظاهر است که از
زمان ظهور سلوا الی آوان قرار فرمودن بندگان شهپور شاه کسی ندید و نشنید که نظام الدوله
خدمتی نموده باشد که مفید احوال خاندان شاه غفران پناه یا صاحبان انگلیس فتح یاجاه بوده باشد
زهی حیای چشم و چشم حیا که حالا بطرف هند رفته بصاحبان بهادر میگوید که من از سبب خدمت
شما خراب و آواره از وطن مالوف جد و باب شده ام و آولاد شاه غفران پناه را میگوید که از
باعث خدمتگاری شما در بدر گردیده ام هرگز چنین نیست بلکه از هراس پاداش افعال و کردار خود
و از خوف اتلاف و اهلاک دولت بسیار خود جان و عیال و حاصل و مال را از آن ملک پر خطر
کشیده است بالفرض اگر در حضور پادشاه جنت آرامگاه بخدمت و صداقت خود اعتماد داشتی
در زمانیکه صاحبان انگلیس از چهاونی کابل بعزم جلال آباد بیرون شدند چرا از حضور شاه غفران پناه
رفته در محله چنداول مخفی شد و اگر از افعال زشت خود اندیشه نداشتی در زمانیکه محمد زمانخان و
امین الله خان اطاعت پادشاه غفران پناه را قبول کردند و دروازهای حصار مفتوح گردید
چرا بحضور پادشاه شهید حاضر نشد و اگر در خدمت پادشاه منافقت نداشتی در حین محصوری
فتح جنگ شاه که امین الله خان شد چرا بخدمت فتح جنگ شاه حاضر شده خدمت ننمود و قطع نظر
ازین اذکار اگر بخدمت صاحبان انگلیس از خدمتگاری خود قوی دل میبود و میدانست که
پادشاه جمجاه توخیر قلب چرا بر صفحه خاطر ترسیم ساخته چرا در میان فساد در چهاونی
بخدمت جنرل نات صاحب بهادر حاضر نمیشد و خدمت و اخلاص خود را ظاهر نمیکرد
و اگر در آن ملک اعتبار میداشت و سخنان کذب شما بصاحب موصوف ظاهر نمیشد

سلطنت موروثی ولایت خود چندین رنج و تعب روزگار کشیده و خوب و زشت زمانه را
بارها تجربه نموده پس پادشاهی که باین صفات موصوف و باوصاف حمیده و اخلاق کریمه
بعالم معروف باشد و علاوه بر آن همه مردمان افغانستان را در هر زمان که لوای عزیمت
می افراخت آزموده بود که اکثر ایشان غداری پیشه اند مراد نمیدیدند و از دست آن مردم جز بلوا
بلا اقامت در هیچ جا نکشیده صاحبان خرد و عرفا برای ولی ضعیف هر چیز ورا که مطلقا
ورنگی و وقعی ندارد بمیزان قطع و یقین نمی آرند و سخن بی شاهد دلیل عقلی و نقلی را جز دعوی
باطل نمی شمارند ملاحظه باید کرد که آیا سلطان شهید مملکت و اقتدار و دولت پایه
سرکار انگلیسیه را ندیده و نشنیده بود که کدام تسلط و دولت خود و بچه خاطر جمعی از
اقوام و عوام ولایت خود که دغا بازی و فریب سازی شان بدفعات مشاهده فرموده
بود در مآل کار اندیشه نمیکردند و اقفان حال میدانند که در بین تبرا از شان کسی نبود
دیگر آنکه بعد از انبیا و اولیا صلوات الله و سلامه و رحمته علیهم سلاطین با تاج و تخت
صفای ذات و اصطفای صفات از همه کس فائق تر است و بهمه وجه از راه جهالت
و غدر و نفاق و سائر رذائل اخلاق دور اند اگر بالفرض والتقدیر پادشاه غفران پناه را
در اول بمقتضای جهالت مردم آن دیار اراده حرکت با اختیار میبود حقوق سی ساله نیکوئی
صاحبان عالیشان انگلیسیه را فراموش میکرد و احسانات پادشاه کیوان بارگاه
گلستان را ملاحظه نمیداشت پس چرا با مردم فساد کیش موافقت و مرافقت میکرد
و اگر منافی فساد ایشان را در جابجا دیدند چگونه محمد زمانخان جنده و فرید میشد حاشا
ثم حاشا که شاه شجاع الملک مرتکب افعال بیگانگی تا آن نسبت بسرکار دولت اقتدار